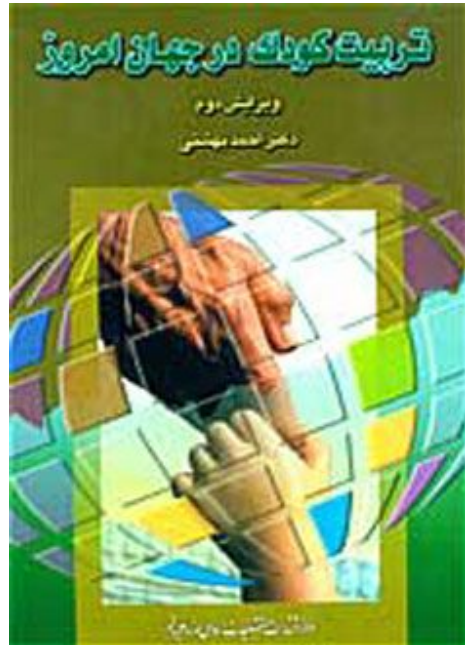


تربیت کودک در جهان امروز

- مقدمه
- 1 - درباره خود کتاب
- 2 - درباره تزکیه و تربیت در قرآن
- عوامل سلبی
- عوامل ثبوتی
- 1 - بار گران مسئولیت
- مسئولیت اجتماعی
- مسئولیت فردی
- با وظایف حساس خود آشنا شویم
- 2 - نفوذهای اجتماعی
- 3 - هماهنگی نیروها
- 4 - نقش معلم
- 5 - تنبیه و خشونت ، وسیله تربیت نیست
- 6 - تنبیه ، آزاد یا ممنوع ؟
- 7 - تشویق و پاداش
- 8 - عادت
- 9 - سرمایه های مادی و معنوی
- 10 - اجتماع و کودکان نورسته
- 11 - آوارگان اجتماع
- 12 - کودکان سرراهی
- 13 - دنیای کودک
- 14 - پرورش عواطف
- 15 - حرکات و رفتار عاطفه ای
- 16 - نقش عواطف در تربیت کودک

- 17 - نیروی شگرف عاطفه
- 18 - روح استوار
- 19 - ترس
- 20 - اعتماد به نفس
- 21 - رهبری نیروها در پرتو عقل
- 22 - کارخانه های غم انگیز دیپلمه سازی
- 23 - مدرسه یا خشتی که از اول ، کج نهاده اند!
- 24 - عقل و عاطفه
- 25 - از مادری تا وزارت
- قطب های زندگی
- نگاهی به پرونده های پدران و مادران
- آیا اطفال می توانند به سینما بروند؟
- تجلی طبیعت زن با عاطفه مادری
- يك نمونه تاریخی
- مادری، عالی ترین مقام و بزرگ ترین افتخار زن
- پرستاری بچه ها
- زناشویی بدون فرزند
- سخنی از ویل دورانت
- خلاصه کلام
- پی نوشت ها



تربیت کودک در جهان امروز

دکتر احمد بهشتی

مقدمه

مقدمه چاپ چهارم

بحثی در خصوص تزکیه و تربیت در قرآن

اکنون که برای چهارمین بار، این کتاب به زیور طبع آراسته می شود، جا دارد که هم درباره خود کتاب توضیح مختصری داده شود و هم درباره تزکیه و تعلیم در قرآن قدری بحث کنیم، هر چند که در کتاب تربیت از دیدگاه اسلام [1] درباره این مساله بحث شده است، ولی در این جا بحث جامع تر و گسترده تری مورد نظر است.

1 - درباره خود کتاب

خواننده گرامی باید توجه داشته باشد که نگارش این کتاب به سال های دهه پنجم از قرن حاضر

تعلق دارد و طبعاً شرایط و اوضاع و احوال آن زمان، با شرایط و اوضاع و احوال این زمان - که در دهه هشتم این قرن - به سر می بریم، تفاوت بسیار دارد و نباید خواننده عزیز تصور کند که شواهد و قرائن و حوادثی که مطرح شده، تعلق به این زمان دارد.

در حقیقت در این کتاب، مطالبی با استناد به آیات و روایات و نظریات علمی مطرح شده که همیشه تر و تازه و شاداب است و کهنگی و فرسودگی ندارد و مطالبی به عنوان شاهد و نمونه از زندگی کسانی آورده ایم که از تربیت و تعلیم و تزکیه قرآنی به دورند و به همین سبب، گرفتاری هایی پیدا کرده و ضربه ها و لطمه های جبران ناپذیری خورده اند.

طبعاً این گونه مطالب با استناد به جراید و مطبوعات آن زمان، وارد کتاب شده و بیانگر شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان است و خود می تواند برای نسل حاضر، شاهد زنده ای باشد که بدانند به برکت ایثار ملت و فداکاری ها و مبارزات مستمر، جامعه ما در چه شرایطی بوده و اینک در چه شرایطی به سر می برد.

بیان سرگذشت ها و عواقبی که دامنگیر گذشتگان شده، می تواند برای آیندگان درس عبرت باشد تا بدانند که بازگشت به شرایط گذشته، نتیجه و ثمره ای جز همان بدبختی ها ندارد.

برای انسان، درجا زدن و به گذشته بازگشتن، آن هم گذشته فاسد و تباه، خسارت و ضرر و زیان بزرگی است.

ما نباید مصداق این آیه قرآنی باشیم که پس از معرفی پیامبر اکرم ر به عنوان فرستاده خدا این سوال را مطرح می کند: افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم [2]، آیا اگر پیامبر خدا بمیرد یا کشته شود، شما عقب گرد می کنید؟ معلوم می شود دو گونه انقلاب داریم: انقلابی به پیش و انقلابی به پس.

همیشه باید در پی تحول و دیگرگونی باشیم.

کژی ها را راست و سستی ها را استوار و ناهمواری ها را هموار و عیوب را اصلاح و نقص ها را کامل کنیم، نه دست روی دست گذاشتن مطلوب است و نه بازگشت به جاهلیت.

عصر ستمشاهی این مملکت، عصر جاهلیت بوده و عصر انقلاب، عصر مبارزه با کژی ها و ستیز با همه آثار انحراف و انحطاط است و همان به که از لابه لای کتبی نظیر کتاب حاضر که در آن دوران، از سر سوز و درد به قلم آمده و کژی ها و ناهمواری ها را به نمایش گذاشته، چهره آن عصر را بشناسیم و قلب پاک جوانان را از آن، متنفر کنیم.

این کتاب که در آن دوران نگاشته شده، هم دردها را گفته و هم راه های درمان را.

مفاسدی که در آن زمان، دامنگیر بسیاری از خانواده ها و نسل جوان آن روز بوده، نتیجه نظام

تربیتی طاغوتی و فاصله از نظام تربیتی اسلام است .

تکیه زدن نیروهای طاغوتی و ایادی استعمار بر مسندهای قدرت ، نتیجه ای جز تباهی ارزش ها و بر باد رفتن مقدسات نداشته است و اینک که عوامل مزاحم بر افتاده اند، باید قدر دان و شاکر نعمت و در راه رشد و تکامل ، پویا و پرتلاش بود و فرصت را از عوامل شکست و انحطاط و انقلاب به اعقاب سلب نمود، هر چند خطر، همیشه در کمین است و اگر رگه های سکولاریزم و پلورالیزم و لیبرالیزم و فمینیسم و هرمنیوتیک که در لابه لای بسیاری از سخنان ، مسموع و مشهود است ، قطع نشود، بعد از انقلاب به پیش ، نوبت انقلاب به پس و بعد از پیش روی و غلبه بر نهادهای جاهلیت طاغوتی ، نوبت عقب نشینی و تسلیم می رسد.

حاشا و کلا که ملت مسلمان ، چنین رویکرد شومی را متحمل شود و راهی ببیماید که خواب نا آرام دشمن را آرام و تب و لرز و اضطراب و آلامش را نقاقت و شفا بخشد.

2 - درباره تزکیه و تربیت در قرآن

برای بررسی این مساله ، زیر هشت عنوان بحث می کنیم :

(الف) تعریف تزکیه و مقایسه آن با تربیت

(ب) اهمیت تزکیه در قرآن

(پ) تزکیه ، هدف است یا وسیله ؟

(ت) ارتباط تزکیه با ایمان ، تقوا، جهاد

(ث) اسباب تزکیه

(ج) ارتباط تزکیه و تعلیم

(چ) آثار تزکیه

(ح) اهداف تزکیه

این بحث ها صرفا قرآنی است و به همین جهت است که آیات متعددی در لابه لای بحث ها مطرح و احیانا از کتب تفسیر نیز استفاده می شود.

(الف) تعریف تزکیه و مقایسه آن با تربیت

واژه تزکیه ، مصدر باب تفعیل از ریشه زکا است .

راغب اصفهانی از واژه شناسان برجسته قرآن می گوید : اصل الزکا النمو عن برکة الله تعالی و يعتبر ذلك بالامور الدنیویة والآخریة [3] ، اصل زکات ، رشد و نمو است که از برکت خداوندی باشد و این ، هم به امور دنیوی اعتبار می شود و هم به امور اخروی .

اهل لغت می گویند : زکا یزکو زکا وزکوا وزکی یزکی زکی الزرع : نما، هنگامی که فعل زکا و سایر هم ریشه های آن را به کشت و زرع نسبت دهیم ، به معنای رشد و نمو آن است .
همین ریشه هنگامی که به باب تفعیل رود و به خداوند نسبت داده شود، به معنای تطهیر و نمو دادن و اصلاح است و هنگامی که به صورت جمله زکی ماله آورده شود، به معنای این است که شخص ، زکات مال خود را داده است و هنگامی که به صورت زکی نفسه ذکر شود، به معنای این است که شخص ، خود را ستوده و تبرئه کرده است .
در قرآن مجید، هم ثلاثی مجرد این ریشه به کار رفته و هم باب تفعیل آن .
نکته شایان توجه این که ملزوم رشد و نمو، پاکی است .
تا موجودی پاکیزه و صافی نباشد و عوامل مضاد و مزاحم از او دور نگردند، در خور رشد و نمو نیست و به همین جهت است کسانی که می خواهند آراسته به فضایل و مکارم اخلاقی شوند، باید نخست رذایل را ریشه کن کنند و عوامل باز دارنده را از خود دور گردانند.
مگر ممکن است که دل ، خانه و آشیانه شیاطین باشد و در عین حال ، خانه و آشیانه فرشتگان گردد؟ هرگز فرشته ، همنشین دیو و رذیلت ، همنشین فضیلت و خوی نیک ، همسایه خوی زشت نمی شود! خلوت دل نیست جای صحبت اغیار — دیو چو بیرون رود فرشته در آید به همین جهت است که گاهی در کاربرد مشتقات واژه ، تنها پاکی مورد نظر است و گاهی تنها رشد و نمو و گاهی هر دو.
در مورد دادن زکات مال ، ممکن است تنها پاکی مال از حقوق دیگران ، منظور باشد و ممکن است هم پاکی و هم افزونی مال ، مورد توجه باشد.
در مورد تزکیه نفس و خودستایی ، فقط پاک کردن نفس از اتهامات ، منظور است و قطعاً رشد و نموی در کار نیست .
اما آن جا که فعل تزکیه به خداوند یا رسول گرامی او نسبت داده می شود، تطهیر و نمودادن و اصلاح مورد نظر است ، چرا که ملزوم ، بدون لازم و لازم بدون ملزوم تحقق ندارد.
این که راغب ، رشد و نمو را مخصوص دنیا یا آخرت نمی کند، به خاطر این است که اگر موجود، استعداد رشد دو جهانی داشته باشد، محال است که به برکت خداوند، رشد و نمو کند و رشد و نمو او فقط دنیوی باشد و از رشد و نمو اخروی محروم گردد.
و اما تربیت از ماده ربایربو ربا وربوا گرفته شده که به معنای زیادت و افزونی مال است و به همین جهت است که واژه ربا به معنای سودی است که ربا خوار به دست می آورد.
مشتقات تربیت در قرآن کریم ، در دو مورد استعمال شده است :

1) می بینیم هنگامی که موسی در برابر طغیان و استکبار فرعون قیام می کند تا مستضعفان را نجات دهد، فرعون به او می گوید :

قال الم نربك فينا ولبيدنا ولبيدنا من عمرك سنين [4] ، آیا در دوران کودکی ، تو را در میان جمع خود تربیت نکردیم و سال هایی از عمر خود را در میان ما نگذرانیدی؟! در این جا فرعون خودش را مربی موسی معرفی می کند و از این که مربی در برابر مربی قیام کرده و تاج و تخت او را به خطر انداخته ، مورد عتاب و ملامت قرار می دهد.

سپس می گوید : *وفعلت فعلتك التي فعلت وانت من الكافرين [5]* ، و کاری را که نباید انجام دهی ، انجام دادی (و یکی از ما را کشتی) و حال آن که تو از کسانی هستی که کفر نعمت می کنند.

آری فرعون دو منت می گذارد و دو اعتراض می کند : دومنتش یکی نجات موسی از رود نیل و پرورش او و دیگری نگهداری او در میان خانواده برای سال های متمادی است .

دو اعتراضش یکی سابقه آدم کشی و دیگری کفران نعمت است .

او با دو منت خود می خواهد بگوید که از موسی انتظار کمک دارد، نه انتظار مخالفت و با دو اعتراضش می خواهد بگوید : کسی که سابقه آدم کشی دارد و کفران نعمت می کند، شایسته رهبری و رسالت نیست .

پاسخ موسی به فرعون ، بسیار جالب است ، او می گوید :

فعلتها اذا وانا من الضالين [6] ، من اقدام به آدم کشی کردم ، در حالی که از بی خبران بودم .

در حقیقت می خواهد با پاسخ به اشکال دوم فرعون ، به ظاهر وانمود کند که آن موقع ، راه حق را نمی دانسته و خداوند بعدا راه حق را به او نشان داده است ، ولی در باطن ، منظورش این است که کشتن آن قبطی حق بوده ، و او از عواقب ناگوار آن ، بی خبر بوده است ، بنابراین ، پاسخ وی به فرعون ، توریه است ، یعنی گفتن سخنی که باطنش حق است و ظاهر آن برای مخاطب ، معنای دیگری افاده می کند، یعنی گوینده ، زمانی که در بن بست قرار می گیرد، هم در باطن دروغ نمی گوید و هم به حسب ظاهر ، مخاطبش را راضی می کند و از بن بست خلاص می شود.

سپس می گوید : *ففررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين [7]* ، به دنبال

حادثه قتل ، چون از شما ترسیدم ، فرار کردم و خداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از

فرستادگان قرار داد.

پس قیام و اعتراض موسی به خاطر فرمان حق و علم و آگاهی ناشی از رسالت است و لذا این جا پاسخ دومین اعتراض فرعون هم روشن می شود، چرا که کفران نعمت خداوند به مراتب ، زشت تر از کفران نعمت فرعون است ، وانگهی نعمت هایی که در اختیار فرعون است ، همه از آن

خداست، کاری که موسی کرده ، در حقیقت ، شکر نعمت است ، نه کفر نعمت .

و اما پاسخ وی به منت های فرعون چنین است :

وتلك نعمة تمنها على ان عبدت بنى اسرائيل [8] ، آیا تو که بنی اسرائیل را بنده و برده خود

کردی ، بر من منت می گذاری ؟

یعنی منشا نعمت و منت تو ظمی است که بر بنی اسرائیل روا داشته ای و اگر بنی اسرائیل اسیر

ظلم تو نمی شدند، من هم گرفتار تنور آتش و امواج نیل و ورود به کاخ شوم تو نمی شدم .

2) در ضمن توصیه هایی که قرآن کریم در مورد وظایف فرزند نسبت به والدین ذکر کرده ، دستور

می دهد که : **وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا [9]** ، و بگو : پروردگارا، همان گونه که آنها

مرا در کودکی تربیت کردند، به آنها رحمت کن .

معلوم می شود که تربیت به معنای بزرگ کردن است و به همین جهت است که در آیه ، اختصاص

به دوران صغر و کودکی پیدا کرده است .

در دعای ابوحمزه ثمالی از ادعیه سحر ماه مبارک رمضان و از زبان امام سجاد(ع) که بزرگ ترین

و برجسته ترین نیایش کننده عصر خویش است ، چنین آمده : **وارحمهما کما ربیانی صغیرا**، اجزها

بالاحسان احسانا وبالسیئات غفرانا [10] ، پروردگارا، همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت

کردند، آنها را رحمت کن .

به آنها در برابر نیکی ، پاداش نیکو و در برابر بدی ها، آمرزش عطا کن .

از این بیان معصوم ، استفاده می شود که تربیت با احسان و سیئه (نیکی و بدی) جمع می شود و به

همین جهت ، انسان مکلف است که پدر و مادر را که تربیتش کرده و از خردسالی به بزرگسالی اش

رسانیده اند، دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نیکی ها و زحمات پسندیده آنها را پاداش دهد و بدی

ها و سیئاتی که از لحاظ وظیفه مادری و پدری مرتکب شده اند، مشمول مغفرت خویش سازد.

بنابراین باید بگوییم : تزکیه و تربیت ، مغایر یکدیگرند، چرا که تربیت ، مخصوص دوران کودکی

است و تزکیه به دوران خاصی اختصاص ندارد.

از سوی دیگر، تربیت با سیئه جمع می شود، حال آن که تزکیه به هیچ وجه با سیئه سازگار نیست .

ب) اهمیت تزکیه در قرآن

یکی از برنامه های مهم در نظام آفرینش ، بعثت انبیاست .

بعثت ، مکمل خلقت و تامین کننده اهداف آفرینش است .

اگر در نظام آفرینش ، بعثت نباشد، قطعا اهداف آفرینش تحقق نمی یابد، یعنی نظام آفرینش ،

نظامی عبث و بیهوده خواهد بود.

قرآن کریم برای بعثت انبیای عظام الهی، اهدافی ذکر کرده است.

این اهداف در چهار آیه تکرار شده است: (1) کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکم; 127; رذچ& ویعلمکم مالم تکنوا تع لمون [11]، همان گونه (که) با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما تلاوت کند و شما را تزکیه نماید و شما را کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.

برنامه ها و اهداف رسالت در این آیه عبارتند از:

(الف). تلاوت آیات و پی در پی آوردن آن به صورت نظامی صحیح

(ب). تزکیه

(پ). تعلیم کتاب و سنت، بنابراین که حکمت به معنای سنت نبوی باشد یا تعلیم کتاب و اسرار و فلسفه ها و علل و نتایج آن، بنابراین معنای دیگری برای حکمت، و البته اینها نیز داخل در سنت می باشند، مگر این که سنت را به معنای احکام صادره از مقام رسالت بدانیم.

(ت). تعلیم چیزهایی که مردم آنها را نمی دانستند.

البته اینها هم داخل در تعلیم کتاب و حکمت است و گویا از راه ذکر خاص بعد از عام می خواهد بفهماند که اگر پیامبران نبودند، بسیاری از علوم و حقایق بر بشر مخفی و مکتوم می ماند.

(2) ربنا وبعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم [12]، پروردگارا، در میان ایشان پیامبری از خودشان مبعوث کن که آیات را برایشان تلاوت کند و آنها را کتاب و حکمت تعلیم دهد و تزکیه شان کند که تو عزیز و حکیمی. در این آیه که از دعاهای حضرت ابراهیم خلیل است، تمام اهداف و برنامه های آیه قبل، بجز چهارم، آمده است.

(3) لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان كانوا من قبل لفی ضلال مبین [13]، خداوند بر مومنان منت گذاشت که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد و حال آن که آنها از پیش در گمراهی آشکار بوده اند.

در این آیه نیز به سه هدف و برنامه اشاره شده و هدف چهارم ذکر نشده است.

(4) هو الذی بعث فی الامین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان كانوا من قبل لفی ضلال مبین [14]، خداوند همان است که در میان مردم امی، پیامبری از خودشان

برانگیخت تا آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد، و حال آن که آنها از پیش در گمراهی آشکار بودند.

در این آیه هم فقط به سه هدف اشاره شده و معلوم داشته که محیط بعثت و نشر آیات و احکام شریعت در میان مردم امی بوده و منظور از امی، مردم درس نخوانده یا مردم منسوب به ام القری یعنی مکه است.

در این چهار آیه، یکی از اهداف و برنامه های مهم پیامبر اسلام، تزکیه انسان ها شمرده شده و در حقیقت می توان گفت: تمام برنامه های او در تعلیم و تزکیه یا - برابر اصطلاح روز- در تعلیم و تربیت خلاصه می شود.

پ) تزکیه هدف است یا وسیله؟

از آیات قرآنی گاهی استفاده می شود که تزکیه هدف است نه وسیله و از برخی دیگر، عکس آن استفاده می شود.

1) آیاتی که تزکیه را هدف می شناسد: الف - آیات چهارگانه مربوط به اهداف و برنامه های بعثت که شرح آنها گذشت.

ب - آیات مربوط به انفاق مال و صدقه و زکات

در این گونه آیات، فایده و هدف انفاق و صدقه و زکات، تزکیه و تزکی - اولی از ناحیه فاعل و دومی از ناحیه قابل - ذکر شده است.

راغب اصفهانی درباره زکات می گوید: زکات به چیزی گفته می شود که حق خداست و انسان، آن را از مال خود جدا می کند و به فقرا می دهد.

علت این که آن را زکات نامیده اند، این است که در آن، امید برکت یا تزکیه و تنمیه نفس به خیرات و برکات است یا هر دو، چرا که هر دو خیر در زکات موجود است و خداوند در قرآن، زکات را با نماز همراه ساخته است [15].

قرآن مجید درباره گرفتن صدقه - که همان زکات است - به پیامبر اکرم می فرماید: خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکيهم بها وصل علیهم [16]، از اموال آنها زکات بگیر که وسیله تطهیر و تزکیه آنهاست و بر آنها درود بفرست.

و نیز می فرماید: وسیجئبها الاتقی * الذی یوتی ماله یتزکی [17]، به زودی پرهیزکارترین افراد که مالش را برای تزکیه شدن به فقرا می دهد، از آن، دور داشته می شود.

پ - آیه ای که به عفت و پاکدامنی مربوط است، چنان که می فرماید: قل للمومنین یغضوا من

ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم [18] ، به مومنان بگو که چشمشان را از نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندامشان را حفظ کنند که این به پاکی (جانشان) نزدیک تر است .

ت - آیات مربوط به آداب معاشرت و راه و رسم زندگی .

* درباره عدم ورود به خانه مردم بدون اذن و اجازه می فرماید : وان قبل لكم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لكم ، [19] و اگر به شما گفته شود که بازگردید، باز گردید که برای پاکی شما بهتر است .

* درباره این که نباید زنان مطلقه را از ازدواج مجدد با مردان دلخواه منع کنند، می فرماید : ذلكم ازکی لكم و اطهر والله يعلم و انتم لاتعلمون [20] ، این دستور برای تزکیه و طهارت شما بهتر است ، خداوند می داند و شما نمی دانید .

ث - آیات مربوط به فضل و رحمت خداوند و تاثیر آن در تزکیه و پاکی نفوس .

ولولافضل الله عليكم ورحمته مازکی منكم من احد ابداء [21] ، اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، هیچ يك از شما هرگز تزکیه نمی شدید .

ولولافضل الله عليك ورحمته لهمت طائفة منهم ان يضلوك [22] ، اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، گروهی از دشمنان ، همت بر آن می گماشتند که تو را گمراه کنند .

2) آیاتی که تزکیه را وسیله می شناسد، آن هم وسیله برای فلاح و رستگاری .

قرآن کریم در دو مورد، مساله غایت بودن فلاح برای تزکیه و تزکی را مطرح کرده است : در سوره مبارکه شمس پس از ذکر چند سوگند می فرماید : قد افلح من زكیها [23] ، رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد .

و در سوره مبارکه اعلی می فرماید : قد افلح من تزکی [24] ، رستگار شد کسی که قبول تزکیه کرد .

از این دو آیه بر می آید که تزکیه وسیله فلاح است و فلاح به معنای ظفر و رسیدن به مطلوب است ، اعم از مطلوب دنیوی و مطلوب اخروی که اولی رسیدن به سعادت دنیوی و دومی در بقای بدون فنا و بی نیازی بدون فقر و عزت بدون خواری و علم بدون جهل خلاصه می شود [25] .

باید توجه داشته باشیم که میان آیاتی که تزکیه را هدف قرار می دهند و آیاتی که تزکیه را وسیله قرار می دهند، منافاتی نیست ، چرا که هر مرتبه ای از مراتب تکامل ، برای مرتبه پیشین ، هدف و برای مرتبه بعدی وسیله است .

چه مانعی دارد که فلاح ، غایت و هدف تزکیه و تزکیه ، غایت و هدف اسباب و عواملی باشد که به اذن خداوند منجر به پاکی انسان می شوند .

ت) ارتباط تزکیه با ایمان ، تقوا ، جهاد

همان طوری که گذشت ، فلاح هدف تزکیه است .

در قرآن ، امور متعددی به عنوان اسباب فلاح ، مطرح شده اند ، مانند : ایمان ، اقامه نماز ، انفاق در راه خدا ، یقین به آخرت ، ثقل موازین ، پیروی نورقرآن ، جهاد به جان و مال ، اجابت دعوت خدا و رسول ، زکات ، اراده وجه الله ، خودداری از بخل ، توبه ، عمل صالح ، صبر و مصابره و رابطه ، ترك اعمال پلید ، ذکر خدا ، عبادت ، فعل خیر وب [26] .

جای سوال است که آیا همه امور فوق در عرض تزکیه و همگی در مفهوم وسیع آن جمعند یا این که اینها اسباب تزکیه و تزکیه سبب فلاح است .

در صورت اول ، تزکیه مفهوم جامعی است که همه آن امور را در بر دارد و خود ، مقدمه فلاح است ، یعنی هر يك از امور فوق ، سهمی در تزکیه دارند و خود عاملی از عوامل فلاحند ، حال آن که در صورت دوم ، رابطه آنها با تزکیه و فلاح ، رابطه طولی است ، یعنی هر کدام از آنها عاملی از عوامل و سببی از اسباب تزکیه اند و تزکیه خود سبب مستقل و بسیط برای فلاح است . به نظر می رسد که معنای دوم ، به صواب نزدیک تر باشد و علت این که در آیات مربوط - که بیش از بیست مورد است [27] - به عنوان سبب بلاواسطه فلاح ذکر شده اند ، این است که اگر اسباب تزکیه فراهم شود ، فلاح هم حاصل می شود و حذف سبب واسطه در صورت معلوم بودن آن ، ضرری ندارد .

ث) فاعل تزکیه

صرف نظر از این که چه اموری زمینه ساز تزکیه و فلاحند ، در قرآن کریم گاهی فاعل تزکیه ، بنده و گاهی پیامبر و گاهی خداست ، شاهد این مطلب ، آیات زیر است : قد افلح من زکیها [28] ، رستگار شد کسی که خود را تزکیه کرد .

در این آیه شریفه ، فاعل تزکیه ، خود بنده است .

خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها [29] ، از اموال آنها زکات بگیر که آنها را به وسیله آن ، تطهیر و تزکیه کنی .

در این آیه ، پیامبر اکرم که مامور به اخذ زکات از اموال مسلمانان است ، فاعل تطهیر و تزکیه معرفی شده است .

بل الله یزکی من یشا ولا یظلمون فتیلا [30] ، بلکه خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و به اندازه رشته هسته خرما به آنها ستم نمی شود .

باید توجه داشته باشیم که میان آیات سه گانه منافاتی نیست ، چرا که اسباب تزکیه ، اسباب طولی اند، نه اسباب عرضی .

خداوند، فاعل بعید تزکیه و پیامبر، فاعل متوسط و خود انسان - به عنوان بنده ای وظیفه شناس - فاعل قریب تزکیه است .

درباره فاعل بعید، آیات زیر در خور توجه است : ولكن الله يزكي من يشاء والله سميع علیم [31] ، ولی خداوند هر که را خواهد تزکیه کند و خداوند، شنوا و داناست .

ولايكلمهم الله ولاينظر اليهم يوم القيامة ولايزكيهم [32] ، خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی کند و به آنها نمی نگرد و آنها را تزکیه نمی کند.

ولايكلمهم الله يوم القيامة ولايزكيهم ولهم عذاب الیم [33] ، خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی کند و آنها را تزکیه نمی کند و برای آنها عذابی دردناک است .

و درباره فاعل متوسط، به جز آیه ای که در مورد زکات ذکر شد، آیات مربوط به بعثت پیامبر گرامی اسلام ، در خور توجه است ، و درباره فاعل قریب ، آیات 28 و 30 سوره نور و 232 سوره بقره قابل توجه است [34] .

اصولا باید توجه داشته باشیم نظامی که قرآن کریم برای عالم آفرینش مطرح می کند، نظام طولی است ، یعنی قبول این که اسبابی در عرض خداوند متعال داریم و قبول این که اسبابی در طول خداوند - و البته به اذن او - نداریم ، انحراف از طریقه قرآن کریم است .

قرآن توفی نفوس را گاهی به خداوند و گاهی به ملك الموت و گاهی به فرشتگان نسبت می دهد. این که فاعل توفی نفوس ، خداوند است ، از آیه زیر استفاده می شود : الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت فى منامها [35] ، خداوند، جان ها را در هنگام مرگ و خواب به طور تام و کامل می گیرد.

و اینکه فاعل توفی نفوس ، ملك الموت است ، مقتضای آیه زیر است : قل يتوفىكم ملك الموت الذى وكل بكم [36] ، بگو : ملك الموت که موکل بر شماست ، جان شما را می گیرد.

و درباره اینکه فاعل توفی نفوس فرشتگانند، می فرماید : الذين تتوفىهم الملائكة ظالمى انفسهم [37] ، آنهایی که فرشتگان جانشان را می گیرند، درحالی که به خود ستم کرده اند.

و نیز می فرماید : الذين تتوفىهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم [38] ، آنهایی که پاکیزه اند و فرشتگان جانشان را می گیرند و به آنها می گویند : سلام بر شما.

مقصود از نظام طولی این نیست که در سلسله طولیه ، سرانجام به خدا برسیم و خداوند هیچ تاثیری در واسطه ها و ذی الواسطه ها نداشته باشد، بلکه وجود واسطه ها و ذی الواسطه ها همه از

آن اوست .

وجود او وجود مستقل و نفسی است و وجود بقیه ، وجود ربطی و تعلقی است ، بنابراین ، هرگونه تأثیری از هر مخلوقی به اذن اوست و به همین جهت است که قرآن می گوید : قل الله خالق كل شیء و هو الواحد القهار [39] ، بگو : خداوند آفریننده هر چیزی است و او یگانه و قهار است .

ج) ارتباط تزکیه و تعلیم

آیا تزکیه مقدم است یا تعلیم ؟ آیات بعثت را بررسی کردیم ، از مجموع چهارآیه ای که اهداف و برنامه های بعثت را بیان می کنند، در سه آیه تزکیه بر تعلیم و در يك آیه ، تعلیم بر تزکیه مقدم شده است [40] .

ممکن است گفته شود : در زبان عربی ، و او برای مطلق جمع است ، یعنی مانعی نیست که قبل و بعد او با هم باشند و یا یکی از آنها مقدم و دیگری موخر باشد.

مطابق این بیان ، تزکیه و تعلیم هر دو اهمیت دارند، نه تزکیه بدون تعلیم ، کارآمد است و نه تعلیم بدون تزکیه ، بلکه اینها باید با هم باشند.

ولی اگر واقعیت را بنگریم ، به لحاظ این که تزکیه غایت تعلیم است ، از نظر شرافت مقدم بر تعلیم است ، هر چند تزکیه مترتب بر تعلیم و موخر از آن است .

بنابراین تزکیه به اعتباری ، مقدم بر تعلیم و به اعتباری موخر است .

این که در يك مورد، تعلیم قبل از تزکیه آمده ، به اعتبار ترتب تزکیه بر تعلیم است و این که در سه مورد، تزکیه قبل از تعلیم آمده ، به اعتبار این است که تزکیه غایت تعلیم و از نظر شرافت ، مقدم بر آن است .

علامه طباطبائی در ذیل سوره جمعه (آیه 2) می نویسد : در این آیه شریفه ، مساله تزکیه را جلوتر از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده و در دعای ابراهیم که چند سطر قبل نقل شد، تعلیم کتاب و حکمت را جلوتر از تزکیه ذکر کرد و این ، بدان جهت بوده که آیه مورد بحث در مقام توصیف تربیت رسول خدا بر مومنین امت است و در مقام تربیت ، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقه است و اما در دعای ابراهیم ، مقام ، مقام تربیت نبود و تنها دعا و درخواست بود . از خدا می خواست که این زکات و علم به کتاب و حکمت را به ذریه اش بدهد و معلوم است که در عالم تحقق و خارج ، اول علم پیدا می شود، بعد تزکیه ، چون تزکیه از ناحیه عمل و علم تحقق می یابد.

پس اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج ، زکات (پاکی دل) هم به دست آید [41] .

در عبارت فوق ، مولف بزرگوار تفسیر المیزان ، تزکیه را به معنای پاکی از رذایل گرفته تا بدان وسیله ، قلب انسان آماده پذیرش علوم حقه و معارف حقیقه گردد.

معلوم است که طبق این معنا تزکیه بر تعلیم مقدم است ، اما به لحاظ این که بدون علم و معرفت ، پاکی از رذایل ممکن نیست ، تعلیم بر تزکیه مقدم است .

پس علمی که بر تزکیه مقدم است ، علم به فضایل و رذایل است و علمی که از تزکیه موخر است ، علم و معرفت حقیقی است .

این معنا - فی حد نفسه - خوب است ، ولی اگر تزکیه را به معنای جامع رشد و نمو بگیریم که از برکت خداوند است و شامل امور دنیوی و اخروی هر دو بشود، تزکیه و تعلیم جدای از یکدیگر نیستند و تزکیه غایت تعلیم است و بنابراین ، به لحاظ غایت بودن ، مقدم بر تعلیم و به لحاظ ترتب ، موخر از تعلیم است .

جالب این است که خود مولف بزرگوار تفسیر مزبور در آغاز به چنین معنایی نظر دارد، چنان که می فرماید : تزکیه آنها به معنای نمو صالح به آنها دادن از راه عادت دادن ایشان به اخلاق فاضل و اعمال نیکوست تا در انسانیتشان به سبب آن ، کامل شوند و حال آنها در دنیا و آخرتشان استوار گردد و سعادت‌مندان زندگی کنند و سعادت‌مندانه بمیرند [42] .

چ) آثار تزکیه

قرآن کریم ، هر جا که می خواهد آثار و برکات تزکیه و تزکی را ذکر کند، تکیه بر فلاح می کند و ما در بحث مربوط به تزکیه هدف است یا وسیله درباره معنای جامع فلاح بحث کردیم و دیدیم که فلاح ، دستیابی به آرمان های دنیوی و اخروی است .

کسی که اهل فلاح است ، هم به سعادت دنیوی رسیده و هم به سعادت اخروی .

او صاحب بقا و عزت و بی نیازی و علم است .

او از فنا و ذلت و فقر و جهل به دور است .

اینها همه آثار تزکیه است ، هر چند قرآن کریم ، همه را در فلاح خلاصه کرده و فرموده است : قد

افلح من زکئها [43] ، رستگار است کسی که نفس خود را تزکیه کند.

قد افلح من تزکی [44] ، رستگار است کسی که قبول تزکیه کرد.

ح) اهداف تزکیه

هر چند ممکن است این عنوان در عنوان قبل ادغام شود، ولی به لحاظ فرق میان فایده و غایت، می توان آنها را از هم تفکیک کرد، چرا که غایت، مطلوب بالذات و فایده، مطلوب بالعرض است. در صورتی که فلاح، غایت تزکیه باشد، باید معلوم شود که چه فوایدی به جز فلاح بر تزکیه مترتب می شود و در صورتی که فلاح از فواید تزکیه باشد، باید در جستجوی غایت آن بود. می توان غایت تزکیه - که همان مطلوب بالذات است - را قرب به خدا و سرانجام، خود خدا دانست. اصولاً چیزی مطلوب بالذات است که همه چیز به خاطر او مطلوب باشد و خود او به خاطر چیز دیگری مطلوب نباشد.

چنین موجودی خیر مطلق و منتهی الیه همه سلسله موجودات و مطلوب حقیقی و ذاتی تمامی مخلوقات و جملگی کائنات است، در این صورت، فلاح از فواید تزکیه است، نه غایت آن، چرا که فلاح نمی تواند مطلوب بالذات باشد. انسان کامل در پی قرب و وصال است. او می خواهد خلوت نشین بزم وصل و دیدار باشد. او حلقه افتخار و رضوان من الله اکبر [45] را بر گردن دارد و هرگز دل خود را به حور و قصور و انهار و اشجار و غلمان بهشت، مشغول نمی دارد. او دل به جمال مطلق و کمال مطلق و هستی مطلق بسته و طالب کوی محبوب و آستان در معشوق است.

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس قبله روی عاشقان وارسته و دل های سوخته و آنهایی که از بیم فراق، اشکشان جاری و آه جانسوزشان شعله ور است، اوست.

اینان اگر به غیر او توجه می کنند، به خاطر او و در راه اوست. سیره پسندیده شان این است که از او به غیر توجه کنند، نه از غیر به او. در این جا منظور ما از اهداف تزکیه، آن اموری است که منتهی به فلاح می شوند، یعنی فلاح را از آثار تزکیه و آن امور را از اهداف تزکیه شمرده ایم و البته غایت و مطلوب بالذات را حضرت حق دانسته ایم.

قرآن کریم، تمام اموری را که در فلاح و عدم فلاح موثرند، در آیات متعدد بیان داشته است. همان طوری که قبلاً بیان داشتیم، ممکن است امور مزبور از اسباب قریب تزکیه و از اسباب بعید فلاح باشند و ممکن است همه آنها در معنای جامع تزکیه جمع باشند و بنابراین، همه به منزله اجزا و

ارکان تزکیه و از اسباب قریب فلاح شمرده می شوند، هر چند ترجیح احتمال اول ، موجه تر است . اکنون به منظور آگاهی بیشتر خوانندگانی که بیشتر به امر تزکیه و فلاح می اندیشند، آیاتی را که عوامل ثبوتی و سلبی فلاح را بر شمرده اند در این جامی آوریم .

در آغاز، خواننده گرامی را توجه می دهیم به عوامل سلبی فلاح و در درجه بعد به عوامل ثبوتی فلاح ، هر چند سلب عوامل سلبی فلاح از عوامل ثبوتی و سلب عوامل ثبوتی از عوامل سلبی محسوب می شوند، به عنوان مثال ، حفظ نفس از بخل و اجتناب از پلیدی ، از عوامل ثبوتی شمرده شده ، پس بخل و پلیدی از عوامل سلبی است .

عوامل سلبی

1.

انه لا یفلح الظالمون ، [46] ستمکاران رستگار نمی شوند.

ظلم در قرآن به معنای جامع : ظلم به نفس و ظلم به غیر و شرك است .

تعبیر فوق در دو مورد در قرآن به کار رفته : یکی در مورد تعدی به ناموس دیگران که از مصادیق ظلم به نفس یا ظلم به غیر است و دیگری در مورد دروغ بستن به خدا و تکذیب آیات او که از مصادیق شرك یا ظلم به نفس است ، همه اینها از عوامل سلبی فلاحند.

2.

انه لا یفلح المجرمون [47] ، کسانی که مرتکب جرم شده اند، رستگار نمی شوند.

جرم هم معنای عامی دارد.

جمله فوق در ذیل آیه ای آمده که درباره دروغ بستن به خدایا تکذیب آیات اوست .

قرآن این گونه کارها را جرم و از موانع فلاح محسوب داشته است .

3.

ولایفلح الساحرون [48] * ولایفلح الساحر حیث اتی [49] ، ساحران رستگار نمی شوند *

افسونگر هر جا باشد رستگار نمی شود.

از دو آیه فوق - که اولی در مورد کسانی است که آیات وحی را سحر می شمارند.

و دومی در مورد کسانی است که می خواستند با سحر خود معجزه موسی را باطل کنند - استفاده می شود که سحر نیز از موانع فلاح و رستگاری است .

4.

فانما حسابہ عندربہ انه لا یفلح الکافرون [50] ، جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش است .

کافران رستگار نمی شوند.

این آیه در مورد کسانی است که شرک در عبادت پیشه کرده اند. معلوم است که کفر اعم از شرک است ، چرا که هر مشرکی کافر است ، ولی هر کافری لزوماً - مشرک نیست .

مفاد این آیه ، این است که کفر نیز از عوامل سلبی فلاح است . از این آیات ، عوامل سلبی فلاح - یعنی ظلم و جرم و سحر و کفر - معلوم شد.

عوامل ثبوتی

عوامل ثبوتی فلاح ، در قرآن کریم ، نوزده چیز است :

1.

ایمان ، چنان که می فرماید : قد افلح المومنون [51] ، مومنان رستگار شده اند. جالب این است که ایمان مومن ، مطابق آیات قرآنی مظاهری دارد که عبارتند از : خشوع در نماز ، اعراض از لغو ، دادن زکات ، حفظ فروج از محرّمات ، رعایت عهد و امامت و محافظت بر نماز. اینها به دنبال آیه فوق ، ذکر شده است .

2.

اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون [52] ، آنان بر هدایت پروردگارند و آنان رستگارند.

در این آیه اشاره به پرهیزکاران شده که ایمان به غیب ، اقامه نماز ، انفاق ، ایمان به قرآن و سایر کتب آسمانی و ایقان به آخرت ، از ویژگی های آنهاست .

3.

فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون [53] ، کسانی که میزان های آنها سنگین است ، رستگارند.

مطلب فوق در دو مورد در قرآن آمده و هر دو راجع به قیامت است که روز سنجش اعمال است . عملی که از خلوصی بیشتر برخوردار است ، وزین تر و ارزشمندتر است .

4.

فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون [54] ، آنان که به پیامبر ایمان آورده و پاسدار عزت و حرمت او شده و پیرو نوری هستند که با او نازل گردیده ، رستگارند.

5.

لكن الرسول والذين آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم المفلحون

[55] ، ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند، با مال و جان خویش جهاد می کنند و برای آنان خیرات است و آنان رستگارانند.

در این آیه ، جهاد با مال و جان از ویژگی های پیامبر و یارانش ذکر شده .
اهل جهاد، هم مشمول خیرات و هم اهل فلاحند.

6.

انما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم ان يقولوا سمعنا واطعنا واولئك هم المفلحون [56] ، تنها سخن مومنان به هنگامی که به سوی خدا و رسولش فرا خوانده می شوند که میان آنها حکم کند، این است که می گویند : شنیدیم و اطاعت کردیم و آنان رستگارانند.

در این جا تسلیم در برابر حکم خداوند را از عوامل فلاح شمرده است .

آری ، اهل ایمان این چنینند، هر چند حکم خدا - به حسب ظاهر - به زیانشان باشد.

7.

فات ذالقربی حقه والمسکین وابن السبیل ذلك خیر للذین یریدون وجها لله واولئک هم المفلحون [57] ، حق خویشاوندان و مستمند و وامانده سفر را بده که این برای کسانی که مشتاق لقای خدایند، بهتر است و آنان رستگارانند.

در این آیه ، اراده وجه خداوند و اشتیاق لقای او از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است .

8.

اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون [58] ، آنان حزب خدایند، آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند.

در این آیه ، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا - هر چند از خویشان نزدیک باشند - از نشانه های حزب الله شمرده شده و سپس یکی از اسباب و عوامل ثبوتی فلاح را بودن در صف حزب الله معرفی کرده است .

9.

ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون [59] ، آنان که از بخل نفس حفظ شده اند، رستگارانند.

در این آیه ، خودداری از بخل از اسباب فلاح شمرده شده است .

10.

فاما من تاب وامن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین [60] ، اما کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح کرده اند، از رستگارانند.

در این آیه ، توبه و ایمان و عمل صالح از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است .

11.

واتقوا الله لعلکم تفلحون [61] ، در برابر خدا تقوا پیشه کنید، شاید رستگار شوید.
در این آیه ، تقوا از عوامل ثبوتی فلاح محسوب شده است .

12.

یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون [62] ، ای کسانی که ایمان آورده اید، شکیبا باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید که رستگار می شوید.
در این آیه ، علاوه بر تقوا - که قبلا هم مطرح شد - صبر و مصابره و رابطه از اسباب و عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است .

صبر به معنای حبس نفس بر چیزهایی است که مقتضای عقل و شرع است و عقل و شرع مقتضی حبس نفس از آنهایند [63] .

مصابره به معنای تصبر و تحمل سختی ها به طور دسته جمعی است .
یعنی صبر یکی بر صبر بقیه افراد افزوده می شود و قوت و قدرت فزونی می گیرد و خود صبر شدت می یابد [64] .

مربطه اعم از مصابره است ، چرا که رابطه به معنای ایجاد ارتباط میان نیروها و کارهای افراد در تمام شوون زندگی دینی است [65] .

در جامعه تعاون و همکاری در تمام شوون زندگی ضرورت دارد و این ، موجب قدرت و شوکت جامعه می شود، به خصوص اگر در فضایل اخلاقی باشد.

13.

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون [66] ، ای کسانی که ایمان آورده اید، در پیشگاه خدا تقوا پیشه کنید و به سوی او وسیله بجویید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه ، علاوه بر تقوا و جهاد که در برخی دیگر از آیات نیز مطرح است ، توسل و جستن وسیله به سوی خداوند هم از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است .

14.

انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون [67] ، جز این نیست که شراب و قمار و بت ها و تیرهای گرو بندی ، پلیدی از عمل شیطان است .
از آنها اجتناب کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه شریفه ، برخی از مصادیق پلیدی که از عمل شیطان است ، آورده شده ، سپس بیان کرده

که اجتناب از پلیدی از اسباب فلاح است .

15.

فانذروا آلا الله لعلمك تفلحون [68] ، نعمت های خدا را یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه ، پس از ذکر چند مورد از نعمت های الهی مانند نزول قرآن و خلافت روی زمین بعد از نوح و افزودن نعمت ها، توصیه کرده است که بندگان مومن ، به یاد نعمت های خدا باشند که خود یکی دیگر از اسباب رستگاری است .

16.

اذا لقيتم فئة فاثبتوا واذكروا الله كثيرا لعلمك تفلحون [69] ، هنگامی که گروهی از دشمنان را دیدار می کنید، ثابت قدم باشید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه شریفه ، ثبات قدم و استواری و پایداری در راه جهاد با دشمنان دین و ذکر کثیر از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است .

17.

واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلمك تفلحون [70] ، پروردگارتان را پرستش کنید و کار نیکو به جای آورید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه ، عبادت و نیکوکاری از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است .

18.

وتوبوا الى الله جميعا ايه المومنون لعلمك تفلحون [71] ، ای مومنان ! همگی بازگشت به سوی خدا کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه که مربوط به تخلق مومنان در مسائل جنسی به اخلاق اسلامی است ، بازگشت به سوی خدا از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده ، هر چندکه قبلا هم به مساله توبه اشاره شده ، ولی معلوم می شود که قرآن ، تخلق مسلمانان در مسائل جنسی به اخلاق اسلامی را از مصادیق بارز و پر اهمیت توبه و بازگشت به سوی خدا می داند.

19.

وابتغوا من فضل الله واذكروا الله كثيرا لعلمك تفلحون [72] ، [پس از برگزاری نماز جمعه ، در روی زمین پراکنده شوید] و از فضل خدا طلب روزی کنید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

قبلا هم ذکر کثیر به همراه ثبات قدم در راه جهاد مطرح شد.

در این جا هم ذکر کثیر به همراه طلب روزی از فضل خدا مطرح شده است و این خود اهمیت ذکر

کثیر را به همراه تمام کارهای مهم دینی افاده می کند.

اکنون با توجه به آیاتی که در خصوص فلاح ذکر شد، می توان امور موثر در فلاح را برشمرد :

1. ایمان ، 2. سنگینی و ارزشمند بودن عمل ، 3. پیروی نور قرآن ، 4. جهاد، 5. توسل ، 6. تسلیم بودن در برابر خدا و رسول ، 7. اراده وجه الله و طالب لقا الله بودن ، 8. از حزب خدا بودن ، 9. خودداری از بخل ، 10. توبه ، 11. صبر و مصابره و مرابطه ، 12. اجتناب از رجس ، 13. ثبات قدم ، 14. عبادت ، 15. فعل خیر ، 16. تقوا، 17. طلب روزی از فضل خداوند، 18. ذکر کثیر، 19. عمل صالح

* * * در این جا مقدمه کتاب را - که قدری هم طولانی شد - به پایان می بریم ، بدان امید که توانسته باشیم از رهگذر این اثر و دیگر آثار تربیتی به همین قلم ، خدمتی هر چند ناچیز به اسلام و مسلمانان عاشق تعلیم و تربیت اسلامی کرده باشیم .

شهریور ماه 1376

احمد بهشتی

1 - بار گران مسئولیت

پیش گفتار

آنهایی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم ، با کودکان و جوانان اصلی ارتباط دارند و برای اصلاح رفتار و تعیین خط سیر اصلی زندگی آنان کوشش می کنند، یعنی پدر، مادر، معلم و گردانندگان

جراید، دستگاه های فرستنده ، سینماها و ب همواره باید دونکته اصلی را در نظر داشته باشند و با رعایت آن ، وظیفه خود را به شایستگی انجام دهند.

مسئولیت اجتماعی

نخست این که همه افراد به منزله چرخ ها و ابزارهای ماشین اجتماع هستند که جامعه را به سمت جلو و به سوی تکامل و تمدن سوق می دهند، همین طوری که در يك واحد صنعتی ، اگر یکی از چرخ ها و ابزارها و مهره ها از کار بیفتد یا کار خود را به صورت ناقص انجام دهد، کار دستگاه نیز ناقص یا متوقف خواهد شد، در واحد خانواده نیز از کار افتادن و یا قصور افراد، بزرگ ترین لطمه را به پیشرفت و تکامل اجتماع وارد می سازد و این مساله ای است که بسیار اهمیت دارد.

اگر بخواهیم این مساله را در سطح محدودتری بررسی کنیم ، باید ملت هایی را که در يك مملکت زندگی می کنند مقیاس قرار دهیم .

در این صورت هر فردی موظف است که به ملت و مملکت خود، صمیمانه و بی دریغ خدمت کند و اسباب پیشرفت و سر بلندی ملت و مملکت خود را فراهم سازد، لکن بهتر است مساله را در سطحی وسیع تر و در مقیاس خانواده بشری مورد مطالعه قرار دهیم .

در این صورت ، هر فرد و هر ملتی خود را عضو يك خانواده بزرگ سه میلیارد نفری می داند که هدفی جز ترقی و تعالی ، نباید داشته باشد و در چنین شرایطی ، کلیه ملل جهان ، نه تنها باید مزاحم پیشرفت و ترقی این واحد بزرگ نباشد بلکه باید از راه تعاون و همزیستی مسالمت آمیز، کوشش ترقی خواهانه خود را به ثبوت رسانند.

متأسفانه در عصر ما به نام تمدن و پیشرفت ، بزرگترین لطمه ها، به حیثیت انسانی وارد می شود، آنهایی که با فرستادن سه انسان به حوزه جاذبه ماه ، جهانی را غرق در اعجاب و حیرت و از این پیروزی بزرگ احساس غرور و افتخار می کنند، در صحنه های جنگ ، پدیدآورنده وحشتناک ترین خونخواری و سبوعیت هستند! اگر باور ندارید حوادث خاورمیانه و خاور دور را مطالعه کنید.

بدون این که اهمیت موضوع را انکار کنیم ، خاطر نشان می کنیم که به گردش در آمدن سه انسان در اطراف ماه ، در برابر عظمت این جهان بزرگ ، چندان کار مهمی نیست .

در منظومه شمسی ما به قول يك منجم هلندی چهل بیلیون ستاره وجود دارد که تنها نامگذاری آنها. در صورتی که هر کدام يك ثانیه وقت لازم داشته باشد -1700 سال طول می کشد! چه کوتاه فکر است فضانوردی که می خواهد در این مسافرت کوتاه و محدود فضایی ، خدارا

بنگرده، درحالی که دیدار خدا با چشم سر امکان ندارد، بلکه با چشم عقل ممکن است .
و باز ملاحظه می کنیم که به نام خدمت به تمدن و مملکت چه لطمه ها و زیان هایی به ملت ما وارد کردند: دسته ای بودند که عالما و عامدا، یا اشتباها به تخدیر اعصاب مردم به یژه جوانان می پرداختند.

کنسرت های عمومی ،فیلم های سینمایی و تلویزیونی ، انواع و اقسام موسیقی ها،مواد افیونی و الکلی صرف نظر از این که به اقتصاد مملکت لطمه زد و انرژی ها را خنثی ساخت ، سلامت روحی و جسمی افراد را در معرض خطر قرار می داد.
مراکزی را به یادآورید که در تهران در دوران ستم شاهی به نام کاخ جوانان به وجود آمده بود.
روزی که این مراکز تاسیس می شد، تصور می شد که راستی به منزله جلوگیری از سرگردانی و افسارگسیختگی نسل جوان ، یعنی کودکان دیروز و به وجود آمدن تفریحات سالم و در نهایت تشویق آنها به مطالعه و شرکت در کنفرانس های مفید و آموزنده و بیه وجود آمده است ، ولی ناگهان این مراکز در مسیری دیگر افتاد و کاخ جوانان ،مرکز اجرای کنسرتها و سرگرمی های زیان بخش شد.

نتیجه این طرز رفتار، این شد که دختران مملکت ما در حضور يك خواننده بیگانه سینه ها را گشودند و از او تقاضا کردند که با روژ روی سینه های آنها را به عنوان یادبود امضا کند و یا بلوز های خود را در حالی که به اوج هیجان رسیده بودند، به سوی او به وسط صحنه پرتاب کنند و او نیز باهیجانی شدیدتر کراوات خود را به سوی آنها پرتاب کند! هر انسان وطن دوستی وقتی می شنود که این کراوات ، طوری پاره پاره شده بود که قطعات بزرگ آن از يك سکه دو ریالی بزرگتر نبود و هر قطعه ای میان دختران به پانصد تومان خرید و فروش می شد، دچار شدیدترین تاثر می شود.

تازه اینها غیر از جیغ و فریادهایی است که دختران با شنیدن صدای خواننده مذکور، سر می دادند! کسانی بودند که برای زیارت جمال بی مثال یول براینر شبی تا صبح در اطراف هتل هیلتون بیدار ماندند و بدین وسیله بیشترین عواطف ننگین و آلوده خود را ابراز داشتند! مستمعان دل داده حمیرا خواننده معروف عرب برای حظ بیشتر پیش از شرکت در کنسرت ، حشیش مصرف می کردند و در لحظات طوفانی استماع نواهای دل انگیز وی ، دستمال در دهان خود می کردند تا بی اختیار جیغ نکشند! یکی از این خودباختگان هم وصیت کرده بود که در وقت مرگش به جای کفن، او را در نوارهایی که صوت حمیرا در آن ضبط شده است بپیچند! مردمی که در چنین محیطهای مسخ کننده و آلوده ای بار آیند، هرگز نمی توانند دارای زندگی سالم باشند.

در نظر چنین مردمی ، اخلاق پسندیده و عواطف پاک انسانی و مفاهیم مقدسی چون عدالت ، شرافتمندی ، عفت ، وفاداری ، همت ، جوانمردی ، فداکاری و ب‌الفاظی توخالی بیش نیستند . کسانی که عمدا یا اشتباها افراد را به این صحنه ها می کشانند و آنها را از داشتن يك زندگی سالم ، باز می داشتند ، در درجه اول به ملت خود و درجه دوم به جامعه بشری خیانت می کردند و در حقیقت ، انسانیت را از مسیر اصلی خود منحرف یا لافل پیشرفت و سیر آن را کند یا متوقف می کردند .

طبقه ای که دارای چنین زندگی ناسالم باشند ، به انگل هایی می مانند که جامعه را با وجود خود رنج می دهند و به قول دکتر کارل : امروزه با وجود شکست ایدئولوژی ها و آشوب جهانی ، عقل و احساسات به ترقی خود ادامه می دهد .

بلاشک بشریت ، جمع بی شماری از ضعفا و ناقص عقلا و ابلهان اخلاقی و دیوانگان و جنایتکاران و معلولان را به دنبال می کشد [73] .

ولی شك نیست که در چنین محیطهایی ناسالم و آشفته ، ترقی عقل و احساسات ، بسیار به کندی صورت می گیرد و بشریت با به دنبال کشیدن این همه ضعیف ، ناقص عقل ، ابله اخلاقی ، دیوانه ، جنایتکار و معلول ، به خودی خود از پا در می آید و فلج می شود .

قرآن کریم که سعادت بشر را در داشتن يك زندگی سالم و برانداختن انگل های اجتماعی و تقویت روحی و جسمی انسان می داند و با برنامه های جاودانی خویش زمینه را برای ساختن اجتماع سالم و پیشرو فراهم می سازد درباره آن طبقه ای که مزاحم ترقی و رشد انسانیت هستند و سررشته مفسد را به دست دارند و مایلند که در جامعه ، زشتی ها و انحراف های اخلاقی رواج داشته باشد تا خود بهره برداری های بلهوسانه شخصی بنمایند ، چنین می گوید : انالذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم ، کسانی که دوست دارند در میان مردم باایمان ، زشتی ها شایع شود ، برای آنها عذابی دردناک است [74] .

مربی وظیفه شناس کسی است که خود را مدیون اجتماع بداند و توجه داشته باشد که اگر درست به وظیفه تربیتی خود عمل کند و نونهالانی را که تحت تربیت او هستند ، از نظر عقل و عواطف ، درست بپروراند و آنها را از يك زندگی سالم برخوردار گرداند ، در حقیقت همچون يك مهندس متخصص که ابزارها و چرخ های يك واحد صنعتی را برای حرکت صحیح آن ، تعمیر و اصلاح می کند- توانسته است واحد بزرگ یا كوچك اجتماع بشری را در راه حرکت صحیح و ترقی و پیشرفت ، یاری و مدد نماید و برای این واحد بزرگ یا كوچك انگل و طفیلی و عناصر مخل و سدره ترقی بار نیارود .

این خدمت به یقین بالاتر از خدمت يك پزشك یا مهندس و غیره است ، چه اگر ما انسان سالم نداشته باشیم ، هیچ يك از صنایع و علوم برای ما مفید نخواهد بود .
بررسی اجمالی و مطالعه سطحی زندگانی پاره ای از ملت ها نشان می دهد که زندگی فردی و اجتماعی آنان با شکست های بسیار روبه روده است .

به قول دکتر آکسیس کارل : نشانه این شکست ها واضح است : الکلیسم عمومی ، سستی بنیان خانواده ، وفور زن های مطلقه و منحرف ، فراوانی کودکان بی تربیت و معیوب ، حسد و تشنیت کامل در قلب هر گروه اجتماعی ، در خانواده و کارگاه ، و دفتر و کارخانه و شهر و حتی دانشگاه و بیمارستان و موسسات خیریه ، و نفاق و ناتوانی در مشارکت برای يك امر اجتماعی .
این نشانه ها معرف آشفتگی های عمیقی در عقل و احساس و نماینده بدی پرورش فعالیت های روانی است .

قسمت اعظم مردم دنیا فی الحال نمی توانند خطمشی عاقلانه ای در زندگی اختیار کنند [75] .

مسئولیت فردی

نکته دیگری که باید به طور کامل مورد توجه مربی و کلیه عوامل تربیتی و محیط اجتماعی قرار گیرد، مساله سرنوشت کودکان و جوانان است .
باید توجه داشت که نمی توان تعیین سرنوشت آنان را به دست قضا و قدر سپرد .
بسیاری از پدران و مادران ، این طور فکر می کنند که خوشبختی یا بدبختی طفل ، در آینده مربوط به سرنوشت اوست .

اگر سرنوشت طفل ، خوشبختی است ، هیچ قدرتی نمی تواند سرنوشت او را تغییر داده ، از سعادت محرومش گرداند و بالعکس اگر سرنوشت طفل بدبختی و شقاوت است ، کسی نمی تواند او را از مسیر بدبختی به مسیر خوشبختی بکشاند .

راستی اگر چنین است پس کوشش های پی گیر پیامبران و همه مصلحان اخلاقی و اجتماعی برای اصلاح و سعادت مند ساختن افراد و اجتماعات ، بیهوده بوده است ، در حالی که چنین نیست .
دنیای ما دنیای تلاش و کوشش است .

هر چه بخواهیم شدنی است .

بزرگان گفته اند: خواستن توانستن است به هر چه نرسیدیم برای این است که نخواستیم .
اگر می بینیم نوباوگان اجتماع آن طور که باید و شاید بار نمی آیند و احیانا پشت پا به مقدمات می زنند و یا گرفتار انحرافات هستند، برای این است که نخواستیم ایم آنها را صحیح تربیت کنیم ، بلکه آنها را به دست قضا و قدر! سپرده ایم ، چه اگر می خواستیم ، بهتر از این تربیت می کردیم .

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را — برون کن ز سر، باد خیره سری را.
تو چون خود کنی اختر خویش را بد — مدار از فلک، چشم نیک اختری را [76] خونسردی
و ملایمت .

آنهایی که با کودکان تماس مستقیم دارند، برای رسیدن به هدف خود چاره ای جز خونسردی و
حفظ آرامش ندارند.

اگر آرامش و خونسردی خود را از کف دهند، احیانا کودک را به لجبازی و طغیان می کشانند.
توسل به خشونت، برای هیچ مقامی زبیده نیست: زمامداران و رهبران دینی و مربیان اخلاقی و
فرماندهان و مدیران کارخانه ها و موسسات و دوایر، هیچ کدام از این قاعده مستثنا نیستند.
در عین حال برای آنهایی که عهده دار وظیفه حساس تربیت شده اند، اهمیت این قاعده خیلی
بیشتر است .

قرآن کریم اهمیت این موضوع را به پیشوای اسلام گوشزد می کند و او را به خونسردی و ملایمت
و مهربانی به مردم فراخوانده می فرماید: *فما یفیمارحمة منا لله لنت لهم ولو كنت فظا غلیظالقلب
لانفضوا من حولك*، به واسطه رحمتی از جانب خداوند با آنان مدارا کردی و اگر خشن و
درشت خوبی بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند [77] .

از این جهت است که می بینیم بزرگ ترین مربی و معلم انسانیت حضرت محمدر - حتی جسارت
ها و ستمگری های مردم را به خود نادیده می گیرد و همه را مورد عفو و اغماض قرار می دهد.
عربی بادیه نشین به منظور دریافت کمک به مدینه آمده بود و به سبب این که پیامبر موفق نشد آن
طوری که باید و شاید رفع احتیاجش کند، زبان به جسارت و بی ادبی گشود.

پیشوای اسلام مردم را از تعرض به او بازداشت و او را به مهمانی دعوت کرد.
او وقتی که زندگی ساده و بی پیرایه پیامبر خدا را دید، از گفتار خود نادم شد و زبان به
عذرخواهی گشود.

پیغمبر اکرم از او خواست که در مسجد، در حضور جمعیت مسلمین معذرت خود را تکرار کند تا
مسلمانان، کینه او را در دل نگیرند.

روز بعد، اعرابی در مسجد زبان به عذرخواهی گشود و اصحاب پیامبر تبسم کردند، آنگاه پیشوای
عالیقدر اسلام فرمود: *مثل من و این گونه افراد، مثل همان مردی است که شترش رمیده بود و فرار
می کرد.*

مردم به خیال این که به صاحب شتر کمک بدهند، فریاد کردند و به دنبال شتر دویدند.
آن شتر بیشتر رم کرد و فراری تر شد.

صاحب شتر مردم را بانگ زد و گفت : خواهش می کنم کسی به شتر من کاری نداشته باشد.
من خودم بهتر می دانم که از چه راه شتر خویش را رام کنم .
همین که مردم را از تعقیب بازداشت ، رفت و يك مشت علف برداشت و آرام آرام از جلو شتر بیرون آمد، بدون این که نعره ای بزند و فریادی بکشدو بدود، تدریجا در حالی که علف را نشان می داد جلو آمد و بعد با کمال سهولت ، مهار شتر خویش را در دست گرفت و روان شد.
اگر دیروز من شما را آزاد گذاشته بودم ،حتما این اعرابی به دست شما کشته شده بودو در چه حال بدی کشته شده بود، در حال کفر وبت پرستی !ولی مانع دخالت شما شدم و خودم با نرمی و ملایمت ، او را رام کردم [78] .

با وظایف حساس خود آشنا شویم
موسیه [79] ، دبیر دانشسرای پسران در شهر اتوی فرانسه ، در کتاب چگونه روح های محکم و زنده بسازیم می نویسد: اشخاصی که کارشان پرورش کودکان و جوانان است ، بیش از تمام استعدادها و قوای شاگردان خود، با عقل و شعور آنان سرو کار دارند و مقصد مستقیم آنان پرورش و بی نیازکردن روح و قوه عاقله است و اگر منظور عالی تری دارند، یعنی می خواهند انسان شرافتمند و مرد کامل تربیت کنند، باز هم به دستیاری عقل و روح ،رگ حساس آنها را می جویند و اراده شان را تحت تاثیر قرار می دهند، بنابراین شناسایی واضح و دقیقی از شرایط اخلاقی و تربیت عقلی و روحی خوب ، وظیفه اهم و الزم هر مربی و آموزگار است .
ما نظرها و افکار خود را راجع به يك موضوع ،تحت مذاقه و تجربه آقایان می گذاریم و آن مساله این است : چطور برای پرورش کودکان و جوانانی که در دست ما هستند، آن زندگی روحی و فکری را خلق کنیم که بتوان آن را اخلاقا خوب و صحیح دانست [80] .
این همان مساله ای است که ما در این کتاب ، دنبال و کوشش می کنیم که مر بیان و کلیه عوامل موثر اجتماعی را متوجه وظیفه حساس و مسئولیت سنگین خود سازیم ، بلکه باید خاطر نشان کنیم که هدف عمده و اصلی پرورش ، همان پرورش انسان شرافتمند و کامل و به تعبیر علمای آموزش و پرورش بسط شخصیت است .
برای رسیدن به چنین هدف مقدسی باید کودک را از غذای جسمی و روحی سالم برخوردار سازیم . بهداشت جسمی او را به طور کامل رعایت کنیم تا با روح و جسم سالم بارآید و بتواند قدرت کامل برای به کار انداختن دقت و قوای دیگر خود داشته باشد.
به قول همان نویسنده : دقت که یکی از نمونه های فکری است ، به اوضاع و احوال خارجی و مزاجی بستگی دارد [81] .

اوضاع و احوال خارجی ، یعنی اموری که حواس را تحریک می کند، از قبیل هیاهوی بی مقدمه ، تغییر ناگهانی نور، پیدایش بی سابقه اشکال نامانوس ، بوهای تندی که به مشام می رسد و بسیاری از حوادث دیگر که باعث تفرقه حواس می شود و انسان را از آموزش و پرورش کامل باز می دارد.

در محیط مطالعه و محیط تحصیل کودک ، باید آرامش کامل برقرار باشد. در عین حال برای داشتن روحی سالم ، اوضاع و احوال مزاجی نیز بسیار موثر است . کودکی که از ضعف عمومی یا کمبود غذا و ویتامین های لازم و یا دردهای عضوی و موضعی یا ضعف شنوایی و بینایی رنج می برد، نمی تواند به طورکافی ، پیشرفت کند. اصلاح این عیوب ، از وظایفی است که کار مربی را کاملاً آسان می کند. به قول موسیه :دقت در تحت سه رکن اساسی بدن ، یعنی خون و عضلات و اعصاب قرار می گیرد، علاوه بر اینها نظم و آهنگ دم زدن نیز در آن تاثیرشدید دارد [82] .

هرگاه کودک دارای خونی پاك و سالم باشد، بدون تردید دارای دقت و فهمی عمیق تر است . مابلسی [83] معتقد است :گردش خون در دماغ (مغز) هنگامی که این عضو مشغول است ،بسیار زیادتر از حال سکون و آرامش است [84] .

کم خونی و کمی اکسیژن مورد لزوم برای تنفس و هوای کثیف ، باعث ضعف فهم و دقت می شود و در چنین مواردی مربی نباید تصور کند که عقل ،بیکاره و منحرف شده است .

یکی از روان شناسان ، به نام ریو اثبات کرده است که : دقت همیشه بر روی ماهیچه ها و به وسیله ماهیچه ها عمل می کند و نوع عمل آنها اساساً به شکل توقف و سکون می باشد [85] . به نظر وی برخی از جنبش های عضلانی ظاهراً مهمل ، از قبیل تکان دادن سر و دست و پا، یا بازیهای غیر ارادی با قلم وخطکش وب یا راه رفتن سریع که بدون دخالت اراده بر سرعت آن افزوده می شود، وسیله تولید قوایی هستند که مورد استفاده اعمال فکری قرار می گیرند. اینها زمینه را برای فعالیت فکری آماده می سازند.

جنبش هایی هم هستند که برای تمرکز دادن دقت بر روی موضوع معینی به کار می روند، مثل جنبش صورت و بدن وب، بنابراین برای تقویت وسلامت عضلات ، کودک را باید به ورزشهای مفید و متنوع وادارکرد.

در مورد وضع عصبی نیز دو موضوع باید مورد توجه باشد: یکی تحریک بیش از اندازه و دیگری انحطاط یا فرسودگی عصبی است .

کودکی که دچار ترس یا غضب یا یکی دیگر از عواطف حاد و مزاحم شده باشد، نمی تواند قوه

دقت و فهم خود را به اندازه کافی به کار اندازد.
باید آن قدر صبر کرد تا به حال عادی بازگردد.
همچنین کودکی که دچار فرسودگی عصبی شده است و در نتیجه خود را غیر قابل برای تجمع حواس نشان می دهد و دچار برخی تخیلات ناروا گردیده است ، باید از کار فکری ممنوع و به طبیب مراجعه داده شود تا سلامت خود را باز یابد.
انسان در موقع دقت سعی می کند از تعداد تنفس های خود بکاهد، در حقیقت ، دقت کامل وقتی صورت می گیرد که دم زدن تعطیل شود.
پس سالم نبودن ریه ها و مجاری تنفسی و يك ابتلای ساده پلیپ ممکن است کودکی را تا سرحد کودنی تنزل دهد، در حالی که واقعا دارای هوشی سرشار است .
رعایت همه این نکات ، برای تامین سعادت کودک ، بر مربیان لازم است .
اجتماع باید کلیه وسایل را برای شکوفا شدن استعداد های کودکان فراهم سازد و تمام موانع را از سر راه آنها بردارد.
در این صورت بارگران مسئولیت به مقصد می رسد.
کوشش ما در این کتاب این است که با شرح و تفصیل بیشتری ، جامعه را متوجه این مسئولیت گردانیم و در این راه از خداوند بزرگ یاری می طلبیم .

2 - نفوذهای اجتماعی

وجه امتیاز هر فردی را باید در منش و شخصیت او و به عبارت دیگر، در واکنشهایی که در برابر پدیده های مختلف از خود نشان می دهد، جستجو کرد.
در روان شناسی ، شعبه ای به وجود آمده است که به نام کاراکتر لوزی [86] یا خصلت شناسی خوانده می شود.
این علم در عین این که ناقدان سرسختی دارد، طرفداران پرو پا قرصی نیز دارد.
بدیهی است که این علم ، سعی می کند که افراد را آن چنان که هستند، بشناسد و اسرار درونی آنها را کشف کند.
یقینا شناسایی دقیق افراد و حتی خویشتن ، فواید ارزنده ای را در بر دارد.
شخصی که خود را بشناسد خیلی بهتر و سریع تر از افرادی که خود را نشناخته اند، می تواند در راه ترقی و تکامل ، گام بردارد و نیازمندی های خود را مرتفع سازد.
جمله تاریخی خود را بشناس ! در تعلیمات سقراط حکیم ، همچنان باقی مانده است و از نظر آیین مقدس اسلام خودشناسی مقدمه خداشناسی و خداشناسی وسیله يك زندگی آرام و خوش و دور از

نگرانی و اضطراب است .

کاراکترلوژی در آموزش و پرورش ، راهنمای خوبی است .

متصدیان آموزش و پرورش می توانند در پرتو این علم در راه ایجاد دگرگونی مطلوب در افرادی که تحت تربیت هستند گام های موثری بردارند و آنها را به شاهراه سعادت هدایت نمایند، زیرا تا خصوصیات جسمی و روانی افراد شناخته نشود و واکنش های مختلفی که در برابر پدیده های مختلف ، از خود نشان می دهند کشف نشود، آموزش و پرورش آنها به نحو مطلوب و مترقی ، امکان پذیر نخواهد بود.

عیب عمده کار کسانی که وظیفه خطیر آموزش و پرورش را به عهده گرفته اند، این است که مانند يك فرمانده مستبد همواره با جمله بکن و نکن !قدرت خود را به رخ افرادی که تحت تربیت آنها هستند می کشند و بدون این که به شخصیت و خصایل ذاتی و اکتسابی آنها احترام کنند، از آنها می خواهند که دستورها و تکالیف را بدون چون و چرا انجام دهند، به همین جهت می بینیم که همواره شکافی عمیق میان این دو طبقه که باید بیش از همه طبقات به یکدیگر نزدیک بوده و با یکدیگر تفاهم داشته باشند وجود دارد و نتیجه مطلوب نیز کمتر گرفته می شود.

برای رفع این عیب بزرگ است که کاراکترلوژی در خدمت آموزش و پرورش در آمده است : محیط خانه یا محیط خصایل ارثی ، محیط مدرسه یا محیط اکتسابات ، محیط اجتماع یا محیط به کار بستن اکتسابات سه عامل مهم تشکیل شخصیت و منش افراد هستند و بر روی خصلت انسانی تاثیر به سزایی می گذارند.

به کار بستن اکتسابات ، در عین حال جنبه آموزندگی دارد، یعنی در این حالت ، اکتسابات انسان در نهاد آدمی رسوخ می کند و افقهای تازه ای به روی انسان گشوده می شود و انسان از خویشتن ، می آموزد.

از نظر آموزش و پرورش ، توصیه می شود که انسان همواره تعادل میان اکتسابات و به کار بستن آنها را حفظ کند، یعنی هم دنبال دانش های نو برود و هم آنچه را یاد گرفته است ، به کار ببندد.

اگر صرفاً به کار ببندد و اکتساب و آموزش در کار نباشد، تعادل از دست می رود و ارزش مطالب آموزشی گذشته نیز کم می شود.

پیامبر اسلام ، سفارش می کند که از گهواره تا گور دانش بجویید و کرارا در کلمات پیشوایان اسلام آمده است که علم بدون عمل ، ارزشی ندارد.

خلاصه ، عوامل مذکور در حقیقت ، سرنوشت انسان را تعیین و مسیر زندگی او را رسم می کنند

و برای شناسایی منش و شخصیت افراد و آموزش و پرورش صحیح آنان ، ناگزیریم این عوامل را به طور کامل ، مورد توجه و دقت قرار دهیم .

عوامل دیگر

مطلبی که ما را نسبت به نوآموزان ، نگران می کند این است که ، آنها گاهی رو به فساد و تباهی می روند و دستخوش انحراف می گردند، باین که مدرسه و محیط تشکل خصایل ارثی یعنی خانه ، چنین اقتضایی را ندارند.

این جاست که ما باید به سراغ عوامل دیگر برویم و متوجه باشیم که نفوذ آنها هم شاید دست کمی از عوامل سه گانه مذکور نداشته باشد.

این عوامل خیلی آسان ، بدون توجه مربیان کار خود را می کنند و مسیر زندگی اطفال و جوانان را درست بر خلاف مسیری که خانه و مدرسه رسم کرده اند، ترسیم می کنند.

از همین جا فرق عمده مردم عصر ما با مردم عصرهای گذشته روشن می شود.

این که می بینیم مردم گذشته کمتر از مقتضیات خانوادگی و تربیتی منحرف می شدند و مردم امروز ، خیلی زیاد منحرف می شوند، علت آن را باید در ارغان های تمدن قرن طلایی جستجو کرد. انسان از آغاز کودکی با يك سلسله داستان های راست یا دروغ سر و کار دارد.

این داستان ها را یا از زبان این و آن ، یا از رادیو، تلویزیون و فیلمهای سینما یا از کتاب ها، جراید و مجلات فرا می گیرد.

قهرمانان داستان های شورانگیز، به خصوص اگر در آن داستان ها جنبه های هنری به خوبی به کار رفته و از ذوقی لطیف و سرشار الهام گرفته باشد، فوق العاده در نظر انسان اهمیت پیدا می کند و انسان می کوشد تمام خصوصیات زندگی خود را با وضع آنها منطبق سازد.

کمتر کسی پیدا می شود که دارای استقامت باشد و تحت تاثیر قرار نگیرد.

در هر اجتماعی افراد زبده و برجسته ، مورد توجه قرار می گیرند و توجه سایرین را به خود جلب می کنند، طبق اصول روان شناسی رفتار این قبیل افراد، در روحیه دیگران اثر می گذارد، اینها نیز به نوبه خود قهرمانانی هستند که در تعیین مسیر زندگی توده مردم نقش مهمی بازی می کنند.

بدون تردید، اینها اگر واجد صفات عالی و کمالات انسانی باشند، به خوبی می توانند جامعه را به سوی کمال رهبری کنند و پیشوایان معنوی و روحانی برای جامعه خویش باشند، ولی باید به حال جامعه ای تاسف خورد که افراد سرشناس و معروف آن و به عبارت دیگر، قهرمانان آن جامعه

فاقد کمالات انسانی بوده و عناصری کثیف و آلوده باشند [87].

پیامبر عالی قدر اسلام با توجه به جنبه های روحی انسان ها فرمود: مردم به دین زمامداران خویش هستند.

روان شناسان می گویند: قهرمان جویی از خصوصیات سنین تکلیف و شباب است.

همچنین شرکت در دسته های اجتماعی باشگاه ها، دوره ها، انجمن های سری و غیره، در این دوره خیلی رایج است.

اکنون به تناسب نیازمندی های هر طبقه از جامعه، نشریات مخصوصی به وجود آمده است: برای کودکان، کتاب ها و مجلات مخصوصی منتشر می شود، جوانان هم به نوبه خود کتاب ها و مجلاتی دارند، بانوان نیز از این رهگذر، بی بهره نمانده اند.

حوادث جالب توجه و اخبار وحشتناک و تکان دهنده ای که احیانا با زرق و برق و عکس و تفصیلات در اختیار مردم گذارده می شود! چیزی نیستند که بتوان از نظر دور داشت.

مسائل جنسی و جنایاتی که در حوزه امور جنسی رخ می دهد و به وسیله جراید و مجلات غربی با آب و تاب در دسترس عموم قرار می گیرد، بدون تردید تاثیر به سزایی در زندگی انسان دارد. انتشار این قبیل مطالب، بشر را در ورطه سقوط قرار داده است.

برخی هنوز تردید دارند که آیا این قبیل مطالب را باید با وضوح و روشنی برای کودکان بیان کرد، یا به طور کلی آنها را در عالم بی خبری نگاه داشت.

شاید بهترین راه این باشد: به جای این که این قبیل مطالب با آب و تاب نقل شود، نقل آنها به اجمال برگزار گردد و در عوض، عواقب شوم و ندامت ها و بدبختی هایی که به دنبال دارد، با وضوح و تفصیل نقل شود، تا درس عبرت شود و جنبه آموزشی و پرورشی پیدا کند. در مورد جنایات دیگر نیز همین رویه دنبال شود.

هماهنگی کلیه عوامل

برای این که آموزش و پرورش به نحو مطلوبی صورت گیرد و نتیجه خوب بدهد، باید تمام دستگاه هایی که روی خصلت و شخصیت افراد اثر می گذارند، به دقت کنترل شوند و با يك برنامه وسیع و همه جانبه، میان آنها هماهنگی کامل برقرار گردد، تا خانه، مدرسه، رادیو، تلویزیون، سینما، کتاب، مجله، روزنامه و سرانجام افراد سرشناس و قهرمان جامعه، يك ایدال به افراد بدهند و آنها را در راه صلاح و خوشبختی رهنمون گردند.

فیلم های سینما و کتب و مجلات و روزنامه ها به ویژه آنها که به نام کودکان یا جوانان منتشر

می شوند باید جنبه تجارت و بازرگانی به خود نگیرند وگردانندگان آنها با انواع دسیسه ها و مخالفات با دین ، وجدان ،اخلاق و مقررات اجتماعی ، در صدد بالا بردن تیراژ و جلب مشتریانی بیشتر نباشند و همواره هدف مقدس اصلاح جامعه را بر تمام منافع شخصی مقدم دارند.

برنامه های رادیو و تلویزیون باید بیش از هر چیز، مورد توجه واقع شوند و زیر نظر متخصصان آموزش و پرورش قرار گیرند، تا نتیجه مطلوب از کار آنها گرفته شود و به جای این که به عنوان بهترین وسیله ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت صحیح و مترقی از آنها استفاده شود، احیانا وسیله اغوا و سوق دادن نوباوگان اجتماع به سوی فساد و بی بندوباری نباشند.

در مورد داستان ها، مخصوصاً وقت بیشتری لازم است ، زیرا اصولاً داستان ها برای کودکان و حتی بزرگسالان ، تاثیر تربیتی فراوانی دارند، از این رو باید قهرمانان داستان ها، مظاهر کامل انسانیت و نمونه هایی از صمیمیت و صفا و فداکاری و پاک طینتی و دینداری باشند.

امروز دیگر تنها با اصلاح برنامه مدارس و محیط خانه ، نمی توان منتظر بود که در جامعه ن طوری که باید و شاید افرادی شایسته تربیت شوند و در نتیجه منظور مربیان تامین شود.

روسو معتقد بود که باید اشخاص را به طور منفرد به دست معلم تربیت کرد و حتی او را از محیط خانه جدا نمود تا تحت تاثیر هیچ عاملی غیر از مربی خود واقع نشود، در کتاب امیل می نویسد: هر چیز که از دست خداوند یا خالق طبیعت بیرون می آید، خوب است ، فقط دست های بشر آن را فاسد و خراب می کند.

[88] ولی شك نیست که این عقیده نمی تواند جامه عمل به خود بپوشد.

خواه ناخواه ، افراد جامعه از دوران کودکی تا دوران جوانی و پیری ، تحت تاثیر عوامل مذکور قرار خواهند گرفت و در شخصیت آنها اثر خواهد گذاشت .

بدین ترتیب تنها راه علاج تمام نگرانی هایی که اکنون متفکران را به خود مشغول ساخته است ، کنترل تمام دستگاه ها و برقرار کردن هماهنگی کامل میان آنهاست .

3 - هماهنگی نیروها

از آموزش و پرورش چه می خواهیم ؟

از خانه ای غریب شادی برخاست ، دوستان و خویشاوندان به فراخور حال خویش ، هدیه هایی تقدیم کردند، تبریک گفتند و در مراسم جشن ، شرکت جستند، زیرا نخستین کودک خانواده پس از روزها و ماه ها انتظار، قدم به عرصه زندگی گذاشته بود.

آری آقا و بانو، سرانجام پدر و مادر شدند و به دنبال آن ،وظایف خطیری در زندگی پیدا کردند، وظایفی که به سرنوشت ، سعادت و شخصیت يك انسان بستگی دارد، انسانی ناتوان و

نیازمند به پرستار مهربان و فداکار، ولی دوست داشتنی، نور چشمی و جگر گوشه ای با يك سلسله استعدادهای مختلف به دنیا آمده، به زندگی پدر و مادر رونقی تازه و صفا و گرمی بخشیده است و ساعتها والدین خود را سرگرم و مشغول می سازد.

از همین جا طرح آینده يك كودك ریخته می شود، آموزش و پرورش او آغاز می گردد، تجربه ها می اندوزد، تجربه هایی بسیار ساده و سطحی، یادمی گیرد که پستان مادر را بمکد، هنگام گرسنگی با ناله و گریه، توجه مادر را به خویش جلب کند، از دیدن قیافه های آشنا لبخند بزند، از دیدن قیافه های ناآشنا گریه کند، کم کم صدا و قیافه مادر را تشخیص دهد و. سال های اول زندگی سپری می شود.

طفلك زبان باز کرده، حرف می زند، راه می رود، اسباب بازی را مال خود می داند، به کسی اجازه دست زدن به آنها را نمی دهد، غیر از پدر و مادر، با عده ای دیگر هم آشنا می شود، دلش می خواهد به گردش و تفریح رود و گاه گاهی با پدر و مادر، همکاری نماید، ولی هنوز هم وابسته و نیازمند است، آموزش و پرورش می خواهد، تا بتواند انسانی مستقل، تکامل یافته، اجتماعی و دارای صفات و ملکات نیکو شود، هنوز احتیاج به يك مربی لایق دارد که از میان استعدادها و توانش های ضد و نقیض، تنها استعدادها و توانش های خوب او را به ثمر برساند و بقیه را ریشه کن و یادست کم ضعیف سازد.

مربی هرکس که باشد، پدر و مادر، معلم یا دیگری، موظف است قدم به قدم، طفل را دنبال کند و او را در شاهراه ترقی و تکامل و شکفته شدن غنچه استعدادهای نیکو یاری دهد، تا آن جا که بی نیاز شود در کوره زندگی به صورت فولادی آبدیده درآید، شلاق عادات و سنن زشت، روح و ذهنش رامکدر نسازد، راه و رسم زندگی را خوب بداند، خوب کار کند، خوب استراحت کند، بهداشت جسمی و روحی را رعایت کند، خوب معاشرت نماید، خوب فکر کند، دچار کشمکش روانی نگردد، وظایف فردی، اجتماعی، دینی و دنیوی را به نحو شایسته ای انجام دهد، احساس ضعف و حقارت، مانند میکرب یا ویروس سرطان، او را شکنجه ندهد، محیط خود را بشناسد، اطلاعات کافی و تجربیات لازم را ببیند، طرز استفاده از منابع طبیعی و زندگی را بداند، برای جامعه و خانواده عضوی مفید باشد، با زیباییهای طبیعت آشنا باشد، دارای فکر ابداعی و انتقادی و دید وسیع جهان بینی باشد و ب، این است آنچه ما از آموزش و پرورش می خواهیم و دانشمندان این فن، پس از بررسی های زیاد، آن را جسته، راه هایی برای رسیدن به آن را نشان داده اند.

ژان ژاک روسو معتقد بود که : امیل [89] باید مکتشف و یا مخترع شود و هرگز نباید تقلید کند،

باید استعدادها و قوای مکنونه او بیدار شود و نیایدوی متکی به حافظه و یا انبارکردن معلومات به شکل محفوظات در ذهن خود بشود.

باید حس اعتماد به نفس داشته باشد.

متکی به قوای خود بوده ، از اتکای به دیگران دوری جوید [90] .

با خویشتن آشتی کنیم .

برای تامین هدف آموزش و پرورش ، در درجه اول ، مربی باید با خود آشتی کند.

اصولا میان طرز فکر، رفتار و گفتار او نباید ضدیت و تناقضی باشد.

او باید بدون این که چیزی را تحمیل کند و با اعمال زور کودک را به انجام آن وادار نماید، در صدد اصلاح خویش برآید و از این راه اعتماد او را به خود جلب نماید، حس احترام او را برانگیزد و خود را در نظر او محبوب و دوست داشتنی جلوه گر سازد.

این جاست که به آسانی نتیجه مطلوب گرفته می شود و گام های سریع در راه رسیدن به هدف ، برداشته می شود، آری .:

درس معلم از بود زمزمه محبتی — جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را.

قرآن کریم این حقیقت را در چهارده قرن پیش ، چنین بیان کرده است : اتامروناالناسبالبر وتنسون انفسکم ، آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خویشتن را از یاد می برید؟ [91] راستی آیا هرگز فکر کرده اید که ضدیت و تناقض میان اندیشه ، گفتار و رفتار مربی ، بیش از هرچیز برای فردی که تحت تربیت است ، ناگوار است ؟ آیا می دانید که او با مشاهده چنین وضع ناگواری ، سخت گیج و سرگردان می شود، اعتماد و ایمانش از وی سلب می گردد و به تدریج در صدد پیدا کردن بهانه و عذرتراشی برای شانه خالی کردن از زیربار وظایف و تکالیف برمی آید و این خوی زشت را در تمام مراحل ودوران زندگی پی می گیرد و زیانهایی غیر قابل بخشش و جبران ناپذیر به اجتماع و خود وارد می کند و بیماری او همچون بیماری های اپیدمیک به دیگران نیز سرایت می نماید؟ به عقیده ما این بی بند و باری ها، لابلالیگری ها، افراط و تفریطها، وظیفه شناسی ها، رشوه خواری ها، حق کشی ها، جنایت ها، دزدی ها، قتل و غارت ها و در نهایت ، تمام کارهای خلاف انسانیت ، غالبا ناشی از این است که اشخاصی که در حقیقت مورد توجه افراد تحت تربیت هستند و نقش مهمی را در تشکیل شخصیت آنها دارند، هنوز خود بهره ای از کمال و آدمیت نیافته اند و صفات زشت خود را دانسته یاندانسته به آنها منتقل می کنند.

این عوامل ، یکی و دو تا نیستند: پدر، مادر، همبازی ، قهرمانان فیلم ها و داستان ها و رمان ها، سرشناسان جامعه ، معلم ، کتاب ، مجله ، رادیو، تلویزیون ، سینما، تئاتر و به طور کلی محیط

زندگی ، نیروها و عواملی هستند که کودک از مکتبشان درس می گیرد، این جاست که با کمال تأسف ، باید همه گناه ها را به گردن محیط فاسد انداخت ، افرادی که در حقیقت داغ ننگ بر سیمای بشر هستند و با افکار منحط و پوسیده و رفتار زشت خود، بار غمی جانکاه بر دوش خردمندان و متفکران اجتماع می گذارند.

اگر ما می توانستیم به آنهایی که خوی و اخلاق خود را به دیگران منتقل می کنند، به آنهایی که نام معلم ، پدر ، مادر ، قهرمان وب روی خود گذاشته اند، نام راهنما می دادیم و به آنها می فهمانیدیم که پیش از این که پدر ، مادر ، معلم ، قهرمان وب باشند، راهنما و راهبر نوباوگان هستند و موظفند لاگرچه سعادت خودشان را هم نخواهند. برای سعادت انسان های نیازمند و ناتوان ، هرچه زودتر با خویشتن آشتی کنند و میان گفتار ، کردار و اندیشه خود سازگاری و توافق برقرارکنند و به این همه نگرانی ها و واکنش های ناگوار خاتمه بخشند، شاید به مقصود نزدیک می شدیم و خواسته ها و ایدآل های ما به صورت آرزو باقی نمی ماند.

ولی هیئات ! اصول و روش ها.

به همان نسبت که در فلسفه ، مکاتب مختلفی به وجود آمده است ، در فلسفه آموزش و پرورش نیز مکاتب مختلفی وجود دارد.

پیروان مکاتب مختلف فلسفی در آموزش و پرورش به تناسب مکتب فلسفی خود، دارای خط مشی و روش خاصی هستند:از نظر طرفداران فلسفه طبیعی ، [92] خود کودک و اعمال مکانیکی او، از نظر طرفداران اصالت روح یا ذهن گرایان ، [93] فعالیت های روحی ، فکری و معنوی او، از نظر طرفداران ثنویت ، [94] روح و جسم او، از نظر طرفداران اصالت عمل ، [95] تجربیات او مورد نظر است .

شکاگان [96] هم خود را بی اطلاع از رموز تربیت می دانند.

علمای آموزش و پرورش ، هر یک پیرو یکی از این مکتب ها بوده ، به تناسب آن ، اصول و روش هایی را پیشنهاد کرده اند.

نکته ای که در این جا باید مورد توجه واقع شود این است که اگر بنا باشد انرژی هایی که در راه آموزش و پرورش طفل به هدر می رود و نیروهایی که صرف می شود، هرکدام خط سیری جداگانه داشته باشد و بر خلاف یکدیگر کوشش کنند، طفل دچار نگرانی و حیرت می شود و نتیجه مطلوب گرفته نمی شود،مثلا اگر مادری فرزند خود را از برف بازی منع کند و طفل هم اطاعت نماید، ولی در محیط مدرسه ، برف بازی یکی از سرگرمی های زنگ تفریح باشد و کودکان با شوق و رغبت ، بدون هیچ مانعی برف بازی کنند، نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه این می

شود که شخصیت مادر در نظر طفل کوچک شود، دیگر ارزش گفته های او نیز از بین برود و سرپیچی از دستور مادر برای طفل امری عادی و خالی از اشکال شود. پس باید روش خانه و مدرسه به طور کامل با یکدیگر هماهنگ باشند و هر دو يك هدف را تعقیب کنند.

معلمان و دستگاه های مختلف تربیتی بدون این که نیروی ابتکار خود را از دست دهند، باید روش های خود را هماهنگ سازند و هدف واحدی را که عبارت از تکامل و ترقی افراد تحت تربیت است تعقیب نمایند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که طبق آنچه گفته شد، کودک نوزاد، دارای استعداد های مختلف است ، حتی به يك موضوع در همه حال يك واکنش از خود نشان نمی دهد. تمام نیرو هایی که در کار آموزش و پرورش او هستند، باید سعی کنند که میان نیرو های باطنی او نیز هماهنگی برقرار سازند.

این جاست که در نتیجه هماهنگی میان گفتار، کردار و اندیشه هر مربی ، هماهنگی روش ها و نیرو های مختلف که دست اندر کار تربیت طفل هستند برقراری هماهنگی میان نیرو های درونی طفل ، هدف آموزش و پرورش به معنای واقعی تامین می شود و نتیجه آن که عبارت از اصلاح فرد و جامعه است به طور قطع تامین خواهد شد.

امیدواریم با توجه به نکاتی که گوشزد شد و می شود، بتوانیم تحولی تازه در آموزش و پرورش نسل آینده به وجود آوریم و اصالت مذهبی و ملی خود را در برابر سیل بنیان کن مفساد تمدن غرب حفظ کنیم .

بر هر فردی لازم است احساس مسئولیت کند، تصمیم بگیرد و کوشش پی گیری را در راه رفع اشکالات آموزش و پرورش ، به کار اندازد و مسئولیت ها را به گردن دیگران نیندازد. باید توجه داشته باشیم که : توافق محیط اجتماعی با ضروریات تعلیم و تربیت ، در وهله اول مستلزم تصفیه پر دامنه ای است :ب دیر زمانی است که مصرف گوشت چهار پایان مبتلا به سل و سیاه زخم و مسموم شدن شده است ، امروز نیز باید طبقه جوان علیه بیماری های روانی که از فیلم ها و مجلات سرچشمه می گیرد، محافظت شوند.

وقتی این تصفیه انجام شد باید به تعلیم پدران و مادران و معلمان پرداخت .

معلمان و پدران و مادران عموماً حسن نظر دارند، ولی اغلب به علت جهل خود، خطا می کنند. باید از هم اکنون پدران و مادران آینده را از يك طرف و معلمان فردا را از طرف دیگر، با روش صحیح زندگی و تربیت کودک آشنا کرد.

پرورش گوسفندان و پرندگان از تربیت فرزندان آدمی خیلی آسان تر است ، مع هذا کسی که می خواهد به پرورش چهارپایان بپردازد، باید مدتی رادر يك قریه یا يك آموزشگاه کشاورزی تعلیم بگیرد و هیچ فردعاقلی با مطالعه مجلات و کتاب حساب یا فلسفه ، خود را آماده این کار نمی کند، باوجود این برخی دختران جوان امروز (مادران فردا) به این تقیصه مبتلایند، زیرا آنان چیزی خارج از برنامه درسی نمی دانند و با جهل کامل ازوظایف همسری و مادری ، به آستانه زناشویی پا می گذارند [97]

4 - نقش معلم

بارها شنیده می شود که می گویند : معلم کسی است که معلم زاده شده باشد. این جمله قابل بحث و پژوهش است ، زیرا درست مثل این است که گفته شود ، مهندس یا پزشک کسی است که مهندس یا پزشک زاده شده باشد، در حالی که می دانیم هیچ کس روزی که از مادرزاده شده است ، مهندس یا پزشک نبوده ، بلکه پس از سالها تحصیل و کوشش پی گیر، شایسته احراز عنوان مهندس یا پزشک شده است .

دسته ای از روان شناسان معتقدند که همه چیز آدمی معلول وراثت است . طبق این نظر، گفتار سابق قابل تصدیق است ، ولی در برابر این نظر، دسته ای هم همه چیز آدمی را معلول عوامل محیطی [98] می دانند، سرانجام آلپرت [99] روان شناس آمریکایی که از افراط و تفریط، دوری جسته است می گوید : تمام خصوصیات وجودی انسان ، هم معلول وراثت و هم معلول محیط است .

وی شخصیت افراد بشر را به مربعی تشبیه می کند که مساحت آن ، حاصل ضرب قاعده در ارتفاع است و عقیده دارد شخصیت هر فرد، حاصل ضرب وراثت در محیط است . نظریه اخیر مقبول تر است ، بنابراین باید گفت : معلم هم به سان همه مردم حاصل ضرب وراثت

در محیط است و همان طوری که عامل وراثت در ساختمان معلم موثر است ، عامل محیط هم موثر است ، نه آن کسی که معلم زاده شده بدون تربیت ، شایسته معلمی است و نه آن کسی که معلم زاده نشده با تربیت و تحت تاثیر عوامل محیطی می تواند معلم شود.

هدف و وظیفه

خوب است این بحث را به اهل فن واگذاریم : البته پیش از پرداختن به نقش معلم باید هدف از تعلیم و تربیت را دانست ، آن گاه بر مبنای آن ، به توضیح مطلب پرداخت .
به طوری که علمای تعلیم و تربیت گفته اند : هدف تعلیم و تربیت ، ایجاد دگرگونی مطلوب در شخص تربیت یافته است این کار ، گاهی عمدی و گاهی غیر عمدی است ، مثلا مرگ یکی از بستگان ، اگر وسیله تنبیه انسان شود ، تربیت غیر عمدی است .
در حقیقت عامل تربیت ، و یا قابل کنترل و تدریس شدنی و یا غیر قابل کنترل و تدریس نشدنی است .

باتوجه به هدف تعلیم و تربیت ، کم و بیش وظیفه معلم روشن می شود.

معلم باید بکوشد که موجود ناقص و بی تجربه ای را به سرحد ترقی و تکامل برساند و او را برای زندگی نوین آماده سازد.

با توجه به این که اجتماع ، همواره رو به تکامل می رود و مقتضیات محیط اجتماعی هر نسلی از نسل پیشین پیچیده تر می گردد ، روشن می شود که وظیفه معلم ، چقدر سنگین است ، چه در این صورت موظف است تنها به یاد دادن مشتی فرمول خشک و یا قاعده و دستورقناعت نکند و هم ش این نباشد که شاگرد ، مانند دستگاه ضبط صوت مطالب را گرفته و ضبط نماید و در جلسه امتحان آنها را طوطی وار تحویل دهد ، چنان که متاسفانه در بسیاری از معلمان ، هنوز این رسم کهنه مشاهده می شود.

جان دیوئی [100] که شهرت جهانی اش مدیون دستگاه آموزش و پرورش اوست ، در کتاب مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش می گوید : دوره آموزش و پرورش به منزله مقدمه زندگانی فرد نیست ، بلکه عین زندگانی است .

معلم یا پرورشکار ، حق ندارد که در دوره آموزش کودک ، او را از مقتضیات سنی خود محروم سازد و او را به کسب اموری و ادارد که از حوصله و احتیاجات موجود او بیرون است .
در عین آن که کسی را که برای زندگانی فردا آماده می سازیم ، نباید زندگانی امروز او را فدای فردا کنیم و نقد را به نسبه بفروشیم .

او باید مطابق تمایلات بچگانه خود رفتار کند و گرفتار محدودیت های طاقت فرسا نباشد و در ضمن عمل های کودکانه ، راه و رسم بزرگ تران را بیاموزد و استعداد های درونی خود را تا سرحد امکان ، توسعه داده و آشکار سازد [101] .

معلم باید احساس مسئولیت کند و بداند که سرنوشت افرادی که به زودی وارد جامعه خواهند شد، به دست او سپرده شده است و باید تا آن جا که ممکن است ، آنها را برای این زندگی آماده کند و بکوشد تا برای جامعه ، انسان واقعی بسازد، نه گرگان و درنده خویان آدم نمایی که به هیچ وجه نشود آنها را انسان نامید و در حالی که ظاهری آراسته و جالب توجه دارند باطنی مخوف و وحشتناک داشته ، منافق و ریاکار ، مردم فریب و نیرنگ باز، دروغگو و دزد، غارتگر و هتاک ، خیره سر و نابکار و بیاشند.

معلم باید مانند سربازی فداکار، در راه خدمت به انسانها انسان هایی که به کمک تربیت به اوج ترقی و تعالی می رسند و بر اثر غفلت و بی توجهی در حوض پستی و نابخردی سقوط می کنند بکوشد و با از خود گذشتگی از این رهگذر، طرفی ببندد.

معلم باید مانند يك پزشك ، نبض يكايك نوآموزان را در دست داشته باشد و در راه ریشه کن ساختن صفات زشت آنها که از هر بیماری ، خطرناک تر و وحشتناک تر است از جان و دل بکوشد و صفات عالی انسانی را در نهادشان پرورش داده ، شاگردان را به گوهر هنر و فضیلت بیاراید. معلم ، زمامدار مستبد، خود سر و مطلق العنان کلاس نیست ، تا نوآموزان کورکورانه از او پیروی کنند، بلکه پدري مهربان و دلسوز و پیشوایی روحانی و عالی قدر است که حس احترام نوآموزان را به خود جلب می نماید و با احترام متقابل و راهنمایی های عاقلانه و عالمانه ، آنها را به شاهراه سعادت رسانیده ، از پرتگاه سقوط و انحراف حفظ می کند.

سرمشق عملی

بدیهی است که اگر معلم بخواهد تمام وظایف خطیر خود را به شاگردان از راه خطابه و پند و اندرز عملی کند و از این راه ، دور نمای آینده ای روشن و امیدبخش را در برابر چشمان آنها نمایان سازد شاید کمتر بتواند به نتیجه رسیده ، موفقیتی کسب کند.

معلم باید سبیل فضیلت باشد و شاگردان به حد کافی به او ایمان داشته ، معتقد باشند که او مظهر صفات پسندیده و عالی انسانی است و از هرگونه بی نظمی و عیب اخلاقی منزله است و هر پند و اندرزی که به آنها می دهد، در درجه اول خودش به آن عمل می کند و اعظ غیر متعظ و عالم بی عمل نیست .

معلم اگر حایز چنین شرایطی باشد، شاگردان به او تاسی جسته می‌کشند از کارهای نیک و اخلاق پسندیده و خدایسندانه او پیروی کنند و نسخه وجود خود را برابر با اصل وجود او گردانند.

نکته اساسی

نکته ای که تاکنون به آن اشاره نشده است و علمای تعلیم و تربیت از آن غفلت دارند، موضوع ایمان است .

بدون تردید هر بشری به پناهگاه روحی احتیاج دارد، تا در پناه آن به روان خود آرامش بخشیده ، از نگرانی ها، نومییدی ها، دلهره ها، اضطراب ها، تشویش ها و حتی خودکشی ها رهایی پیدا کند. ایمان به مید و معاد به انسان آرامش روحی می بخشد و او را در برابر شکست ها و حوادث خردکننده ، امیدوار می سازد و راه پیروزی و سربلندی رابه روی او می گشاید.

وظیفه معلم است که عملادرس ایمان را به نوآموزان بدهد و آنها را از عقاید پوچ و خرافی و بی بند و باری و بی ایمانی دور سازد، تا در آینده دچار شرارت ، دزدی ، چاپلوسی ، خودفروشی ، خیانت ، نومییدی وب نگردند و از پناهگاه روحی برخوردار باشند و همه جا برای جامعه خود خدمتگزاری امین و دلسوز بوده ، خدا را حاکم بر کردار ، گفتار و پندار خود بدانند. تصدیق می کنید که بسیاری از بی عفتی ها، عربده کشی ها، چاقوکشی ها، دزدی ها، خیانت کاری ها معلول نبودن روح ایمان یا ضعف ایمان در جامعه است .

چرا نباید از تیغه فسادناپذیر عدالت آسمانی ، برای استقرار اصول اخلاقی و شرف و فضیلت و آدمیت استفاده کرد؟ و بهتر و مفیدتر این که ، این کاراز دبستان ها و دبیرستان ها به دست معلمان و وظیفه شناس و خداترس آغاز شود.

5 - تنبیه و خشونت ، وسیله تربیت نیست

بیچاره لوری !

در حالی که افسارش کرده بودند و عوعو کنان و زوزه کشان ، از هوایما پیاده می شد، به اطرافیان حمله می کرد و آنها را گاز می گرفت .

آیا راستی او سگ بود؟ مسافران و کسانی که به استقبال آمده بودند، محو تماشای او شده و از کارها و حرکات او در شگفت مانده بودند! چیز جالبی بود! نظیر این منظره را هرگز ندیده بودند و یا خیلی کم دیده بودند.

عده ای هم از شدت تاتر ، قطره های بلورین اشک ، از چشمانشان سرازیر بود.

بیچاره لوری ، دختر بچه نه ساله ای بود که از مدت ها پیش فراموش کرده بود که مثل همه

کودکان می تواند رشد کند، درس بخواند، بازی کند، تفریح کند و از زندگی لذت ببرد. او مثل سگها زوزه می کشید و مردم را گاز می گرفت ، زیرا شخصیت خود را گم کرده و در آستانه از دست دادن آخرین حس انسان بودن قرار گرفته بود! پزشکان به مادرش گفته بودند : او خود را يك سگ فرض می کند و دچار بیماری تعدد شخصیت شده است و اگر درمان نشود، برای همیشه باید روانه تیمارستان شود.

مادر بیچاره اش افسار او را به دست گرفته ، از لابلای جمعیت عبور می داد. او شنیده بود که در فلوریدا، بیمارستان دکتر مونتباری ، تنها بیمارستان مجهزی است که می تواند بیماران نظیر لوری را بستری و درمان کند. هنگامی که با زحمت بسیار ، خود را به بیمارستان مزبور رساند، ماجرای اسف انگیز زندگی طفل بی گناه و معصوم خود را این طور شرح داد : پدر لوری مردی بداخلاق ، عصبانی و کم گذشت بود.

با مختصر بهانه ای داد و فریاد راه می انداخت ، گاهی صدای جیغ های وحشیانه او تا خانه همسایه هفتم می رسید.

در همین موقع ، من و لوری کوچولو را کتک کاری می کرد. سگ ما هم با مشاهده این صحنه دلخراش از شدت ترس به زیر میز پناه می برد و آهسته آهسته زوزه می کشید.

لوری کوچولو هم کم کم از سگ یاد گرفت که هنگام بروز حادثه به زیر میز پناه برد. من نمی توانستم این وضع ناگوار را تحمل کنم .

تازه لوری دو سال داشت که هیولای شوم طلاق ولی در مورد من و همسر ، یگانه وسیله آسایش و نجات از يك زندگی تلخ من و همسر را از هم جدا کرد و برای مدتی مختصر آرامشی در زندگی من و کودک معصومم پدید آمد. من نمی توانستم تنها بمانم .

برای رهایی از تنهایی و بی کسی ، تصمیم گرفتم برای زندگی خود شریکی انتخاب کنم . از این رو با مردی پیمان همسری بستم ، ولی این یکی هم دست کمی از همسر اولم نداشت و تندخوتر و عصبانی تر از اولی از کار درآمد. او نیز مثل اولی با مختصر بهانه ای از کوره در می رفت و من و لوری و سگش را کتک کاری می کرد.

طولی نکشید که دومین فرزند من متولد شد.

لوری ، چشم دیدن نوزاد را نداشت ، از او سخت متنفر بود.
روزی پس از بازگشت از دبستان ، مثل سگ به برادر ناتنی خود حمله ور شد و می خواست او را گاز بگیرد.
من فکر کردم حسادتش او را وادار کرده است که ادا و اطوار سگان را تقلید کند، ولی جریانات و حوادث بعدی نشان داد که او راستی خود را در قالب يك سگ می بیند و به کلی از انسان ها گریزان است .

در مدرسه روی دفترش مکررا می نوشت : سگها بهتر از آدم ها هستند.
یا این که من از آدم ها بیزار هستم .

دکتر مونتآباری ، بیماری را که دستخوش تعدد شخصیت شده بودند، بسیار دیده بود، ولی هیچ يك به اندازه لوری او را دچار حیرت و شگفتی نکرده بود.

در بیمارستان دکتر مونتآباری ، لوری همچنان حرف نمی زد، با بچه ها انس نمی گرفت ، زوزه می کشید، از انسان ها می گریخت و شب ها تخت خواب خود را رها می کرد و مثل سگ ها روی روزنامه نزدیک در اتاق می خوابید! کوشش دکتر مونتآباری این بود که به لوری بفهماند که همه انسان هابدسیرت و کج خلق و مردم آزار نیستند.

در میان همین انسان ها، افرادی خیراندیش ، نودوست و مردم نواز پیدا می شوند که گاهی برای سعادت و آسایش دیگران ، از سعادت و آسایش خویش چشم پوشی می کنند.

همین انسان ها هستند که اکنون برای نجات لوری و بازگرداندن او به جرگه انسان ها سخت در کوشش و تلاش هستند و علی رغم انسان های خیره سر و بدسگال و فرومایه ، کارهایی می کنند که جز نفع نوع بشر و ارضای تمایلات انسان دوستی خود، هیچ گونه نتیجه ای برای آن متصور نیست .

دکتر مونتآباری برای رسیدن به این منظور شبانه روز کوشید تا این که در روز جشن مادر، از لوری خواست تا به مادرش تلفن کند و به او تبریک گوید.

او مدادی به دندان گرفت و شماره تلفن را گرفت و همین که صدای مادرش را شنید چند بار عوعو کرد، ولی چند روز بعد، هنگامی که به طرف کودکی پرید و او را گاز گرفت و مشاهده کرد که کودک او را گاز نگرفت ، به او گفت ، احمق ! این نخستین کلمه ای بود که بر زبان لوری جاری می شد.

دکتر او را به دفتر طلبید و گفت : لوری ! تو چه خواهی ، چه نخواهی ، يك انسان هستی .
برخیز و به مادرت تلفن کن و با او صحبت کن لوری ناگهان از جا پرید و به گردن دکتر آویخت و

گفت : ترا دوست دارم .

و بدین ترتیب توانست جای خود را در میان انسان ها باز کند و سگ ها را برانسان های واقعی ترجیح ندهد.

آئینه عبرت

با مختصر توجهی روشن می شود که در جامعه ما اطفالی که چون لوری گرفتار تنبیه و خشونت غیر عاقلانه پدران و مادران و احیاناً متصدیان آموزش و پرورش می باشند، متأسفانه کم نیستند. ما پیش از این که مساله تنبیه و خشونت را از نظر روان شناسان و علمای آموزش و پرورش مورد بحث قرار دهیم ، برای نشان دادن مضرات غیر قابل تحمل و جبران تنبیه و خشونت ، سرگذشت لوری را برای پدران و مادران و مربیانی که به سعادت و خوشبختی کسانی که تحت تربیت دارند علاقه مند هستند، آئینه عبرت قرار دادیم تا بخوانند و عبرت گیرند و تحت تاثیر خشم و غضب ، کورکورانه تنبیه و خشونت را حربه انتقام یا تنها راه تعلیم و تربیت و راهنمایی افرادی که تحت تربیت دارند به کار نبرند و توجه کنند که تنبیه و خشونت ، پیش از آن که وسیله تکامل و هدایت باشد، عامل شکست و انحطاط و بدبختی آنان بوده ، و آنان را دچار واماندگی و حالاتی می سازد که لوری بیچاره مدتی با آن دست به گریبان بود.

در کتاب روان شناسی رشد و پرورش کودک آمده است : تنبیه بدنی و تعیین جریمه و تکالیف شاق ، ریشه درد را خشک نمی کند، بلکه علائم درد را موقتا تسکین می دهد، گاه نیز این معامله با کودک ، عقده معلم را تسکین می بخشد و در همه موارد علت ناسازگاری را وخیم تر می سازد. در دنیای امروز بهترین روش در آموزش و پرورش ، روش آزادی است . روش هایی که هدف آنها تربیت طفل از راه اعمال نفوذ است ، به کلی غلط و در دنیای متمدن ، نامقبول شناخته شده است .

در کتاب روان شناسی کودک می نویسد : در اواخر قرن 17 جان لاک در 1693 روش های تادیبی را برخلاف روش های طبیعی که در آموزش و پرورش متداول بود، پیشنهاد کرد. لاک می گفت : به تمایلات طبیعی کودک نباید توجه داشت ، بلکه برای سعادت آینده او باید عادات لازم را با فشار و سرسختی در او ایجاد نمود، چنین روشی هنوز در بسیاری از جامعه ها من جمله ایران متداول است و تقریباً نیم قرن بعد، ژان ژاک روسو فرانسوی در کتاب امیل خود که در 1762 انتشار یافت برعکس لاک روش آزادی را در تعلیم و تربیت کودک اظهار داشت و گفت : نباید هیچ نوع نفوذی در مورد تربیت طفل اعمال شود، پس از روسو، پستالیزی از اهالی

سوئس - وهریات و فریل از اهالی آلمان روش هایی پیشنهاد کردند.
 روسو در کتاب امیل می نویسد : اگر تنبیه به خصوص تنبیهات سخت را به منزله محرك بخواهند
 به کار برند مضرات دیگر از قبیل ترس و در هم شکستن شخصیت که بالمال منجر به حالات
 عصبی و ناراحتی های عاطفی خواهدشد، نیز در بر دارد [102] .
 با این که مساله آموزش و پرورش به طور کامل مورد توجه اولیای بزرگ اسلام است ، با وجود
 این از تنبیه و خشونت نهی فرموده ، به مربیان مهر و محبت را سفارش کرده اند.
 شخصی نزد امام هفتم ، موسی بن جعفر(ع) راجع به کودک خود شکایت کرد، حضرت فرمود :
 لا تضربه واهجره ولا تطل ، او را مزین ، از او قهر کن ، ولی طول مده و زود آشتی کن [103] .
 پیامبر عالی قدر اسلام فرمود : اکرما اولادکم واحسنوا آدابکم یغفرلکم ، فرزندان خود را گرامی
 دارید و آداب خود را نیکو کنید تا آمرزیده شوید [104] .
 امام صادق (ع) می فرماید : لیرحم الرجل لشدة حبه لولده ، مرد بر اثر شدت محبت به فرزند
 خود، مورد رحمت واقع می شود [105] .

6 - تنبیه ، آزاد یا ممنوع ؟

مشکل تربیت

آن روز هوا خیلی سرد بود.

دانش آموزان از شدت سرما می لرزیدند و یکی پس از دیگری وارد کلاس می شدند.

بخاری نفتی می سوخت و کلاس را گرم می کرد.

در این میان دو تن دانش آموز با گریه وارد کلاس شدند و مستقیماً به طرف بخاری رفتند.

ضربه شلاق ناظم ، دست های یخ زده و منجمد آنان را بی جان کرده بود.

شدت درد به قدری بود که گاهی بدون این که حرارت بخاری را احساس کنند، دست های خود را

به دیواره بخاری که از شدت حرارت سرخ شده بود -گرفته ، ناله می کردند! کلاس آرام و بی

سر صدا شده بود.

همه دانش آموزان از این که احساس می کردند که ممکن است خود آنها هم به همین سرنوشت دچار

شوند، رنج می بردند.

نمونه این منظره در برخی از آموزشگاه ها به چشم می خورد.

تردید نیست که این گونه تنبیه ها به طور موقت ، جلو نافرمانی و سر به هوایی کودکان را

می گیرد و آنها را رام و مطیع می گرداند و همچنین خشم مربیان را فرومی نشاند.

اما در این جا این نکته اساسی جلب توجه می کند که آیا تنبیه و خشونت ، باید به کلی ترك شود با

این که به عکس ، این وضع همچنان باید ادامه پیدا کند؟ از يك طرف عذر متصدیان آموزش و پرورش این است که بدون توسل به تنبیه ، کنترل اطفال ممکن نیست و نتیجه ترك تنبیه ، پیدایش هرج و مرج در زندگی کودکان است ، روی همین اصل می بینیم حتی جان لاک هم اعمال نفوذ را در تربیت روا می شمارد.

بعضی از دانشمندان ما هم تنبیه و خشونت را روا می شمردند، چنان که غزالی معتقد بود که معلم باید حتی الامکان با ترساندن طفل ، او را تادیب کند و چنانچه موثر نشد او را بزند. صاحب قابوسنامه [106] معتقد است که : معلم باید با هیبت باشد و کودک را در صورت کاهلی ، بزند تا وی بر خود کاملاً مسلط شود ب چنانچه معلم طفل را بزند، پدر نباید شفقت ورزد، جامی به فرزند خود می گفت : .

دار ادب درس معلم نگاه — تا نشوی طبلك تعلیم گاه .

سیلی او گرچه فضیلت ده است — گر تو به سیلی نرسانی به است [107] .

تقریباً کار به جایی رسیده بود که همه یا اکثر دانشمندان اعتراف داشتند که : جور استاد به زمهر پدر.

این ها همه به جای خود درست است ، ولی نباید فراموش کرد که شلاق ها و سیلی های پدران و مادران و مربیان ، گاهی هم آثاری وخیم در روحیه طفل به جای می گذارد و عوض این که آنان به سوی کمال رهبری شوند، به انحطاط و بدبختی می گرایند و سقوط می کنند.

این روش تربیتی گاهی اثرش در جامعه و ملت هم آشکار می شود.

نتیجه همین روش تربیتی طوری زندگی مردم ایران باستان را فلج کرده بود که هرودت درباره آن می نویسد : يك نوع فرمانبرداری مطلق و يك قسم تسلیم و انقیاد صرف ، به وسیله پرورش و عادت ، در میان مردم ایران ، متمکن شده بود که تخلف از آن ، به خاطر هیچ کس نمی رسید [108] .

جرج راولین ، نویسنده انگلیسی می نویسد : یکی از معایب آموزش و پرورش ایران ، تولید حس عبودیت و بندگی بی حد و حصر و اطاعت کورکورانه است که به نظر مردم امروز ، متباین با مردانگی و شوون انسانی است [109] .

فرق آموزش و پرورش ایران باستان و یونان در این بود که در یونان به تناسب حکومت ، در آموزش و پرورش ، روش دموکراسی به کار برده می شد، ولی در ایران باستان چنین نبود.

راه حل صحیح

شك نیست که قضاوت يك جانبه و پیروی بی قید و شرط از طرفداران آزادی تنبیه ، یا طرفداران ممنوعیت آن ، صحیح نیست .

باید دید هدف آموزش و پرورش چیست ، آن گاه هشیارانه در راه تامین هدف با کمال احتیاط گام برداشت .

ما طی مقالات گذشته این هدف را بیان داشته ایم .

اکنون نیز یادآور می شویم که هدف ، تکامل و به اصطلاح ایجاد دگرگونی مطلوب در نوبوگان و به طور کلی همه افرادی است که تحت تربیتند.

فردی که تحت تربیت است ، اگر کارزشتی را مرتکب شد، یا نافرمانی از او سرزد، یا از روی علم و عمد مرتکب شده است ، یا از روی جهل و خطا.

در صورت دوم ، پرورشکار لایق ، با تذکری دوستانه و یادآوری مضرات خطاکاری و نافرمانی ، او را آگاه می کند و پیش از آن که اشتباه و خطای او به صورت عادت درآید، مانع آن می شود بدیهی است که در چنین موردی توسل به تنبیه و خشونت ، نتیجه ای جز در هم کوبیدن شخصیت اونداشته و هیچ گونه اثر تربیتی نخواهد داشت .

بزرگ ترین مربی عالم بشریت ، پیشوای عالی قدر اسلام ، هنگامی که عربی بیابان گرد از روی جهل و خطا، مسجد، خانه خدا را آلوده کرد، کمترین خشم و غضبی از خود نشان نداد، و چون دیگران خواستند او را ملامت کنند فرمود : چیزی که به يك دلو آب پاك می شود، نیازی به خشونت و ملامت شماندارد.

در صورت اول ، وظیفه پرورشکار این است که در درجه اول از راه های مختلفی که به نظر او در تربیت و تکامل تربیت شونده موثر است ، در صدد دستگیری و راهنمایی او برآید.

ممکن است بدون این که او را معرفی کند و مخاطب سازد، راجع به مضرات آن کار زشت یا نافرمانی ، با افراد کلاس و ب، صحبت کند و به طور غیرمستقیم اسباب تنبه او را فراهم سازد، یا این که به طور خصوصی با او تماس گیرد و در محیط صمیمیت و صفا و دوستی ، او را راهنمایی و متنبه سازد، یا این که به اشخاصی که واجد صفات خوب هستند جایزه بدهدوب . بدین ترتیب ، ممکن است در محیط آزاد، به تربیت شونده مجال تفکر و تنبه داده شود و نیازی به اعمال نفوذ و ایجاد محیط استبداد و دیکتاتوری و وحشت پیدانشود.

به خصوص که اگر از کارخانه تنبیه و ملامت و بدگویی ، آدم بیرون می آمد، تاکنون دنیای پر غوغای ما اصلاح شده و هیچ گونه نگرانی باقی نمانده بود! آخرین اقدامی که از طرف پرورشکار لایق انجام می گیرد، توسل به تنبیه و خشونت است ، آن هم چون منظور انتقام گرفتن

نیست ، بلکه منظور تکامل تربیت شونده است باید طوری اجرا شود که هدف ، فدای خشم و غضب پرورشکار نشده و زیر پا گذاشته نشود.

حداقل آن قهری زودگذر ، ملامتی عاقلانه ، و در نهایت ، حداکثر آن ، تنبیه است .

فرمایش امام موسی کاظم (ع) نیز بر این نکته تاکید داشت [110] .

شاید منظور جان لاک و دسته ای از دانشمندان ما در مورد تجویز تنبیه ، همین باشد، به خصوص که دانشمندان ما از سرچشمه پرفیض اسلامی سیراب می شدند و بعید است که غیر از این منظوری داشته باشند و اگر در اسلام دستوری در مورد تنبیه کودکان ، در پاره ای از روایات وارد شده ، مربوط به همین موارد استثنایی است ، نه این که قانونی کلی و عمومی باشد.

در این جا ناگزیریم به جای این که کودک متخلف را ملامت و یا تنبیه کنیم ، چند نکته ای هم به معلمان و پدران و مادران یادآوری کنیم و بهتر است رشته سخن را به دست دکتر آکسیس کارل فرانسوی بدهیم : خانواده به طور کلی محیط تربیتی رقت انگیزی شده است ، زیرا پدر و مادر امروزی از روان شناسی کودک و دوره جوانی ، اطلاعی ندارند و بیش از حد لزوم ، ساده لوح یا عصبانی یا ضعیف و یا خشنند و شاید بسیاری از آنان مطالبی به کودکانشان می آموزند و قبل از هر چیز به مشاغل و امور و سرگرمی های خود می پردازند.

فراوانند کسانی که در خانه و خانواده خود مناظری از بی ادبی و مجادله و خودپسندی و بدمستی را می بینند و بسیاری اگر در خانه خود ندیده اند، از دوستان خویش آموخته اند مدارس نیز هنوز نمی توانند وظیفه آنان را ایفاکنند، زیرا آموزگاران نیز رفتارشان بهتر از پدران و مادران نیست ب بدین سبب است که در چهره طبقه جوان ، همچون آینه ای ، اثر بی لیاقتی مربیان منعکس شده است .

تعلیم و تربیت عملاً به آمادگی برای امتحانات و تمرین ساده حافظه ، منحصر گشته است و بدین ترتیب اغلب جز چارپایی بر او کتابی چند، نمی پرورد [111] .

7 - تشویق و پاداش

دو سلاح موثر برای تقویت نیروی مربی برای تربیت و اصلاح کودک ، مربی از دو سلاح موثر می تواند استفاده کند : یکی سلاح تنبیه و دیگری سلاح تشویق و پاداش .

ما در گذشته ، درباره تنبیه و آثار مثبت و منفی آن گفت وگو کردیم .

در این گفتار ، هدف ما ارزیابی آثار نیک و بد تشویق و پاداش و حدود استفاده هایی است که مربی می تواند از این دو سلاح بکند.

تردید نیست که تنبیه و خشونت ، باعث تأثر روحی کودک می شود و این تأثر روحی ، اگر از راه صحیح و به اندازه لازم برانگیخته شده باشد، سبب عبرت طفل می شود و با احساس پشیمانی ، به طور جدی تصمیم می گیرد که کاری نکند که احیاناً تنبیه و خشونت و سرزنش به دنبال داشته باشد.

همچنین تشویق و پاداش باعث نشاط و شادی کودک می شود و در صورتی که این نشاط و شادی از راه صحیح و به اندازه لازم ایجاد شده باشد، کودک با اشتیاق تمام می کوشد که همواره کارهایی را که از طرف مربی ، او را مورد تشویق و پاداش قرار می دهد، انجام دهد و در آسمان زندگی بدرخشد.

مربی لازم است توجه داشته باشد که از يك سو باید عقل کودک را احیا کند و قوه تمیز و تشخیص او را به کار اندازد، تا بتواند نیک و بد را با عقل خود، از هم جدا سازد و مقلد فاقد تشخیص مربی و بزرگ ترها نباشد و از سوی دیگر، برای این که او را به نیکی عادت دهد و از بدی دور گرداند، به عواطف او متوسل شود و با تحریک های عاطفی ، به مقاصد خویش جامه عمل بپوشاند. تحریک های عاطفی از راه تنبیه و خشونت و سرزنش و تشویق و پاداش صورت می گیرد : با کجروی کودک می توان با يك اخم ، يك خشونت ، يك قهر زودگذر و یا در صورت لزوم ، يك قهر دیر گذر، تهدید، ملامت و سرانجام تنبیه بدنی ، او را از عواقب وخیم کجروی آگاه کرد، ولی نباید خونسردی و متانت را از دست داد، چه در این صورت ، کار مربی به افراط کشانیده می شود و صرف نظر از این که خشم و غضب از عواطف مزاحمی است که برای انسان صدمه های جسمی و روحی شدید دارد، کودک را نیز دچار ناراحتی می سازد و از شکوفا شدن غنچه های استعدادش جلوگیری می کند.

پیشوای عالی قدر اسلام پانزده قرن پیش ، در زمینه تربیت کودکان مساله ای را مطرح می کند که شایسته است به عنوان ارزنده ترین برنامه تربیتی مورد توجه و استفاده قرار گیرد : الولد سید سبع سنین ، و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین ، فان رضیت خلائقه لاحدی و عشرین والا فاضرب علی جنبه فقد اعذرت الی الله [112] منظور پیامبر ما این است که کودک در هفت سال اول زندگی سرور پدر و مادر است و آنها ناگزیرند خواسته های او را صمیمانه اجرا کنند، در هفت سال دوم زندگی ، همچون بنده ای باید مجری اوامر باشد و از خود هیچ گونه مخالفتی ابراز ندارد و این خودمستلزم داشتن برنامه های صحیح تربیتی است ، در هفت سال سوم ، نه سرور است و نه بنده . او دیگر به مرحله تکامل رسیده و از نظر عقل و احساسات ، در آستانه استقلال زندگی قرار گرفته است ، از این رو باید در خانواده همچون وزیر مشاور باشد و در حکومت خانواده در مسائل

خانوادگی و اجتماعی و فردی ، از فکر و نظر او مدد بگیرد، از آرای صائب او استفاده کند و اشتباهات و خطاهای او را دوستانه گوشزد نماید.

هنگامی که به سن بیست و یک سالگی می رسد، در صورتی که اخلاق او درست و مقبول باشد، مربی به هدف مقدس خود نایل آمده است و لذتی که از این راه می برد، برایش بزرگ ترین پاداش محسوب می شود.

جوانی که در چنین سنی واجد صلاحیت اخلاقی و اجتماعی باشد، شایسته تشویق است . رضایت خاطر مربی از رفتار پسندیده جوان ، ارزنده ترین تشویق و پاداشی است که به او تقدیم می شود، در عین حال ، او پاداش خوش خویی خود را در زندگی ، از محیط و اجتماع خواهد گرفت .

اگر اخلاق وی در آستانه جوانی و کسب استقلال مورد قبول نباشد، می توان دست به دامن تنبیه زد و در صورت لزوم ، شدیدترین نوع تنبیه که همان تنبیه بدنی است - درباره او به کار بست ، این جاست که مربی در پیشگاه خداوند نیز معذور است .

باز هم توصیه می کنیم که در عین حال نباید مربی بگذارد عفریت خشم و افراط، او را تحت تاثیر قرار دهد و بالنتیجه از جاده احتیاط خارج شود.

علی (ع) فرمود : رب ملوم لاذنب له ، گاهی اشخاصی که مورد سرزنش قرار می گیرند، گناهی ندارند [113] .

روسو در کتاب امیل می گوید : در بچه ، ابتدا حالت خوشی و لذتی ایجاد کنید و سپس او را از آن لذت محروم کنید تا بدین وسیله به ارزش آنها آگاه شود.

مربی با توجه به ارزش لذت ها می تواند بهترین سلاح موثر و برنده تربیتی را به دست آورد. او متوجه می شود که چگونه محروم کردن طفل از بازی ، تفریح ، کار ، همسالان و همبازی ها، توجه و محبت معلم ، پدر ، مادر ، شنیدن يك داستان شیرین و ب بهترین تنبیه اخلاقی برای طفل است .

ریشه روانی میل به تشویق و پاداش

همه در انتظار تردید دیگران هستند.

در حقیقت همه افراد از خود و دیگران انتظار دارند که بر اعمالشان صحه بگذارند.

میل به تشویق و پاداش به قول روان شناسان از همین منشأ روانی سرچشمه می گیرد و بر سطح پهنای شخصیت انسان ، جریان پیدا می کنند.

اگرچه انتظار تایید، در اعماق روان انسان ریشه دوانیده است، با وجود این می توان با تقویت شخصیت، خود را از تایید و تشویق دیگران بی نیاز ساخت.

مردم کامل عیار که وظیفه و هدف خود را عاقلانه یافته اند- نه از تشویق و تایید دیگران خرسند می شوند و نه از مذمت و بی توجهی آنان غمناک.

این عالی ترین مرحله تکامل شخصیت انسان است.

بدنیست بدانیم که پیشوایان بزرگ اسلام، خود چنین بوده اند و برای پرورش پیروان خود، دستورهایی در همین زمینه صادر کرده اند.

امام صادق (ع) فرموده است: لا یصیر العبد عبدخالصا لله عزوجل - حتی یصیر المدح والذم عنده بمنزلة سوا، لانالمدوح عندالله - عزوجل - لایصیر مذموما بذمهم و كذلك المذموم.

فلا عزوجل تفرح بمدح احد فانه لا یزید فی منزلتك عندالله ولا یغنیك عن المحكوم لك والمقدور عليك، انسان هنگامی بنده خالص خداوندی شود که ستایش و مذمت دیگران پیش او مساوی باشد، زیرا کسی که پیش خداوند مورد ستایش باشد، از مذمت دیگران مذموم نمی شود و کسی که پیش خداوند مذموم باشد از ستایش دیگران ممدوح نمی شود.

پس از ستایش دیگران شاد مباش، زیرا بر منزلت تو در پیشگاه خداوند نمی افزاید و تو را از آنچه درباره ات حکم و بر تو مقدر شده است، بی نیاز نمی سازد [114].

بهتر است مربی نیز در صدد کامل ساختن شخصیت طفل برآید و او را از چنین آزادگی برخوردار گرداند.

بدیهی است که وجود چنین افرادی برای اجتماع نیز بسیار مغتنم است.

اما صرف نظر از این مطالب، آیا بهتر است افراد در برابر انجام هر خدمت و وظیفه ای انتظار پاداش و تشویق داشته باشند و احیانا با پشت هم اندازی، خود را در معرض تشویق و پاداش قرار دهند، یا هر کسی به شایستگی بدون هیچ گونه چشم داشتی -انجام وظیفه کند و با احساس رضایت خاطری که از انجام وظیفه برای او دست می دهد، خود، بهترین پاداش دهنده و مشوق خود باشد؟ البته در عین حال نمی توان از تاثیر و اهمیت تشویق و پاداش چشم پوشی کرد، ولی باز هم نوع تشویق و پاداش، در تربیت فرق می کند.

شما اگر برای این که کودکان را به کاری وادارید با تشویق و پاداش پولی، او را به کار مورد نظرتان بگمارید، ممکن است طفل را به حقه بازی و پشت هم اندازی بکشانید، در حالی که اگر از راه های دیگری او را مورد تشویق قرار دهید و پاداش محبت و سرور به او بدهید، چنین خطری او را تهدید نمی کند.

آری اگر نوازش و سرپرستی گل های باغچه را به کودک واگذار کنید و در برابر این کار، به جای تشویق و پاداش پولی ، از طراوت و منظره دل انگیز و زیبای گل ها سخن به میان آورید و این کار شایسته او را مورد ستایش قرار دهید، یقینا اثر تربیتی بیشتری دارد تا تشویق و پاداش پولی . علی (ع) می فرماید : الناس ابنا ما یحسنون و قدر کل امرئ ما یحسن ، مردم فرزند خصال و رفتار نیکوی خود هستند و ارزش هر کسی به خوبی کردار اوست [115] .

اگر کودکان را عادت ندادیم که در برابر هر کاری انتظار تشویق و پاداش داشته باشند، طبعاً از برخی پیش آمدهای ناگوار نیز جلوگیری به عمل آورده ایم .

روان شناسی جدید خاطر نشان می کند که : در مدارس ، جایزه و مدال و امتیازات مختلف نیز برای شاگردان ممتاز وجود دارد، ولی در این مورد، و در مورد جایزه و پاداش در خانه ، باید نهایت مراقبت به عمل آید و بر حسب عقل سلیم صورت گیرد [116] .

نظر به این که تشویق و پاداش در جامعه ما به نحو صحیح و به جا و به اندازه انجام نشده است ، بیشتر افراد به طرز قضاوت دیگران درباره خوداهمیت می دهند و در این راه ماسک های عوام فریبانه بر چهره می زنند و با تظاهر و ریاکاری ، مردم را اغفال می کنند.

هرکس می کوشد که از رهگذر نیرنگ و تدلیس ، خود را خدمتگزار اجتماع جلوه دهد و از مزایای آن برخوردار شود.

تامین روحی

اکنون با توجه به کلیه مطالبی که گذشت ، باز هم خاطر نشان می کنیم که تشویق و پاداش ، به خصوص از طرف کسانی که مورد احترام کودک هستند، به کودک رضایت خاطر می دهد، در نتیجه در او انرژی بیشتری به وجود می آید و برای کار و کوشش و پیشرفت ، تحریک می شود و در او میل به ادامه کوشش و استقامت به وجود می آید، اگر چه همان طوری که گفتیم بهتر است کودک را وادار کنیم که همواره خودش به خود، پاداش درونی بدهد و کمتر از دیگران انتظار تشویق و پاداش داشته باشد.

چنین حالتی مخصوصاً برای سلامت روان انسان بسیار لازم است .

به عقیده روان شناسان علت بیماری بسیاری از بیماران روحی و عصبی این است که غریزه تامین روحی [117] آنان ارضا نشده است ، آنان احساس تنهایی می کنند، چون می بینند جامعه به زندگی و افکار و علاقه های آنان توجهی ندارد، در نتیجه نظم روحی و عصبی آنان در هم می ریزد، در صورتی که اگر غریزه تامین روحی آنان ارضا می شد، یعنی جامعه به افکار و رفتار و

علايق آنان توجه و در صورت لزوم ، تشويق و احترام مي كند، كار آنها به اين جانمي كشيده . شكي نيست كه ارضاي غرايز در حدود مقررات و امكانات و تجويز عقل و عرف و آداب و رسوم اجتماعي و از همه مهم تر احكام ديني ، بسيار لازم است و سلامت انسان با رعايت همه جوانب ، با ارضاي غرايز تامين مي شود، ولي مرابي نبايد هدف خود را پرورش انساني قرار دهد كه باسر خوردگي يكي از غرايز، دچار صدها عقده رواني شود و فرويدمابانه در سلول انفرادي و تاريك و خفقان آور غرايز به ويژه غريزه جنسي محبوس و اسير باشد! حكومت عقل در كشور تن ، باعث تعديل غرايز مي شود و كليه غرايز مي توانند به طور عادلانه ارضا شوند و در عين حال انسان را از قيود غرايز آزاد مي سازد و از پيدايش عقده هاي رواني و بيماري هاي عصبي جلوگيري مي كند.

رعايت اعتدال ، مهم ترين وظيفه مرابي است .

هرگاه قبول كنيم كه تايبديتلي و تامين روي در صف غرايز انسان قرار دارد، وظيفه مرابي و اجتماع را به اين صورت تعيين مي كنيم : در درجه اول بايد طفل را طوري بار آورد كه خودش داراي شخصيتي كامل باشد، به طوري كه بتواند از تايبديت و تامين دروني برخوردار باشد و نيازي به تايبديت و توجه ديگران نداشته باشد.

ديديم كه روايات اسلامي نيز ناظر به همين جهت است و پايه گذاران اسلام با بيانات گهربار خويش ، پرورش انسان كامل را وجهه نظر تيزبين و موشكاف خويش قرار داده اند . آنچه رهبران اسلام مي گويند و توجه علماي آموزش و پرورش و روان شناسان را به خود جلب کرده ، همين است ، ولي اين مساله اي است مربوط به خود كودك و افراي كه مي خواهند عمري را در اجتماعي بگذرانند.

آنان براي اين كه دچار شكست روي نشوند و اعصابشان در زير بار سنگين تنهائي و عدم تايبديت در هم شكسته نشود، بايد آن چنان استغناي طبع داشته باشند كه با انجام وظيفه ، خود را نياز مند به مدح و ستايش و به اصطلاح تشويق و پاداش ديگران نينند و با الهام از تعاليم اسلامي : بنده خالص خدا باشند و مدح و ذم ديگران در نظرشان مساوي باشد.

درست است كه بايد افراد جامعه به گونه اي تربيت شوند كه در راه اداي وظيفه ، ستايش و سرزنش ديگران در نظرشان يكسان باشد، آيا اجتماع وظيفه اي ندارد؟ آيا اگر صرفا به افراد چنين رويحيه اي ببخشيم كه اعتنايي به مدح و ذم ديگران نداشته باشند و خود با انجام وظيفه ، به خودشان خرسندي و نشاط بخشند، كافي است ؟ آيا اجتماع بايد طوري باشد كه به قول معروف : پشك و مشك را يكسان ببيند؟! آيا بهتر اين نيست كه جامعه بهترين كيفر دهنده بدكاران و بزرگ

ترین مشوق و پاداش دهنده نیکوکاران باشد؟ پس در درجه دوم ، وظیفه مربی و به طور کلی وظیفه همه افراد اجتماع است که از راه تشویق و پاداش ، نیروی فوق العاده ای به کودکان و جوانان و خلاصه همه خدمتگزاران اجتماع بدهند، تا آنها با نشاط و پایداری به کار خود ادامه دهند و همچنین ، با آنانی که کجروی و خیانت می کنند، با اظهار تنفر و هرگونه روشی که موثر و به جا و عاقلانه تشخیص داده شود، به مبارزه پردازند.

خوشبختانه دستورات اسلام در این زمینه ، چون دیگر زمینه ها غنی است .
علی (ع) در فرمان تاریخی خود به مالك اشتر می فرماید : ولا يكون المحسن والمسيء بمنزلة سوا فان في ذلك تزهيدا لاهل الاحسان في الاحسان ، وتديبا لاهل الاسائة على الاسائة والزم كد منهم مالزم نفسه ، باید نیکوکار و بدکار ، در نظر تو یکسان نباشند، چنین روشی نیکوکاران را از نیکی بازمی دارد و بدکاران را به بدی تشویق می کند و هر يك از ایشان را به آنچه خود برای خود برگزیده است ، پاداش و کیفر ده [118] .

این دستور در هر دوره و هر جایی ، برای کلیه مردم قابل اجراست ، ولی نباید فراموش کرد که در این راه دو چیز ، هم مضر و هم گناه است : یکی افراط و دیگری تفریط.
نه افراط و زیاده روی در تشویق و پاداش رواست و نه افراط و زیاده روی در تنبیه و توبیخ ، همچنان که در هر دو مورد، تفریط نیز بخشودنی نیست .

علی (ع) فرمود : اللنا باكثر منا الاستحقاق ملق ، والنقصير عن الاستحقاق عى او حسد، ستایشی که بالاتر از حد استحقاق افراد باشد، چاپلوسی و ستایشی که کمتر از میزان استحقاق باشد عجز یا حسداست [119] .

اکنون لازم است که حس حق شناسی و سپاسگزاری را در دل افراد احیا کنیم و همچنین لازم است که حس تنفر و انزجار از خاینان و کجروان را در جامعه بیدار گردانیم ، تا قدر و منزلت افراد خادم و خاین در اجتماع مشخص شود و افراد شیاد نتوانند جایگاه های حساس مدیریتی را اشغال کنند و آنهایی را که گویاتر از بلبل و پاک تر از فرشته اند، خاموش سازند و به کنج انزوا فرستند.
با توجه به این که سپاسگزاری خداوند، یکی از وظایف انسان و مورد تایید قرآن و احادیث اسلامی است ، با وجود این در یکی از روایات آمده است که :شکرکم لله اشکرکم للناس ، سپاسگزارترین شما در برابر خداوند، کسی است که بهتر از عهده سپاسگزاری افراد برآید و حس حق شناسی و سپاسگزاری در دل او زنده و ثابت باشد [120] .

این موضوع ، در مورد کودکان که هدف این مقالات پرورش آنهاست ، نیز کاملا صدق می کند، ولی باز هم آگاهی و احتیاط مربی بسیار لازم است ، چه حالات و روحیات اطفال به طور کامل با

یکدیگر فرق می کند.

شواهد تجربی حاکی است که ستایش برای کودکان عادی و کند ذهن ، اثری بیشتر و برای کودکان درخشان اثری کمتر دارد، اما سرزنش در کودکان درخشان اثری بیشتر دارد و دختران بیش از پسران در مقابل ستایش حساسیت دارند، ولی پاره ای مطالعات دیگر ، حاکی است که صرف نظر از همه تفاوت های فردی ، سنی و هوشی ، ستایش کارگرتترین مشوق است و سرزنش و انتقاد ، اثری کمتر دارند [121] .

8 - عادت

نقش حیاتی عادت

اگر چه انسان با داشتن نیروی عقل ، از موجودات این جهان ، امتیاز می یابد و می تواند در باره گفتار و رفتار خویش ، به اندیشه پردازد، آن گاه پس از تشخیص نیک از بد، راه صواب را بپیماید، ولی اگر بنابراین باشد برای هرکاری كوچك ، مدت ها دست کم چند لحظه سر به جیب تفکر فرو برد، مشکل بزرگ زندگی اش از همین جا آغاز می شود و همه یا بیشتر کارها متوقف می ماند. خوشبختانه قسمت عمده کارها به گفته روان شناسان : بر اثر تکرار فراوان به صورت اعمال خودکار درآمده است [122] [و آدمی برای انجام آنها نیازی به تفکر جدید ندارد، تنها يك قسمت ناچیز و مختصری است که به تفکر جدید نیازمند است و همان هم بر اثر تکرار، به صورت اعمال خودکار درمی آید و زمینه برای ابتکارات تازه فراهم می گردد.

جان دیوئی می گوید : عادت باعث صرفه جویی در صرف انرژی است و از این رو به ارگانسیم ، امکان تغییر و تحول می دهد، به عبارت دیگر : عادت زمینه ابتکار است [123].]

انسان از ساده ترین کارها، مانند لباس پوشیدن ، غذا خوردن و ب گرفته ، تا کارهای دشوار ، از قبیل رانندگی ، خواندن ، نوشتن ، سخنرانی و ب همه رابه طور خود کار انجام می دهد و این که برخی از روان شناسان او را مخلوق عادت [124] دانسته اند، از همین لحاظ است و بدون شك ، وجود عادت در زندگی ، یگانه وسیله سعادت و خوشبختی است.

جان دیوئی می گوید: یکی دیگر از عناصری که عادت را تشکیل می دهد، عنصر روانی است. هر عادتیی موجد تحول روانی است، هرگاه به کاری معتاد شویم تمایل یا علاقه شدیدی به آن پیدامی کنیم و از اجرای آن لذت می بریم، با خوشی و خوش بینی به آن می نگریم، دانسته یا ندانسته، برای آن کار فواید و مزایای فراوان برمی شماریم و اگر از آن کار ممنوع شویم، احساس محرومیت و ناراحتی می کنیم، طرز تفکر و کیفیت عواطف ما سخت زیر نفوذ عادات ما قرار دارند. [125]

عادت های ناروا و علاج آن

باید توجه داشت استعدادهایی که در وجود آدمی نهفته است، ممکن است مورد بهره برداری درست یا نادرست قرار گیرد.

زیانی که دامنگیر انسان شده و می شود، این است که به جای این که همواره در راه تشکیل عادات خوب و پسندیده کوشا باشد و از تشکیل عادات زشت و ناروا جلوگیری نماید، دستخوش خطا می شود و وجود خود را با عاداتهای ناروا و زشت، آلوده ساخته تا دم مرگ نیز با آنها دست به گریبان می ماند. ژان ژاک روسو، در کتاب معروف خود امیل می گوید: من همیشه کوشش می کنم که فرزند خود را عادت دهم به اینکه هرگز عادت نکند.

این گفتار اگر چه به ظاهر صحیح نیست، ولی از آن جا که بسیاری از عادات انسان نتیجه دوران کودکی اوست، صحیح است، زیرا در این دوران نیروی تشخیص انسان ضعیف است و اگر از آموزش و پرورش صحیح برخوردار نباشد، به طور کورکورانه و ماشینی، عادت هایی در او تشکیل می شود که اگر با آنها مبارزه نشود و ریشه کن نگردد، تا پایان عمر با او بوده و بسا او را دستخوش رکود و جمود می سازد و از تحصیل عادات مفید هم باز می دارد.

بنابراین، کودکی که هر نوع عادتیی می پذیرد و خود او هم به هیچ نحو نمی تواند میان عادات نیک و بد فرق گذارد، باید تحت مراقبت دقیق در آید و بایک سلسله عادات نیک، پرورش یابد و شکی نیست که پله اول تشکیل عادات نیک و بد، خانواده، به ویژه آغوش گرم مادران است.

از همین جاست که کودک، به دزدی، دروغگویی، لافزنی، تنبلی، فرار از انجام وظیفه و عادت می کند و پدران و مادران باید کودک را عادت دهند که به این صفات زشت عادت ننماید.

پس از آن که قوه تمیز و تشخیص در آدمی بیدار شد، باید خود از تشکیل عادات بد در وجود خود جلوگیری نماید و تحت تاثیر هوا و هوس، معاشر ناجنس و اشتباهات دیگر، گرفتار عادت های ناروا نشود.

بسیاری از جوانان، بر اثر يك اشتباه، دوستی ناباب، هوسی ابلهانه و بعمری را به پریشانی و بدبختی می گذرانند و همواره در آتش پشیمانی و حسرت می سوزند و بر لحظات غفلت و اشتباه خویش،

لعن و نفرین می فرستند.

بیماری عادات ناروا، خطرناک تر از هر نوع بیماری کشنده و زیان بخش است. روان شناسان سعی کرده اند راه هایی برای جانشین ساختن عادات خوب به جای عادات بد، پیشنهاد کنند و این قبیل بیماران را درمان روحی بخشند.

برای ترك عادت نامطلوب ، نباید هیچ گونه استثنایی قائل شد و باید عادات ارادی جدید را تمرین و عادات غیر ارادی را با تمرین های ارادی ترك كردو مشخصاتی صریح برای عادت جدید تعیین نمود.

عادت و آموزش و پرورش

باید اعتراف کرد که نقش معلم و متصدیان آموزش و پرورش در بنیان گذاری عادات نیکو، بسیار مهم است.

بدنیست بدانیم که برخی ، آموزش و پرورش را عبارت از : تحصیل عاداتی که سبب سازگاری فرد با محیط می شود [126] دانسته اند، البته این سازگاری باید سبب ایجاد تغییراتی در محیط شود و صرفاً عملی منفی و منفعل و معلول حوادث محیط نباشد.

با توجه به تعریف مذکور، در این جا دو وظیفه اساسی برای معلم بیان می شود : 1- ایجاد عادات مطلوب ، 2- ترك دادن عادات زشت و ناروا.

همان طور که گفتیم ، طفل یا نوجوان به خودی خود قادر نیست خویشتن را در ایجاد عادات نیک و ترك عادات ناروا رهبری کند.

این وظیفه مربی واقعی و معلم وظیفه شناس است که در راه آموزش و پرورش آنها سعی بیشتر و پی گیرتر و دقت شایسته تری از خود ابراز دارد، استعدادهای نهفته نونهالان را کشف کند، نقاط ضعف آنها را جستجو نماید و با صبر و حوصله ، به تدریج عادات زشت آنها را به دست فراموشی بسپارد و آن عاداتی که سبب سازگاری آنان با محیط و فعالیت و ابتکار و سعادتشان می شود در آنها به وجود آورد.

باید طوری کودک و نوجوان را تحت مراقبت دقیق قرارداد و طوری از آموزش و پرورش واقعی برخوردار ساخت که همواره از روی فکر و اندیشه و ملاحظه غایت و نتیجه عمل ، آن را از روی شعور و اراده تمرین کنند، تا به صورت عادت و خودکار درآید، و هم در موارد لازم بتوانند با يك تصمیم ، عادت را ترك نمایند و در تمام عمر از همین راه و رسم صحیح پیروی کنند و هرگز دچار عادت های کورکورانه نگردند.

آری ، معلم خوب همواره به شاگردان خود درس فضیلت و انسانیت می دهد و عقل آنها را بیدار و آگاه می سازد و کاخ سعادت آنها را با روشی خردمندانه در محیط آموزشگاه پی ریزی می نماید.

پدران نباید خیال کنند که وظیفه آنها تنها نان و لباس دادن است و نسبت به آموزش و پرورش کودکان و تشکیل عادات نیکو در وجود آنها وظیفه ای ندارند، و معلمان نیز نباید تصور کنند که تنها با یاددادن و خواندن و نوشتن، تمام وظیفه های آنها انجام گرفته است و در مورد عادات نامطلوب و تربیت اخلاقی و اجتماعی کودکان، سهمی ندارند و به عبارت دیگر، تصور نکنند که درس های آموزشگاهی ارزش اخلاقی ندارد، بلکه باید در آموزشگاه ها به وسیله درس جداگانه اخلاقی شاگردان را با مسائل اخلاقی، آشنا بکنند.

جان دیوئی می گوید: آموزش و پرورش، دست کم در جامعه دموکراتیک، نه تنها باید رفتار خارجی افراد را با موازین اجتماعی همسازد، بلکه افکار و امیال آنان را موافق آرمان های اخلاقی جامعه پرورش دهد، تا رفتار آنان خودبه خود بر موازین اخلاقی استوار شود [127].

مربیان باید بکوشند تا عالم سازی را با آدم سازی توأم سازند، وگرنه پیشرفت علم و عقب ماندگی انسانیت همواره بر دردها و گرفتاری های بشر می افزاید.

ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم، به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهد رسید.

9- سرمایه های مادی و معنوی

مشکلات قرن ما

در فصل پیش، درباره عادت موضوعی که از نظر دانشمندان آموزش و پرورش اهمیتی به سزا دارد بحث کردیم و سرانجام، رشته سخن به این جاسید که ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه، راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهد رسید.

اکنون باید دید، علت عقب افتادگی يك ملت، تنها نداشتن ذوب آهن، کارخانه، نیروی تولید و افزارکشاورزی نواست، یا این که علاوه بر همه اینها، نداشتن یا به کار نبردن سرمایه های معنوی است؟ چرا ممالک مترقی با این که از جنبه های مادی به طور کامل برخوردارند، همواره در نگرانی و اضطراب به سر می برند و از آرامش و راحتی محرومند؟ علت این است که توسعه روزافزون قدرت ها و فراوانی سلاح های آتش زا هر لحظه خطرهای سهمگینی را در برابر مردم جهان نمودار می سازد و آینده مبهم و تاریکی را مجسم می نماید.

آینده علم با همه امیدها و آرزوهایی که به دنبال دارد، معلوم نیست برای بشر مفید یا مضر باشد و این از لحاظ استفاده های خطرناکی است که ممکن است بشر از علم بکند.

تنها سالانه 120 میلیارد دلار از ثروت و درآمد جهان را تسلیحات می بلعد و به گفته دبیر کل سازمان

ملل متحد : مساله این است که آیا سرانجام ما نژادبشر را منقرض خواهیم کرد یا این که عالم بشریت از جنگ دست بر خواهد داشت .

از دانشمند بزرگ عصر اتم و فیلسوف عالی قدر، انشتین پرسیدند : در جنگ سوم ، چه سلاحی به کار خواهد رفت ؟ وی از پاسخ این سوال خودداری کرد و خود را به نادانی زد و گفت : اگر جنگ چهارمی پیش آید، اسلحه آن منحصر به فلاخن خواهد بود! یعنی طوری دنیا زیر و رو می گردد که بشری باقی نخواهد ماند و اگر بشری باقی بماند زندگی او به صورت زندگی بشر ما قبل تاریخ در خواهد آمد. بیشتر کوشش دنیای قرن بیستم ، صرف خلع سلاح ، رهایی از استعمار و پشتیبانی از کشورهای در حال توسعه می گردد و این امر نشان می دهد که هنوز دنیای ما محل امن و امان و سعادت و خوشبختی نشده است و ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم ! اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد می گوید : اغلب کشورهای تازه از استعمار رهایی یافته و در حال توسعه اند، فاقد سازمان اداری و فنی هستند، زندگانی اقتصادی و مالی آنها عموماً متزلزل است ، احتیاج مبرمی به مدرسه و معلم دارند و غالباً قربانی عدم ثبات اوضاع سیاسی خود می شوند و به عهده سازمان ملل متحد است که آنها راییاری کند تا بتوانند مشکلات خود را حل کنند.

وانگهی ، تنها این کشورها دچار این گرفتاری ها و بدبختی ها نیستند، بلکه دو میلیارد از مردم جهان : یعنی در حدود سه چهارم ساکنان کره زمین با فقر و بدبختی نفس می کشند و از حداقل ضروریات زندگی هم محرومند، روی همین جهات بود که سازمان ملل متحد به موجب قطعنامه مورخ سال 1961 م. سال های 1960 تا 1970 م.

را دهساله سازمان ملل متحد برای توسعه اعلام کرد، تا با اقدامات سازمان ، تفاوت فاحش بین درآمد يك كارگر متوسط در کشورهای صنعتی و قوت لایموت انسان متوسط در کشورهای توسعه نیافته ، از میان برداشته یا تعدیل شود و در کشورهای در حال توسعه ، درآمد ملی را تا سال 1970 سالی پنج درصد افزایش دهد.

* * * از آنچه به عنوان مشکلات قرن ما گفته شد، این نتیجه به دست می آید که در درجه اول ، سرمایه های مادی در همه جای دنیا و به دست تمام مردم جهان نیست ، بلکه در برخی از ممالک بزرگ متمرکز شده است و سایر ممالک به علل و جهاتی ، از تحصیل این سرمایه ها محرومند و نمی توانند روی پای خود بایستند و در درجه دوم ، نه تنها سرمایه های مادی نتوانسته است دردهای بشر را درمان کند، بلکه خود بر دردها و مشکلات بشر افزوده است.

با این همه شکی نیست که يك ملت ، آن گاه می تواند به سعادت واقعی برسد که از سرمایه های مادی و معنوی برخوردار باشد.

ما در پی نشان دادن رمز سعادت واقعی هستیم.

اوتانت ، علل عقب افتادگی بسیاری از ممالک روی زمین را فقدان سازمان اداری و فنی ، تزلزل زندگی اقتصادی و مالی ، احتیاج مبرم به مدرسه و معلم و عدم ثبات اوضاع سیاسی می داند.

بنابراین ، سعادت يك ملت ، آنگاه به خوبی تامین می شود که هیچ يك از این نواقص در زندگی او راه نداشته باشد، ولی رفع این نواقص به عهده کیست ؟ مگر چنین نیست که تنها کسانی می توانند بر این نواقص فایق آیند که در مدرسه و به وسیله معلم تربیت می شوند؟ ما، معلمان را مهندسان انسانی لقب دادیم ، زیرا اگر مثلا مهندس برق ، در امور مربوط به برق تخصص دارد و به اوضاع آن سرو سامانی می بخشد، معلم هم مهندسی است که در امور مربوط به انسان ، تخصص دارد و به اوضاع او سرو سامان می بخشد.

وظیفه معلم تنها این نیست که پزشك ، مهندس ، حقوقدان ، عالم اقتصاد، ریاضیدان ، فیلسوف ، ادیب ، درجه دار و صاحب منصب ، تحویل جامعه بدهد، بلکه همه اینها معلومات و فنونی هستند که اگر توام با اخلاق و انسانیت نباشند و ایمان به مبدا و معاد، آنها را در راه صحیح راهبری ننماید، مشکلات زندگی را در دنیای کنونی صد چندان خواهند کرد.

پیکار مردم جهان

به دلایل مذکور، امروز مردم جهان به طور محسوسی در راه مبارزه با مشکلات ، به پا خاسته اند و بایک کوشش پی گیر و همه جانبه ، با سرانگشت تدبیر و درایت ، گره ها را از زندگی می گشایند.

در میان همه مشکلات مساله آموزش و پرورش ، بیش از همه ، مورد توجه است ، زیرا حل همه یا بسیاری از مشکلات به آموزش و پرورش بستگی دارد و ملتی که از آموزش و پرورش صحیح برخوردار باشد، به راحتی بر مشکلات فایق می آید.

در تمام جهان ، دانشگاه ها همواره در درجه اول اهمیت بوده اند و به وسیله اقدامات دولت ها و مردم نیکوکار ، روز به روز بر توسعه آنها افزوده می شود و سرمایه های هنگفتی در آنها گرد می آید.

اصولا پیشرفت آموزش و پرورش ، نشان پیشرفت هر قومی است ، از این رو مردم جهان به طور دسته جمعی علیه جهل و بی سوادی به مبارزه برخاسته اند و با کوشش و تلاش ، همواره در صدد پیدا کردن راه های بهتر و صحیح تر برای تعلیم و تربیت کودکان هستند.

آسایش و راحتی ملتها مدیون ترقی علمی است.

در ایالات متحده امریکا 1800 دانشگاه و کالج وجود دارد، دوازده عدد آنها بیش از صد میلیون دلار ثروت دارد.

دانشگاه هاروارد، ثروتمندترین دانشگاه ایالات متحده است و به تنهایی نزدیک 469 میلیون دلار ثروت دارد.

ثروت دانشگاه تگزاس نیز تخمیناً به 434 میلیون دلار می‌رسد.

حداقل ثروت 101 دانشگاه دوازده میلیون دلار است.

بسیاری از مردم نیکوکار جهان، ثروت‌های کلان خود را در راه پیشرفت علم و دانش وقف کرده‌اند.

آلفرد نوبل دانشمند علم شیمی و مهندسی که در سال 1896 میلادی زندگی را بدرود گفت، ثروت خود را وقف کرد تا به کسانی که در زمینه فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی یا طب، صاحب کشف یا اختراعی مهم باشند، یا بهترین آثار ادبی را به وجود آورند، یا بزرگ‌ترین خدمت را به صلح جهانی بکنند، جایزه داده شود.

مبلغ این جایزه‌ها در 8000 دلار تثبیت شده است.

از سال 1901 به بعد بیش از 280 نفر از بزرگ‌ترین دانشمندان و نویسندگان و خدمتگزاران به صلح، جایزه نوبل را دریافت داشته‌اند.

همان‌گونه که جوانان مملکت ما امروزه با اختراعات بزرگ خود در المپیادهای علمی، اعجاب جهانیان را برانگیخته‌اند.

اوقاف گیپ یادگار مادر پیری است که فرزند جوان خود گیپ را که علاقه سرشاری به ادبیات فارسی داشت از دست داد.

وی برای آرامش خاطر خسته و ملول خود، ثروت خویش را وقف کرد، تا آثار ادبی فارسی طبع شود.

اکنون کتاب‌های چاپ اوقاف گیپ از بهترین چاپ‌های کتب فارسی محسوب می‌شود.

این نمونه‌ها برای مردم متمکن و ثروتمند، سرمشق بزرگی به شمار می‌رود.

امیدواریم در مملکت ما هم مشکل آموزش و پرورش به کلی حل شود و در این راه، سرمایه‌های مادی و معنوی به کار افتد، تا در سایه آن بتوانیم بر مشکلات فایز آیم.

10- اجتماع و کودکان نورسته

نگاهی به گذشته

دنیای امروز از چند جهت، با دنیای گذشته فرق دارد.

روزگاری بود که بشر، به خواندن و نوشتن و علم و دانش، اهمیت نمی‌داد و آن را برای زندگی لازم

نمی‌شمرد و احیاناً توجه به آن را امری تفننی و زاید و گاهی لغو و ننگین می‌شمرد.

در کشور یونان، که مدت‌ها مهد علم و فلسفه بود و نوابغ علم و فلسفه چون سقراط، افلاطون،

ارسطو و برا در خویش پروراندید و از دماغ آنها، افکار فلسفی به دیگر نقاط جهان تراوش نمود،

آموزگاری را عیب می‌پنداشتند و زشت‌ترین ناسزا این بود که بگویند: فلانی آموزگار شده است

! [128] اعراب به کلی از علم و دانش بی بهره بودند، حتی در آغاز اسلام فقط هفده نفر نوشتن می دانستند و با آن همه تاکیدات فراوان پیامبر عالی قدر اسلام به تعلیم و تربیت و این که سفارش کرد مسلمانان باید از گهواره تا گور دانش بجویند و قرآن کریم اعلام کرد: مردم دانا با مردم نادان برابر نیستند [129] و تنها دانشمندان از خدا می ترسند [130] [با وجود این به گفته جاحظ در کتاب البیان و التبیین یکی از اعراب می گفت: مناسب شوون يك نفر قریشی نیست که جز تاریخ قدیم اعراب، چیز دیگری بداند، مخصوصا حالا که هر کس باید تیر و کمان بردارد و به دشمن حمله کند. و ذوالرمله یکی از شاعران عرب (متوفی 110 ق) ترس داشت که هنر کتابت خود را آشکار سازد، زیرا به گفته او نوشتن نزد اعراب ننگ بود! با این همه، در دورانی که اروپای قرون وسطی در گرداب جهل و نابخردی دست و پا می زد و کلیسا با کمال استبداد و خودسری، مردم اروپا را به حال جمود و رکود نگاه داشته بود و برای جلوگیری از نهضت‌های فکری و خدمات دانشمندی چون: کپرنیک، برنو که با کمال شقاوت در آتش سوزانده شدکپلر و گالیله به هر وسیله نا مشروع و غیر انسانی متوسل می گردیدند، مسلمانان در پرتو تعالیم عالیه اسلام علی رغم بسیاری از تعصبات ناروا که به شمه ای از آن اشاره شد در راه تعلیم و تربیت، به کوشش و فعالیت پرداختند و با اقتباس تحقیقاتی که در گذشته، مردم یونان، هند، ایران و مصر کرده بودند، خود به اختراعات و اکتشافات جدیدی نایل گردیدند و فصلی جدید بر دانش انسانی افزودند و بنیان تمدن کنونی را که به دست اروپائیان به اوج کمال رسیدنهادند.

اهمیت آموزش و پرورش در دنیای امروز

روابطی که اروپائیان طی جنگ های صلیبی با دنیای متمدن اسلامی آن روز پیدا کردند، وسیله بیداری آنان گردید و به آنها نشان داد که یگانه وسیله ترقی و تعالی، توجه به علم و دانش و به وجود آوردن آموزش و پرورش همگانی است و به جرات می توان مدعی شد که علت اصلی یا یکی از علل اصلی رنسانس، مسلمانان هستند.

لوتر، برای اولین بار پیشنهاد کرد که دولت ها موظفند آموزش و پرورش ملت های خود را به عهده گرفته و با اجبار، کودکان را تحت تعلیم و تربیت درآورند و راه را برای ترقی و تعالی به روی ملت های خود بگشایند [131].]

کار به جایی رسید که اصولا آموزش و پرورش، خود علمی مستقل شد.

و شعبی از قبیل فلسفه آموزش و پرورش و اصول آموزش و پرورش پیدا کرد و دانشمندی چون: هربارت، روسو، فربل، پستالزی، جان دیوئی وب در این رشته ها قدم به عرصه وجود گذاشتند و برای کودک ن سان که باید و شاید ارزش و احترام قائل شدند، در صورتی که دیگران او را موجودی به اصطلاح فعل پذیر و ناتوان، می پنداشتند و به خودی خود برای او ارزشی قائل نبودند و

دوران کودکی او را مقدمه و پیش در آمد بلوغ پنداشته، تصور می کردند که فقط فرد بالغ، پخته و کامل است، در صورتی که از نظر آموزش و پرورش، هیچ کس در هیچ مرحله ای کامل و تام و تمام نیست، از این رو امرسن [132] می گوید: به کودک احترام گذارید، در زندگی او زیاد مداخله نکنید و خلوت او را بر هم نزنید.

می دانم که برخی از مردم، به این سخن اعتراض می کنند و می گویند: شما می خواهید به نام احترام کودک، زمام نظم عمومی و خصوصی را از دست رها کنید و کودک نورسته را به امیال و هوس های دیوانه وار خود واگذارید! به اینان باید پاسخ گفت که به کودک احترام بگذارید و در این کار کوتاهی نکنید، ولی به خود نیز احترام گذارید در تربیت کودک، دو نکته مهم است: مقتضیات طبع کودک را مراعات کنید و موافق جهتی که دارد، به بارش آورید و به سلاح دانش مسلحش کنید [133].

و باز هم با تاکید تمام می گوید: راه تربیت صحیح، همین است و راهی بس دشوار است. معلمی که این راه را می پیماید، بر خلاف معلمی که به درس گفتن اکتفا می کند، باید همه وقت و نیرو و فکر و شخصیت خود را به کار گیرد [134].

با کوشش این دانشوران آموزش و پرورش موقعیت خاصی پیدا کرد و در مورد سراسر دوره زندگی یک انسان آرمانی، نظراتی ارزنده ابراز شد.

جان فیسک [135] در کتاب گردشهای پیرو عقیده تکامل تدریجی [136] معتقد است که: هر چه بر تکامل جوامع بشری افزوده می شود، لزوماً عمر کودکی و دوره رشد اطفال نیز طولانی تر می شود، زیرا تکامل جامعه ایجاب می کند که حقایق بسیار فراوانی در کودکی به نوباوگان آموخته شود، همچنان که افزایش دانستنیهای کودکان هم به نوبه خود، سبب تکامل جامعه می گردد [137].

مسئولیت بزرگ

هنوز دنیا نتوانسته است با همه زحمات و مشقتها و مخارج سنگینی که در راه آموزش و پرورش مبنول داشته است، به ساختن انسان ایدال و آرمانی توفیق یابد، ولی در این راه مسافت زیادی را پیموده است و شاید، بلکه قطعاً، بیش از آنچه پیموده است، از هدف دور و هنوز اندر خم یک کوچه است. این جاست که جامعه ما یک مسئولیت بزرگ در برابر نسل جوان پیدا می کند و موظف است که دین خود را ادا نموده، این بار سنگین را به منزل برساند.

طبقه معلم، جزیی از اجتماع و کارش آموزش و پرورش عمدی است و وظیفه دارد کار خود را چنان که در فصل پیش شرح دادیم انجام دهد، ولی از آن جا که تنها آموزش و پرورش عمدی در سرنوشت کودکان دخیل نیست و آموزش و پرورش غیر عمدی نیز در سرنوشت آنان دخالت تام دارد، سایر طبقات اجتماع نیز به نوبه خود وظایفی دارند که برای تکمیل کار معلم، ناگزیرند به وظایف خویش عمل کنند.

اگر معلم تعلیمات دینی در کلاس درس ، عقاید و اعمال دینی را به کودکان یاد دهد و کودکان از پدران ، مادران ، سایر بستگان و طبقات اجتماع ، عقاید و اعمال ضد دینی مشاهده کنند، به طور قطع کار معلم خنثی خواهد شد .

اگر معلم اخلاق ، در کلاس درس ، از زشتی و ناروایی دروغ ، بخل ، حسد، تهمت ، خیانت و بسخن گوید و دانش آموز در خانه و اجتماع ، خلاف آنچه شنیده است ، بنگرد، واکنش روحی او چه خواهد بود؟! شما پدران و مادرانی که از کودکان خویش انتظار راستی و درستی و انسانیت دارید، شما مردمی که از نسل جوان انتظار ترقی و تعالی دارید، و سرانجام شمایی که از توسعه روز افزون مفاسد در میان نونهالان اجتماع رنج می برید، بیایید علاج واقعه را پیش از وقوع کرده ، با دستگاه های تربیتی مثبت و سالم ، همکاری کنید و نسل جوان را در مسیر صلاح و خوشبختی ، به حرکت آورید و نگذارید این نونهالان ، دستخوش سموم مفاسد اخلاقی شوند.

شما همان پیشوایانی هستید که به فرمایش علی (ع) باید : نخست به آموزش و پرورش خویش و آن گاه به آموزش و پرورش دیگران بپردازید و پیش از آن که با زبان به آموزش و پرورش دیگران بپردازید، با رفتار خود آنها را تحت تعلیم و تربیت خود در آورید و توجه داشته باشید کسی که به تعلیم و تربیت خود پردازد، از کسی که به تعلیم و تربیت دیگران مشغول است ، بیشتر سزاوار تجلیل و احترام است

[138].]

- 11 آوارگان اجتماع

طفلك ، آرام آرام چشم و گوشش باز می شد و با محیط زندگی آشنایی پیدامی کرد. بابا و ماما را شناخته بود.

حس می کرد که دو موجود مهربان با تمام قوا در راه تامین آسایش او شب و روز در تلاش هستند. او بهانه می گرفت ، از بهانه گیری ضرری نمی کرد، همیشه نازش را می خریدند، نوازشش می کردند، با يك كسالت مختصر ، او را نزد پزشك می بردند و به وسیله دارو و مراقبت های غذایی خاصی درمانش می کردند.

همه برای او آینده درخشانی پیش بینی می نمودند.

قراین هم نشان می داد که غیر از این نیست ، ولی يك حادثه غیر مترقبه به طور کلی صحنه را تغییر داد. حوادث تازه ای به روی پرده آمد.

طفلك بیچاره ، ماتش زده بود.

باوه ! زندگی اگر این است ، یعنی هیچ ب! زیرا احساس می کنم که اگر به دنیا نمی آمدم و این تلخیها را نمی چشیدم ، خیلی بهتر بود.

راستی من که از این زندگی جز تلخی ، ناکامی ، دلهره و اضطراب ، چیزی ندیدم.
نه شبی آرام خفتم و نه روزی برق امیدواری ، خانه دل افسرده و نازکم را روشن ساخت.
نه از کسی صفا دیدم ، نه از دستی نوازش ! نه از زبانی حرف ملایم شنیدم و نه از دهانی نغمه انس و
مهربانی ! گویی روزگار با تمام قدرت ها و نیروهای خود ، سر دشمنی با من که موجودی بینوا ، بی پناه ،
بی خانمان و بی سرپرستم دارد ! یاد گذشته ها به خیر ! چه آرزوها که در دل دارم : آرزوی يك غذای
سیر ، يك بستر گرم ، يك پناهگاه مهربان ، مثل بچه های مردم سرو سامانی داشته باشم ، روزها به
مدرسه بروم ، تعطیلات با پدر و مادرم به گردش و تفریح و دید و بازدید بروم ، ایام عید لباس نو بپوشم ،
ولی افسوس ! این اجتماع خیره سر و لاابالی ، این ثروتمندان عیاش و تن پرور ، چرا به فکر من و امثال
من نیستند؟! چه می شد اگر يك صدم هزینه سنگین و گزاف زندگی خود را کنار می گذاشتند و صدها
امثال مرا که به عللی دچار سرنوشتی چون سرنوشت من شده اند زیر پر و بال می گرفتند؟! يك صدم
مخارج کنار دریا ، شب نشینی ها ، مسافرت به کشورهای خارج وب به انسانهایی دل افسرده و بینوا چون
من اختصاص داده ، به این ناهماهنگی و فاصله عظیم طبقاتی خاتمه می دادند! خواننده عزیز! ممکن است
تصور فرمایید که مجسم ساختن این گونه ماجراهای تلخ چه ارتباطی به بحث ما دارد ، ولی نباید فراموش
شود که در جامعه ما کسانی هستند که به عللی کانون گرم خانوادگی آنها از هم متلاشی شده است : زنی
از شوهرش خوشش نیامده است ، شوهری به زن دیگری دل بستگی پیدا کرده ، سرانجام عفریت شوم
طلاق آنها را که صاحب يك یا چند فرزند هستند از یکدیگر جدا کرده است ، مردی بر اثر اعتیاد به
مشروبات ، هروئین ، تریاک وب شان را از زیر بار مسئولیت سنگین خانواده تهی کرده است و
نیازمندیهای آنها را تامین نمی کند و زن و فرزندان خود را با کمال بی اعتنائی رها کرده است ، يك
دزدی یا چاقو کشی وب ، سرپرست خانواده ای را به زندان کشانیده است ، کودکانی در سنین طفولیت
، پدر یا مادر یا هر دو را از دست داده اند.
آیا فکر می کنید کودکان چنین افرادی خود به خود آن طوری که منظور و خواست اجتماع است ، بار می
آیند و در آینده لااقل در جهت ضرر جامعه قدم بر نمی دارند؟ خیلی مشکل است ! اگر چنین بود قطعا این
بدبختی ها به حداقل رسیده بود و برای هیچ کس جای نگرانی نبود.
به نظر ما چنین جامعه ای خود بیمار است.
در روابط چنین اجتماعی ، ناهماهنگی و تلاشی وجود دارد ، در این صورت چگونه می توان
منتظر بود که محصول این اجتماع ، سالم و سودمند باشد.
نوشته اند که از گزنفون فیثاغورثی ، پرسیدند که او طفل خود را چگونه تربیت خواهد کرد؟ پاسخ داد
: او خوب تربیت خواهد شد ، اگر شهری که او در آن زندگی می کند ، خوب اداره شود.
جامعه شناسان در این گونه مسائل ، دقت های بسیار کرده اند.

الیوت و مریل به سه نوع اختلال و بی‌نظمی معتقدند و برای هر یک علایمی ذکر نموده‌اند: اختلال انفرادی، اختلال خانوادگی و اختلال گروهی.

علامت اختلال انفرادی را تبه‌کاری‌های دوران جوانی، انواع جنایت، جنون، فحشا، میگساری و خودکشی ذکر می‌کنند، علامت اختلال و بی‌نظمی خانوادگی را طلاق، فرار از خانه، به وجود آوردن فرزندان غیر شرعی و بیماری‌های آمیزشی می‌دانند، علامت بی‌نظمی گروهی را فقر، فقدان وسایل تعلیم و تربیت، بیکاری، فساد سیاسی، ارتشا و جنایت مثال می‌آورند [139].

* * * یک زندانی سی و یک ساله که دوازده سال است در زندان به سر می‌برد. به معلم خویش چنین می‌نویسد: آقای معلم! اشک در چشمانم حلقه زده است و نمی‌توانم چیزی بنویسم، زیرا یاد روزهایی می‌افتم که به تازگی مادرم مرده بود و پدرم زن گرفته بود و باسؤ نیت زن پدرم و بابی عاطفگی و بی‌رحمی پدرم مواجه شدم.

پدرم مرا از خانه بیرون کرد تا بتواند با زن خویش خوش باشد! پدرم مرا از خانه‌ای بیرون کرد که نه تنها متعلق به مادرم بود، بلکه تمام وسایل زندگی آن مال مادر بیچاره من بود ب‌سرماي سختی بود. برف از آسمان می‌بارید.

مثل این که هزارها کلاف نخ را از آسمان به روی زمین باز می‌کردند و من در کوچه‌های تهران راه می‌رفتم در حالی که گرسنه بودم و لباس درستی برتن نداشتم ب‌اما نه احساس سرما می‌کردم، نه از گرسنگی چیزی می‌فهمیدم ب‌تنها درد بی‌کسی و درد بیماری و درد بدبختی و بی‌پناهی سراپای مرا گرفته بود.

من که سال‌ها گرفتار این آوارگی و دربه‌دري بودم، چرا خانه امیدم زندان نباشد؟! چطور ممکن بود دزدی نکنم؟!!

- 12 کودکان سرراهی

صحنه‌های رقت‌بار

آمد و رفت مردم در خیابان‌ها قطع شده بود.

صدای بوق گوش‌خراش ماشین‌ها و سر و صداهای مختلف دیگر، به گوش نمی‌خورد.

آن تکاپو و کوشش و تلاش خستگی ناپذیر جای خود را به سکون و آرامش داده بود. مغازه ها همه تعطیل شده بود و از مشتری های پرچانه خبری نبود. دست فروش ها، دوره گردها و بکار خود را تعطیل کرده و در خانه های خود آرمیده بودند. آری، تهران پر جوش و خروش با گذشتن پاسی از شب، آرام شده و سکوتی مطلق همه جا را فرا گرفته بود! پاسبان گشت، طبق معمول امتداد خیابانی را طی می کرد تا اگر دزدان و طراران بخواهند از محیط خلوت، سوء استفاده کرده، به مغازه یا خانه ای دستبرد بزنند، به حساب آنها رسیدگی نماید. نور چراغ های مهتابی از لابه لای شاخ و برگ درخت ها بر پیاده رو می تابید و منظره ای شاعرانه به وجود آورده بود و پاسبان همچنان راه خود را می پیمود. راه می رفت و به زندگی خود می اندیشید! در این میان، توجهش به سوی چند سگ که در پیاده رو مشغول خوردن چیزی بودند و گاه گاهی به جان یکدیگر می افتادند، جلب شد. می خواست بی اعتنایی کند و به راه خود ادامه دهد و مزاحمتی برای آن چند حیوان گرسنه، فراهم نسازد، ولی با شنیدن صدای گریه و ناله مظلومانه يك طفل، با عجله به سوی او رفت و آنها متفرق شدند. صحنه، صحنه ای بس رقت باری بود. کودکی شیرخوار که شاید چند روز بیشتر از عمر خود را پشت سر نگذاشته بود در خون خود غرق بود و یکی از دست های نازک و لطیفش از بیخ قطع شده و طعمه سگ ها شده بود! شاید شبی نباشد در تهران بزرگ، مامورین به يك یا چند طفل سرراهی برخورد نکنند! با کمال تاسف، گاهی بر اثر دیر رسیدن آنان، سگ ها کار خود را کرده اند و اطفال معصوم را با دندان های خود پاره پاره نموده، طعمه خویش ساخته اند، یا این که هنگامی رسیده اند که یکی از دست ها یا پاهای طفل معصوم از دست رفته است [140].

بررسی انگیزه ها

اکنون برای ما این سوال پیش می آید که چرا پدران و مادرانی به خود اجازه می دهند که با استفاده از خلوت شب، جگرگوشه های خود را به دست سر نوشت سپرده و عواطف پاک پدری و مادری خود را آلوده هوس های نابخردانه و افکار پوچ شیطانی نمایند؟! بدبختانه در جامعه ما يك نوع افسارگسیختگی و بی بندوباری در میان نسل جوان، در شرف تکوین است که از هم اکنون نتایج شوم آن به چشم می خورد.

اگر از حالا برای آن فکری نشود، معلوم نیست جامعه ما چه صدمه ها و لطمه های غیرقابل جبرانی خواهد خورد.

یکی از این نتایج شوم این است که عده ای از این اطفال معصوم، مولود شب های گناه، بلهوسی و

شهوترانی های زنان و مردانی هستند که از تشکیل خانواده و ازدواج مشروع ، سرباز زده ، همواره به فکر خوشی و عیش و نوش و کامرانی هستند و تمام مقررات مربوط به محدودیت زن و مرد را که صدرصد موجب سعادت اجتماع و به خصوص نونهالان است زیر پا گذاشته اند. اینها با سرنوشت انسان هایی بی گناه و مظلوم ، بازی می کنند و با جنایتکارانه ترین رفتار ، سبب می شوند که اطفالی معصوم ، طعمه سگ ها شده یا عضوی را از دست بدهند، آن گاه تحویل پرورشگاه داده شوند.

نتیجه شب های گناه ، تنها همین جنایت نیست ، گاهی هم برای از بین بردن جنین ، اقدام به عمل وحشیانه کورتاژ می کنند که خود دارای مضرات شدید روحی و جسمی است و فعلا به بحث ما مربوط نمی شود.

عده ای دیگر ، متعلق به پدران و مادرائی هستند که بر اثر فقر و کثرت عایله و نداشتن وسیله پرورش فرزندان خود ، ناگزیر می شوند به چنین عملی اقدام کنند ، به خصوص که اگر این کار را نکنند ، خیلی مشکل است که پرورشگاهی حاضر باشد بدون دردرس و معطلی طفل را بپذیرد و بزرگ کند.

شیرخوارگاه و پرورشگاه

اگر طفل بیچاره از دست سگ ها جان سالم به در ببرد ، تحویل محیطی داده می شود که صدها طفل بی سرپرست به دست يك عده پرستار و پرورشکار حرفه ای سپرده شده اند ، تازه این محیط نمی تواند ن طوری که باید و شاید جای خانه و مادر را بگیرد.

بهترین محیط برای پرورش طفل ، خانه و آغوش مادران است ، البته نه هر مادری بلکه مادران بردبار و پرحوصله ، مادرائی که به خاطر تربیت صحیح کودکان خود ، هر نوع فداکاری و از خودگذشتگی می کنند.

به گفته روان شناسان پدر و مادری که پر از عقده هستند و دایما خصمنانك و در امور جزئی برآشفته می شوند و یا پرورشکاری که شغل را تنها به خاطر امرار معاش اختیار کرده و ذوق و شوقی برای تربیت ندارد و به کودکان با نظر عناد می نگرد و بی حوصله و عصبی و فاقد اعتماد به نفس است ، نمی تواند هیجان ها و عواطف کودکان را در مسیر صحیح سوق دهد [141].]

بنابراین تنها سیر شدن شکم و پوشیده شدن بدن منظور نیست ، صدها اشکال دیگر در کار تربیت طفل موجود است که شاید گرسنگی و برهنگی کم اهمیت تر از همه آنها باشد.

همین اشکالات ، در مورد کودکانی که مادرشان در بیرون خانه کار می کنند و آنها را به دست نوکرها و کلفت ها می سپارند ، موجود است.

بن ژان قاضی دادگاه اطفال سن فرانسه می نویسد : با مطالعه روی سی پرونده مربوط به کودکان مجرم

، به این نتیجه رسیده ام که فقط یکی از این سی طفل ، پدر و مادر واقعا شریف و آگاه داشته است
[142].]

یکی از بنگاه های حمایت کودکان پاریس می گوید : 63 تا 65 در صد جرم کودکان ، ناشی از عدم
مراقبت اولیا و سرپرستی آنهاست [143].]

یکی از اساتید علوم تربیتی دانشگاه تهران می گوید 90 : در صد مجرمین ، در کودکی فساد اخلاق داشته
اند [144].]

واقعیه زیر ، این مطلب را بهتر روشن می کند : محمود در کودکستان ، شاگرد اول بود و با آن که خیلی
سالم و طبیعی و باهوش بود ، ولی در پنج سالگی میزان نمرات او تنزل کرد ، وزن او روزبه روز
کمتر شد و از قدکشیدن بازماند ، در امتحان هوش نمراتش پایین آمد و کم کم خیلی ناراحت و عصبانی
شد ، در نتیجه روان شناسی که با کودکستان همکاری می کرد ، با روش بازی درمانی او را مورد
آزمایش قرار داد ، بدین معنا که سه عروسک : یکی مرد ، یکی زن و یکی پسر بچه کوچک ، با مقداری
اسباب خانه در اختیار او گذاشت .

در مرحله اول عروسک زن را از خانه به اداره فرستاد ، بعد عروسک مرد را در آشپزخانه منزل
گذاشت بعد شروع به پرسیدن سوالاتی از خودش نمود که آیا عروسک پسر بچه ، هرگز رشد کند و به
اندازه يك مرد بزرگ می شود یا نه حتی با خودش فکر کرد که شاید عروسک پسر بچه وقتی بزرگ
شد زنی خواهد شد که مثل مامان کار خواهد کرد .

این امتحان با اسباب بازی ، نشان داد که او چرا عصبانی و ناراحت و بی اشتهاست و در چه محیطی
زندگی می کند : مادر او در خارج منزل کار می کرد ، به طوری که تمام وقت را در اداره به سر می برد و
هنگامی که به خانه می آمد بی نهایت خسته بود و فرصت توجه و نگاهداری او را نداشت .
ساعات کار پدرش چندان مرتب نبود و اغلب در منزل به سر می برد و کارهای منزل را انجام می داد و
همچنین مرتب به او می رسید ، او را در رختخواب می گذاشت و لالایی می گفت .

مشکل او این بود که می خواست طبق معمول به پدرش تاسی کند ، یعنی خودش را به جای پدرش
بگذارد ، در حالی که وضعیت خانوادگی طوری بود که او را به کلی بلا تکلیف کرده بود ، یعنی نمی
دانست باید مثل پدرش بشود و در خانه کار کند و یا مثل مادرش در اداره کار کند .
بعد از این که جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشتند ، آنها برای رفع این مشکل ، فورا اقدام نمودند .
مادرش با کم نمودن ساعات کار خودش در خارج از منزل توانست بیشتر اوقات در منزل بماند و به او
توجه کند .

افزایش علاقه و توجه پدر و مادر نسبت به او سبب تغییرات فاحشی در روحیه اش شد ، اشتهايش
افزایش یافت ، خوشحال تر شد ، در مدرسه هم رفتارش با دوستان بهبود یافت ، علاوه بر افزایش وزن

، قد او نیز به طور طبیعی بلندتر شد [145].]

انسانی ترین و عالی ترین روشها

آیین مقدس اسلام که همیشه در صدد تامین سعادت یکایک افراد اعم از خرد و بزرگ است ، برای همه این مشکلات ، راه حل های صحیحی در نظر گرفته است .
در درجه اول ، روابط زن و مرد را تا حد ضرورت و لازم ، آزاد گذاشته و بقیه را سخت کنترل کرده است ، آن گاه مسلمانان را موظف می سازد که مراقب تهیدستان و درماندگان باشند و آنها را سرپرستی نمایند .

پیامبر اسلام ، پیش از آن که از طرف خداوند به نبوت مبعوث شود ، احساس کرد که عمویش ابوطالب که مردی پر عایله بود وضع زندگی اش خوب نیست ، از این رو به اتفاق عموی دیگرش عباس ، نزد ابوطالب رفتند و سرپرستی دوتن از فرزندان او را بر عهده گرفتند : علی تحت سرپرستی پیامبر قرار گرفت و جعفر تحت سرپرستی عباس .

بدین ترتیب هزینه زندگی ابوطالب را سبک نمودند [146].]

این عمل سرمشق عالی انسانی است که هرکس می تواند از آن استفاده کند .

علی (ع) در مورد این دوره از زندگی خود ، فخر و مباهات می کند و می فرماید : شما قرابت و نزدیکی مرا به پیغمبر و مقام و منزلت خاصی که نزد او داشتم می دانید : آن گاه که طفلی خردسال بودم مرا در دامن خود می گرفت و به سینه می چسبانید و در بستر خود می خوابانید و صورت به صورت من می چسبانید و مرا وادار می کرد که بوی خوش او را استشمام کنم ب هر روزی برای من از خلق نیکوی خود پرچی می افراشت و مرا به پیروی آن امر می کرد [147].]

راستی اگر کاروان بشریت ، روزی به چنین مرحله ای از تکامل می رسید و انسان ها این چنین به یکدیگر مهر می ورزیدند ، نوازش می کردند و نوازش می دیدند ، چه نیکو می شد! اسلام همواره متوجه هموار ساختن راه رسیدن انسان به چنین مرحله ای است .

علی (ع) در فرمان تاریخی خود به مالك اشتر دستور می دهد مواظب یتیمان باشد و به وضع آنها رسیدگی نماید [148].]

در وصیت خویش به فرزندانش حسن و حسین (ع) می فرماید : الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولا یضیعوا بحضرتکم ، [149] از خدا بترسید نسبت به یتیمان ! نکند که آنها را گرسنه بگذارید و بر اثر بی سرپرستی ضایع و تباه گردند .

این دستور به تمام جهات و مشکلات زندگی اطفال بی پناه و آواره و یتیم توجه دارد .

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود : بهترین خانه های شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان قرار

گردد و بدترین خانه ها، خانه ای است که در آن یتیمی مورد بدرفتاری واقع شود [150].]
ما فکر می کنیم که اگر ایمان به مبانی اسلام در جامعه تقویت شود و افراد متمکن ، وظیفه خود را به خوبی ایفاکنند، مشکل آوارگان اجتماع و کودکان سرراهی به نحو صحیحی حل خواهدشد.
هم آمار جرایم به میزان چشمگیری تنزل می کند و هم سعادت خود آنها تامین خواهدشد.

- 13 دنیای کودک

موجود ناشناخته

آهسته آهسته قدم می زد.

در درون خود غرق شده بود.

فکر می کرد و سوال ردیف می نمود.

سوال های به ظاهر ناچیز، اما در واقع خیلی دقیق پرمغز! چرا فکر می کنیم؟! چرا این زحمت ها را به خود هموار سازیم.

ما حتی معنای فکر را نفهمیده ایم ، دستگاهی را که در نهاد ما اندیشه می سازد و گاهی میلیونها انسان را به خود جلب می کند و همه را بهره مندی نماید و دست رد به سینه هیچ کس نمی گذارد، نشناخته ایم ! جهانی کوچک در جهانی بزرگ ! لااقل از آن جهان بزرگ چیزهایی فهمیده ایم ، روزنه هایی پیش چشمان ما گشوده شده است ، توانسته ایم به نفع خود کارهایی انجام دهیم ، تغییراتی به وجود آوریم ، تسخیر کنیم و بهره برداری نماییم.

انصافا تاکنون از این رهگذر استفاده هایی سرشار برده ایم و هنوز هم این استفاده ها در حال فزونی است

چه امیدها و آرزوهایی که در این راه در دل داریم ! طبعاً هرگونه موفقیت و پیروزی ، نخست با امید و آرزو شروع می شود.

پیروزی ها، غنچه های با طراوت و شکوفه های امیدها و آرزوهایی هستند که قرن ها پیش همچون رویاهایی دل انگیز و شیرین ، اسباب سرگرمی و دلخوشی نیاکان ما بوده اند، لذا امید و آرزو نه تنها عیب نیست ، بلکه نقطه مقابل آن ، یاس و ناامیدی بزرگ ترین عیب است.

قرآن کریم دستور می دهد که هرگاه از تمام اسباب مادی مایوس شدید و روزنه های امید به روی شما

بسته شد، به خدا امیدوار باشید [151].]

ولی از این جهان کوچک ، یعنی از این وجود خودمان چه شناخته ایم ؟ چه استفاده هایی برده ایم ؟ چه تغییرات مفیدی در خود ایجاد کرده ایم ؟ نخواسته ایم بفهمیم یا نتوانسته ایم؟! راستی آیا حق با خواجه حافظ شیرازی است که می گوید. :

وجود ما معمایی ست حافظ — که تحقیقش فسون است و فسانه.

یا حق با دکتر آکسیس کارل است که در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید: جهل ما از خود زیاد است و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش هایی که محققان و مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح می کنند، بدون پاسخ مانده است، یا این که حق با حکیم یونانی، سقراط است که می گفت: خود را بشناس! همان طوری که روان شناسان، برای شناخت انسان همواره در کوشش و تلاش هستند و می گویند: اولین هدف روان شناسی علمی، برقرار ساختن اصول و کشف حقایقی است که سبب می شود رفتار و سلوک را بهتر بفهمیم.

علم به رفتار که در اثر مشاهده و تجربه حاصل می شود، به ما کمک می کند که خود و دیگران را بهتر بشناسیم و در نتیجه بهتر بتوانیم رفتار خود و دیگران را کنترل کنیم [152].

مغز ما و سلسله اعصاب ما چیزهایی هستند که کار تفکر، تخیل، حفظ، احساس و تحریک را بر حسب ظاهر بر عهده دارند.

آیا اینها خود به طور خودکار، این کار را می کنند یا این که نیروی دیگری بر اینها حکومت می کند؟ گروهی این، گروهی آن پسندند.

در خود عمل سلول های عصبی که دانشمندان فیزیولوژی و روان شناسی توانسته اند از طرز کار آنها پرده بردارند هنوز نقاط مبهمی وجود دارد، سلول عصبی که آن را نورون می نامند از یک طرف دارای رشته ای طولانی است که آن را آکسن [153] می نامند و از طرف دیگر دارای چند رشته کوتاه است که آنها را دندریت [154] می گویند.

وظیفه آکسن، گرفتن تحریکات و تاثیرات عضوهای حسی است که به صورت موجی از الکتریسته به نورون دیگر منتقل می شود.

نقطه ای که در آن جا دندریت یک نورون با آکسن نورون دیگر، بستگی پیدامی کند، سیناپس [155] می گویند.

نقطه ابهام این جاست که موج مزبور به وسیله یکی از رشته های دندریت عبور می کند و به آکسن می رسد و با رشته های دیگر دندریت سروکاری ندارد، ولی همیشه از یک رشته عبور نمی کند، شاید تفاوت هایی که در حواس ما هست، ناشی از همین عبور موج از یکی از رشته های دندریت باشد. ما گاهی از بوی عطر لذت می بریم و گاهی متنفر می شویم.

طعم یک غذا همیشه برای ما یکسان نیست.

شنیدن یک سخنرانی یا یک حکایت، همیشه برای ما مطبوع و دلچسب نیست.

علت چیست؟ آیا اینها نقش همان رشته های دندریت است یا چیز دیگر؟! [156] ناشناخته تر.

از این جهان کوچک، جهانی کوچک تر ولی ناشناخته تر و اسرار آمیزتر نیز وجود دارد.

آن جا که نه چشم کار می کند، نه گوش آهنگی می شنود و نه برای حدس و گمان راهی است.
آن جا که بر خلاف تصور ظاهر بینان و کوتاه نظران ، دنیایی است اسرارآمیز، پیچیده و بغرنج ، یعنی دنیای کودک.

ما دست کم ، با بزرگ ها تماس می گیریم ، صحبت می کنیم ، آثاری در چهره آنها و وضع ظاهری آنها می نگریم که از درون آنها، از دنیای اسرارآمیز آنها تا حدی پرده بر می دارد و می توانیم از این رهگذر با آنها روابطی داشته باشیم.

آنان آثاری از قبیل رنج و لذت که روان شناسان آنها را انفعالات می نامند و خشم ، حسد، کینه ، ترس ، غم ، شادی ، نفرت ، رقت ، عشق ، محبت ، شرم و حیا و بکه روان شناسان آنها را عواطف می نامند از خود نشان می دهند.

حتی اشخاصی به کمک هوش و فراست و تجارب شخصی ، مثل يك روان شناس با مردم رفتار می کنند، محبوب می شوند، سخنان و مقالاتشان در مردم اثر می گذارد، در دل های مردم جا می گیرند و بر دل هایشان حکومت می کنند و چه استفاده های تربیتی که اینها می توانند از موقعیت خود بنمایند! می توانند سرمشقی خوب باشند و جامعه را به سوی کمال و سعادت رهنمون گردند! ولی از کودک چه می فهمیم ؟ او هنوز نه تنهایی تجربه است و رابطه و تماسی با کسی ندارد، بلکه سلسله اعصاب او نیز چنان چه باید و شاید رشد نکرده و عمل دستگاه ها از یکدیگر مجزانشده اند.

آکسن ها مثل سیم های تلفن ، نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند و تشکیل يك کابل می دهند.

بدیهی است که سیم های تلفن که در درون يك کابل جاگرفته اند هرکدام حامل خبر مخصوصی هستند و برای این که با یکدیگر اتصال پیدا نکنند، با پوششی از سیم های دیگر جدا شده اند.

اکثر آکسن ها نیز پس از رشد کامل ، به وسیله پوششی از یکدیگر جدا می شوند.

بالین که پوشیده شدن آکسن ها از پیش از تولد شروع می شود، تا مدت ها بعد از تولد ادامه دارد.

در انسان بیش از نصف آکسن ها بعد از تولد دارای روپوش می شوند، ولی در حیوانات تقریباً این عمل تا هنگام تولد انجام یافته است ، از این رو برخی از حیوانات مثل جوجه مرغ و موش صحرائی و می توانند تمام اعمال جوجه و موش و ببالغ را انجام دهند، اما بچه انسان چطور؟ تیلنی و کازاماژر ثابت کرده اند که حتی اعصاب بچه گربه نیز تا دارای روپوش نشوند، نمی توانند برخی از اعمال را انجام دهند

[157]

انفعالات و عواطف

بنابراین ، دنیای کودک خیلی مرموز و پیچیده و بغرنج است.

به عقیده برخی از روان شناسان کودک فقط میان رنج و بی تفاوتی نوسان می کند.

هنگام گرسنگی، گرمی، سردی، و تری بستر، آزار می بیند و رنج بروی چیره می شود و هنگام تعادل حرارت، خشکی و راحتی بستر، سیری شکم و نداشتن درد، دیگر هیچ گونه احساسی به او دست نمی دهد و در حال بی تفاوتی و بی خبری، در دنیای پیرامون خود غرق می شود و وجود خود را احساس نمی کند [158].]

چنانکه گذشت، در انسان بالغ همه انفعالات و عواطف، مراتب رشد و تکامل خود را پیموده و در موقعیت های مختلف، عواطف و انفعالات گوناگونی از خود نشان می دهد و به طور کلی هر احساسی با يك حالت انفعالی یا عاطفی همراه است، حتی احساساتی که ما در برابر آنها ظاهری تفاوت هستیم، در نهایت با یکی از حالات عاطفی یا انفعالی همراه است و لو این که خیلی خفیف و ناچیز باشد.

در حالی که کودک چنین نیست و اگر عقیده مذکور صحیح باشد، در حال آسایش، او هیچ گونه احساسی حتی احساس وجود خود ندارد.

در کتاب روان شناسی رشد و پرورش کودک آمده است: هنگام تولد، کودک برای ابراز پاسخ های عاطفی آمادگی بالقوه دارد.

در آغاز، جز انفعالات مبهم چیزی از رفتار عاطفی کودک مفهوم نمی شود، ولی به تدریج واکنش های عاطفی وی شکل و الگوی مشخص به خود می گیرد، به طوری که می توان تشخیص داد که آیا کودک دچار ترس، خشم یا عاطفه دیگر است؟ به احتمال قوی نوزاد و کودک خردسال جز دو حالت نسبی خوشی و آشفتگی که با احتیاجات طبیعی جسم او ارتباط دارد چیزی احساس نمی کند. اکنون ما در صدد این هستیم که آمادگی بالقوه طفل را برای پاسخ های عاطفی - آن طوری که باید و شاید - به مرحله فعلیت رسانیم و راه صحیح و مستقیم آن را پیدا کنیم. به خواست خداوند متعال تحت عنوان پرورش عواطف این هدف را دنبال خواهیم کرد.

- 14 پرورش عواطف

انسان در صحنه زندگی

محیط زندگی اجتماعی انسان درست مانند يك جنگل است: در جنگل، گیاهان و درختانی گوناگون که هر کدام از نظر خاصیت رنگ، گل و میوه، باهم تفاوت هایی بسیار دارند، به چشم می خورد. دسته ای از درختان، سر به فلک کشیده و با شاخ و برگ انبوه خود، سطح زمین را با سایه خود پوشانده اند.

دسته ای دیگر، همواره در زیر سایه آنها زندگی می کنند و از دنیای وسیع و پهناور بیرون بی خبرند و سرانجام نوبت به گیاهانی می رسد که بیش از چند سانتی متر طول ندارند و در این محیط تنگ و

کم نور، به سختی اکسیژن و مواد مورد لزوم را از هوا می گیرند.
در دنیا نیز همه نوع آدم پیدا می شود: آدم هایی پای بند به اصول و موازین اخلاقی، وظیفه شناس و آشنا به آداب معاشرت و مهربان و با عاطفه و آدم هایی بی بند و بار، بی وجدان، وظیفه شناس، دسته ای امین و راستگو، مردم دوست و فعال و دسته ای شرور و سربار و طفیلی دیگران، گروهی خیال پرداز، شاعر، شعر دوست، نقاش، هنرمند و گروهی متفکر، محقق، اهل تفحص و سیر و سیاحت و سرانجام مردمی که جاه طلبی و حب ریاست، طوری آنها را کور و کر کرده است که انسانیت، وجدان و انصاف را برای آن زیر پا می گذارند و درست نقطه مقابل، کسانی هستند که به جاه و مقام بی علاقه هستند یا این که مشروع آن را می پسندند.

علاوه بر همه اینها، اختلافات ناشی از ساختمان بدنی آنها نیز در خور توجه و دقت است. شاید بلکه حتماً مقدار زیادی از این تفاوت ها لازم باشد تا جامعه که از همین افراد گوناگون ساخته شده است بتواند به سیر تکاملی خود ادامه دهد و از لحاظ کمبود مصالح که چیزی جز نیروی انسانی نیست دچار وقفه و رکود نشود.

ولی نباید فراموش کرد که تفاوت ها و اختلافات تا آن جا مفید است که عامل پیشرفت و تکامل اجتماع باشد، اما آن جا که سدی در راه پیشرفت و تکامل باشد، باید به آن پایان بخشید.
روی همین اصل، اوگوست کنت که به عنوان پدر جامعه شناسی جدید شهرت یافته است با ملاحظه انقلاب فرانسه و هرج و مرج هایی که به دنبال آن بر اثر اختلاف روش ها و سلیقه های جمعیت ها و احزاب مختلف پدید آمده بود، به فکر می افتد که باید دوره انقلاب را بست و برای بستن دوره انقلاب، باید توجه کرد که آنچه باعث تباین اعمال می گردد، تباین عواطف است و آنچه تباین عواطف را سبب می شود، تباین در عقاید است، پس اگر بخواهیم توافقی در اعمال برقرار کنیم باید هماهنگی عواطف را مستقر سازیم و این ممکن نخواهد بود مگر این که سازشی بین عقاید برقرار نماییم، راه نجات و رستگاری فرانسه و دنیا، غیر از این نیست.

این مطلب از لحاظ کلی و اساسی، مطلبی صحیح است.

ما به نتیجه ای که اوگوست کنت برای تاسیس فلسفه تحقیقی (پوزیتیویسم) [159] خود از آن می گیرد، کاری نداریم.

آنچه در این جا مورد نظر ماست، این است که به همان نسبت که تفاوت افراد مفید است، مضر و خطرناک نیز خواهد بود، بنابراین، باید کاری کرد که در میان افراد يك نوع هماهنگی عاطفی و حتی فکری برقرار شود تا پیشرفت جامعه متوقف نماند.

وراثت و محیط

نکته ای که از نظر ما به جهت درک همه جانبه موضوع مقاله ، توجه به آن لازم است ، پیداکردن رمز این تفاوت ها و دگرگونی هاست.

اگرچه يك مرتبه ديگر هم به اختصار درباره آن بحث کرده ایم و تحت عنوان :اگر همه مردم یکسان باشند، علل تفاوت ها را بیان نموده ایم.

در این جا نیز یادآور می شویم که شخصیت انسان بر روی دو پایه وراثت و محیط تربیت ، استوار است : هرگاه ملاحظه کنیم کودکانی که در يك محیط تربیت می شوند و پرورشکار آنها را یکسان تربیت می کند، با هم اختلاف پیدا می کنند، باید توجه کنیم که علت اختلاف آنها عامل وراثت است. بالعکس اگر عامل وراثت آنها یکی باشد، مع الوصف با هم مختلف باشند، طبعاً علت اختلاف ، محیط تربیتی آنهاست ، مثلاً دوقلوهایی که از هر لحاظ از حیث وراثت به یکدیگر شبیهند [160] ، اگر از تربیت مساوی بهره مند شوند، طبعاً با یکدیگر کمتر فرق پیدا می کنند و اگر از تربیت مختلف برخوردار شوند، با هم مختلف خواهند بود.

علت این که اطفال يك خانواده با هم اختلاف پیدا می کنند، اختلافی است که در عامل وراثت آنهاست. بحث وراثت و محیط یکی از مباحث دقیق و شیرین روان شناسی است.

امیدواریم در فرصت مناسب ، این بحث را دنبال کنیم.

دکتر آلکسیس کارل فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید : بین کودکان يك خانواده که همگی در دامن يك مادر و به يك نحو پرورش یافته اند- اختلافات فاحشی در شکل و قد و ساختمان بدنی و حالت عصبی و میزان فعالیت فکری و صفات معنوی وجود دارد، بدیهی است که این اختلافات ، ارثی است.

اصولاً عقیده روان شناسان این است که اگر چه تاثیر محیط در خصوصیات خلقی و شخصیت آدمی مورد قبول عموم است ، این طور به نظر می رسد که توارث نیز در تشکل خصوصیات خلقی و شخصیت انسان ، تاثیر به سزایی دارد.

مقصود این نیست که خصوصیاتی نظیر خشونت و رافت و امانت ، مستقیماً به وراثت بستگی دارد، بلکه منظور آن است که ساختمان عصبی موروثی ، ما را برای بعضی از اعمال و حالات ، مستعدتر از رفتار و احوال دیگر می سازد.

در مطالعه مربوط به دوقلوهای همانند، معلوم شده است که این دوقلوه‌ها از لحاظ احساسات و خصوصیات خلقی و ترس و اضطراب و اعتماد به نفس و همچنین ثبات عاطفی ، به مراتب بیشتر از دوقلوهای همزاد به یکدیگر شباهت دارند.

شواهد بسیاری در دست است که نشان می دهد، استعداد ابتلا به بعضی از امراض روحی ، ارثی است ، مثلاً می توان گفت که استعداد ابتلا به یکی از امراض روحی که به تقسیم خاطر موسوم است و

تقریباً يك درصد اهالی آمریکا گرفتار آن هستند تا اندازه ای ارثی است. احتمال این که بچه های پدر و مادری که مبتلا به این بیماری هستند، به این مرض مبتلا شوند، دو تا سه درصد است. اگر یکی از دوقلوهای همانند اسکیزوفرنیک شود، یعنی به بیماری تقسیم خاطر مبتلا گردد، احتمال این که دو قلوئی همانند او نیز اسکیزوفرنیک شود، شش برابر آن است که برادر و یا خواهر معمولی او مبتلا به این مرض شوند، البته محیط، عامل موثری برای شیوع مرض است و با يك فشارممتد، استقامت روحی فرد را در هم می شکند. این استقامت روحی در افراد فرق می کند و برای اشخاصی که استعداد به ابتلای مرض را دارند، معمولاً این استقامت کمتر است [161]. اکنون که چگونگی حالات انسان را در صحنه زندگی و تاثیر عامل وراثت و محیط را در شخصیت او دانستیم ، باید نقش يك پرورشکار خوب را مورد بررسی قرار دهیم. این بحث را در فصل آینده مطالعه فرمایید.

15- حرکات و رفتار عاطفه ای

عاطفه چیست ؟

پرده های ابهام و تاریکی ، یکی پس از دیگری بالا می روند. چهره دلربای حقیقت ، با همه نازها و کرشمه های خود، گاه و بی گاه در برابر چشمان کنجکاو و متجسس آدمی ، نمودار می شود. راستی اگر به دنبال کاوش ها، جستجوها و تحقیقات عمیق و طولانی ، چهره حقیقت نمودار نمی گشت ، برای کاوشگران و جویندگان اسرار حقایق ،چقدر گران تمام می شد و چگونه عفريت یاس و نومیدی ، سایه شوم خود را بر دل های پرتاب و توان آنان می افکند و از کوشش و تلاش بازشان می داشت. انسان در راه جستجوی اسرار و کشف رازها و گشودن گره ها، در همه سو گام زده است و تا آن جا که امکانات به او اجازه داده ، پیشروی نموده است ،اگرچه هنوز با همه عشق ها و شیفتگی ها، هفت شهر حقیقت را نگشته و حتی از خم يك کوچه آن هم نگذشته است ! گروهی از علما و دانشمندان ،کار شناخت اسرار و دقایق عالم بیرون را به دیگران واگذاشتند و خود به مطالعه عمیق در درون انسان پرداختند، شاید از این جرم صغیر که همچون مستی از خروار است و جهان بزرگ ، در آن نهفته است !طرفی ببندند و حقایقی از وجود آدمی کشف کنند. متاسفانه با همه پیشرفت هایی که در این راه شده ، هنوز دانش یقینی در بسیاری از مسائل به دست نیامده است و اطلاعات و معلومات روانی ،نتوانسته اند يك سلسله قوانین کلی و عمومی که در تمام شرایط

زمانی و مکانی صادق باشند، در دسترس انسان قرار دهند، با این همه نباید نومیدشد، به خصوص که با پیدایش برخی از قوانین در روان شناسی، نظیر قانون وبرفخنر [162] چیزی نمانده است که این کودک نوزاد هم مراحل رشد و تکامل خود را بیپیماید و روزی بتواند کاملاً در صف علوم قرار گیرد. بنابراین، نباید انتظار داشت که کار روان شناسان در شناخت دقیق عواطف و تشخیص کامل آنها از یکدیگر، به طور کامل اطمینان بخش باشد.

روان شناسان اعتراف دارند که عواطف در وجود انسان، مقامی والا و شامخ دارند. شعرا و نویسندگان درباره عواطف و نقش حساس آنها، کتاب‌ها نوشته، حکایتها پرداخته و دیوان‌ها سروده اند. پیشوایان عالی قدر مذهبی به عواطف، توجهی سرشار داشته و عظمت مقام آن را در وجود انسان ستوده اند.

شاید برای ما لازم نباشد که به تعریف عواطف پردازیم و مفهوم آن را برای خوانندگان محترم شرح دهیم، خود روان شناسان هم کمتر به فکر آن افتاده اند، اگر کسی هم احیاناً در صدد تعریف آن برآمده است، از کار خود راضی نیست.

دکتر جلالی می گوید: عاطفه واژه ای است که برای ذرذرتت ب ذکر کرده اند، هیجان نیز واژه دیگری است که برای همین معنا به کار رفته است.

ریشه لغت، لاتینی و از ژسس رذب است و معنای آن برهم خوردگی است.

نگارنده آن را يك حالت برهم خوردگی که موجب حرکت و فعالیت می شود، تعریف کرده است، اما این تعریف هم زیاد دلچسب نیست [163].

برخی هم می گویند: خشم و غم و شادی، مبین یا معرف حالات و تجربیاتی است که در خود و دیگران ملاحظه می کنیم و از این لحاظ، احتیاجی به تعریف این حالات نداریم [164].

آنچه برای ما ضرورت دارد و از نظر هدف این سلسله مقالات در خور توجه و تأمل است، درک و معرفت عمیق عواطف است، اگر چه چنین معرفتی زیاد هم آسان نیست، زیرا روان شناسی هنوز به چنین مقامی نایل نشده است، با این همه تا آن جا که امکانات علمی اجازه می دهد، در این راه کوشش خواهیم کرد.

عواطف مطبوع و نامطبوع

از آن لحظه ای که انسان چشم بر این جهان پهناور می گشاید تا آن لحظه ای که برای همیشه دیده از جهان می بندد و به سرای جاودانی می شتابد، از نخستین روزهای زندگی تا آخرین دقایق آن، با دو حالت خوشی و ناخوشی، مطبوع و نامطبوع، لذت بخش و کسل کننده، دست به گریبان است.

به دنبال هر خنده ای گریه و از پس هر غمی شادی و نشاط فرا می رسد و هیچ يك از اینها ثابت و یکنواخت نیستند.

كودك شیرخوار، هنگام سیری و بی دردی لبخند می زند.

پاهای او را می گشاید و وضع چهره و قیافه او از يك آرامش درونی حکایت می کند، در حالی که در موقع گرسنگی، ترس و درد، پاهای او را حرکت می دهد یابه بستر می زند، گریه می کند و قیافه او نشان می دهد که آرامش درونی او را از دست داده و دستخوش عاطفه ای نامطبوع گشته است، البته تشخیص این عواطف در آغاز مشکل است، یعنی نمی توان فهمید که كودك عصبانی و گریان، آیا گرسنه است، می ترسد، دردی کشد یا نه، ولی به تدریج هر بیننده ای می تواند پاره ای از عواطف او را با علایمی که در چهره اشخاص نمایان می شود، از یکدیگر جدا سازد.

شاید هم آفریدگار بشر، این طور صلاح دیده است که بهترین و کامل ترین مخلوق خود را این طور بیافریند و غم و شادی او را در خمیر مایه و سرشت او در هم آمیزد.

دو كودك در اولین برخورد به گرمی دست دوستی و محبت یکدیگر را می فشارند و با اسباب بازی ها با کمال لذت، بازی می کنند، ناگهان دیده شده است که صلح و آشتی و دوستی و صمیمیت آنها جای خود را به قهر و نزاع و اختلاف و کشمکش می دهد.

آن حالت خوشی و آرامشی که ساعت ها آنها را سرگرم و دلخوش می ساخت، آن جذبه و کششی که همچون دو قطب مخالف دو قطعه مغناطیس آنها را به یکدیگر جذب می کرد و آنها را به هم می آمیخت، و سرانجام محبت و دوستی و صمیمیتی که آنها را به بازی و همکاری و معاشرت کشانیده بود، ناگهان مسیر خود را تغییر می دهد، صحنه به کلی دگرگون و آتش خشم و انتقام و جنگ و دعوا شعله ور می شود.

اغلب پدران و مادران ندانسته و نسنجیده، خود، این آتش را دامن می زنند.

موضوع را گاهی به قدری جدی تلقی می کنند که خود نیز به پشتیبانی از كودكان، به جان یکدیگر می افتند! با کمال تاسف باید گفت، چنین پدران و مادرانی در سنین پیری و پس از سالیان دراز که از عمرشان سپری شده است، كودکی بیش نیستند، بلکه از كودك هم كودك ترند! ولی پدران و مادران عاقل و روشنفکر، آنها که تجارب زندگی، آنها را برای مواجهه با هر نوع حادثه و رویدادی، مهیا ساخته است، با حوصله و صبر، این گونه پیش آمدها را تحمل و از دخالت در صحنه خودداری می کنند و جنگ اعصاب به راه نمی اندازند.

بدیهی است که طولی نخواهد کشید که آرامش و صفا و صمیمیت به خودی خود به سراغ كودكان می آید و بار دیگر بازی و رفاقت، آغاز می شود.

به عقیده برخی از روان شناسان، حتی بهتر است زندگی زناشویی هم یکنواخت نباشد و اگر گاه و بی گاه

، مختصر اختلافی در زندگی زن و شوهر پیداشود، ممکن است به نفع آنها تمام شود، زیرا این اختلاف موقت سبب می شود که طرفین بهتر به وظایف خویش توجه کنند و اسباب رضایت یکدیگر را بهتر فراهم سازند، در نتیجه ، تفاهم و سازگاری بیشتری میان آنها حکمفرما خواهد شد.

علی (ع) - که بهتر از هر روان شناس و روان کاوی از پیچ و خم روان بشر، آگاهی داشته است می فرماید : ان هذالقلوب تمل كما تمل الا بدان فابتغوالها طرائف الحكم [165] ، این دل ها نیز همانند بدن ها گاهی خسته و ملول می شوند، بنابراین آنها را با لطیفه های حکمت آمیز، خشنود کنید و خستگی و ملال آنها را برطرف سازید.

شاعر می گوید:

زمانی درس علم و بحث قرآن / که باشد روح انسان را کمالی
زمانی شعر و تفریح و حکایت / که باشد روح را دفع ملالی

اگر همیشه انسان از عواطف مطبوع برخوردار بود، زندگی یکنواخت می شد. شاید زندگی کنونی بشر، با زندگی انسان های عصر حجر، هیچ تفاوتی نداشت. بسیاری از نهضت ها، انقلاب ها و ترقیاتی که نصیب افراد و اجتماعات شده و می شود نتیجه این است که گاهی دستخوش عواطف نامطبوع می شوند و بر اثر آن ، برای چاره جویی به تکاپو می افتند و سرانجام کمبودهایی را که سبب ظهور عاطفه نامطبوع شده است ، از بین می برند.

بدون تردید در زندگی بشر امروزی ، ترس و وحشت ، آن تاثیری را که در بشر ماقبل تاریخ و حتی مابعد تاریخ برای احتراز از خطر نابودی داشت ، از دست داده است.

- 16 نقش عواطف در تربیت کودک

اصطلاحات روان شناسی

مبحث عواطف از مباحثی است که ناچاریم درباره آن با تفصیل بیشتری سخن گوئیم و خوانندگان محترم را به اهمیت این ودیعه الهی آشناسازیم.

در گذشته ، پیرامون عواطف و تاثیراتی که در بدن دارد، بحث شد.

در این جا اضافه می کنیم که اصطلاحات روان شناسی معمولا از اصطلاحات عامه و ادبا و شعرا گرفته شده است ، نظیر عاطفه ، رویا، ادراك ، حافظه ، هوش و ب معمولا عاطفه را مردم به معنای رحم ، مهر و محبت به کار می برند و بی عاطفه به کسی می گویند که فاقد مهر و محبت و رحم باشد، اما ملاحظه می کنیم که گاهی هم احساسات را در همین معانی به کار می برند و در حقیقت کلمه احساسات را به جای کلمه عاطفه به کار می برند و می گویند : تحريك احساسات یا جریحه دار شدن

احساسات و نظایر آنها، در حالی که احساسات استنباطات ما درباره دنیایی که ما را احاطه کرده است می باشد و وسیله حواس انجام می گیرد.

از آن جا که در مقالات گذشته ، این اصطلاحات را روشن ساخته ایم ، دیگر این کلمات را در جای خود به کار می بریم و عاطفه را در معنای وسیعی استعمال می کنیم که خشم ، کینه ، حسد و عداوت را نیز شامل شود، حتی عواطف مذهبی و درك زیبایی و هنر نیز از مصادیق آن باشد.

آن جا که زندگی ارزش خود را از دست می دهد! برخی از مردم ، به خصوص خانواده های متجدد، تصور می کنند که تنها باید در راه پرورش قوای فکری اطفال خود، کوشش کنند و با سپردن آن ها به کودکانی که شبانه روزی که برای اطفال حکم يك زندان و تبعیدگاه را نسبت به محیط خانواده دارد آنها را مثل ماشین ها و مغزهای الکترونیکی ، منظم و آداب دان ، بار آورند، حتی خانواده های اشرافی ، اطفال خود را به یکی دو زبان بیگانه آشنایی سازند و احيانا این منظور را به وسیله فرستادن فرزندان خود به اروپا و آمریکا عملی می کنند و گمان می برند این کار خدمتی به اطفال است و در ظاهر آنها را باهوش جلوه می دهد و از اطفال هم سن و سال خود که در خانه به سر برده اند، موفق تر به نظر می رسند، اما بدون تردید لبخندها و محبت های مصنوعی متصدیان کودکان ، نمی تواند عواطف آنها را اشباع سازد.

اگر منظور از این کار، ساختن انسان های کامل و ارزنده است ، چرا از راهی برویم که هرگز به کعبه مقصود نرسیم؟ چرا شخصا این وظیفه مقدس را به عهده نمی گیریم و اعتراف نمی کنیم که مدرسه نتوانسته است کارخانه آدم سازی باشد؟! مدارس ما، بلکه همه مدارس جهان ، ماشین دیپلم سازی ، مهندس سازی ، پزشك سازی ، تکنیسین سازی وب است.

ویل دورانت ، مورخ معروف آمریکایی می نویسد : ما ملتی هستیم که صدها هزار مدرسه داریم ، اما به سختی می توانیم عده انگشت شماری از مردان تربیت یافته پیدا کنیم ب آیا افزایش آموزشگاهها و لیسانسیه ها می تواند ما را ملتی باهوش و آگاه سازد ب ما جوانانی بار می آوریم که اهل اداره و دفتر و تکنیک هستند و پس از پایان کار روزانه ، به سراغ هفته نامه های رنگین و یا به سینما هجوم می آورند که همه ، صحنه های عشقی یکنواخت ، با بدن های عریان یکنواخت ، نشان می دهند

[166.]

ارسطو معتقد بود که محبت مانند يك مثقال عسل است که بیش از یکی دو کاسه آب را نمی تواند شیرین کند و اگر آن را با دهها و صدها کاسه آب مخلوط کنند، اثر خود را از دست می دهد.

محبت يك یا دو انسان ، می تواند کام تشنه کودکان يك خانواده را اشباع کند، ولی به حال يك کودکان مفلح نیست.

روی همین عقیده ، ارسطو با نظر تربیتی استاد خود افلاطون که نسخ مقررات خانواده را خواستار شده و

پیشنهاد کرده بود باید همه اطفال در يك جا و دور از پدر و مادر زندگی کنند، به طوری که هیچ کس پدر و مادر خود را نشناسد تا همه مردها نسبت به همه کودکان ، احساس پدری کنند و همه زنها نسبت به آنها احساس مادری داشته باشند و کودکان نسبت به یکدیگر احساس خواهری و برادری کنند، مخالفت کرد. از نظر روان شناسی ، کودکانی که همواره از پرتو محبت خانواده برخوردارند، سالم تر و باهوش تر از کودکان پرورشگاهی و کودکانی هستند، یکی از عوامل مهم عقب افتادگی کودکان ، دوری از محیط خانواده است ، زیرا ثابت شده است که محیط خانواده در رشد عقل و عواطف کودکان تأثیر دارد. ناراحتی عصبی در میان کودکانی که در محیطهای شبانه روزی به سر می برند، بیشتر شایع است ، از این رو پرورشگاه های مترقی ، حتی کودکان یتیم رازیاد از خانواده دور نگاه نمی دارند.

برای اطفالی که پدر و مادر خود را از دست داده اند، تدبیر دیگری به کار برده اند، یعنی سعی می کنند که افراد خیرخواه ، آنها را به فرزندی بپذیرند.

آیین مقدس اسلام ، پدران و مادران را موظف می سازد که با اطفال خود در کمال مهر و محبت رفتار کنند. پیامبر عالی قدر اسلام فرمود : احبوا الصبیهان و ارحموهم و انکم ترزقونهم ، کودکان را دوست بدارید و به آنها رحم کنید و هرگاه به آنها وعده دادید، به وعده خود وفا کنید، زیرا آنها شما را روزی رسان خود می دانند . [167]

درباره یتیمان نیز نظر اسلام این نیست که اطفال را در دارالایتام که متاسفانه خود این اسم نیز عواطف آنها را جریحه دار می کند و دچار یاس و بدبینی می سازد جمع کنند و مثل چارپایانی که در اصطبل هستند، از آنها سرپرستی شود و هنگام گرسنگی ، شکم آنها را سیر کنند و وقت برهنگی ، چند متر پارچه بر اندام آنها بپوشانند. شکی نیست که این روش برای يك انسان که نباید میان صغیر و کبیر آن فرق گذاشت توهین آمیز است.

پیغمبر اسلام فرمود : خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه و شر بیوتکم بیت یسا الیه ، بهترین خانه های شما، خانه ای است که در آن به یتیمی احسان شود، و بدترین خانه های شما، خانه ای است که در آن با یتیمی بد رفتاری شود . [168]

از این جمله استفاده می شود که منظور پیشوای اسلام ، پذیرفتن یتیمان به فرزندی است. واحد اجتماع ، خانواده است.

خانواده پیش از آن که به قانون و مقررات نیازمند باشد، به محبت نیازمند است. سعادت زن و شوهر و اطفال ، هنگامی تامین می شود که خانه ، کانون عواطف و مهر و محبت و انس و الفت باشد.

این مساله از نظر قرآن کریم به قدری اهمیت دارد که یکی از دلایل خداشناسی شمرده شده است [169].

درست است که وظیفه اجتماعی و دینی زوجین است که به یکدیگر وفادار باشند، اما این وفاداری اگر برپایه عشق و محبت قرار نداشته باشد، چه ارزشی دارد؟! زن و شوهر، علاوه بر وفاداری به یکدیگر، باید به خواسته ها و نیازهای یکدیگر پی برند و توجه داشته باشند که خوشبختی آنها در خوشبختی فرزندان تاثیر دارد.

بانوباترلس ماریو دکتر روان شناس، می نویسد: مردها در روزهای آبستنی همسرانشان، وظایف بسیار مهمی به عهده دارند و متأسفانه همیشه از انجام این وظایف، شانه خالی می کنند. تمام غرور و افتخار يك زن، مادر شدن اوست و وقتی احساس کند که شوهرش به کودکی که او به زودی به دنیا خواهد آورد، بی اعتناست، این احساس غرور و افتخار، جایش را به احساس حقارت و بیهودگی می دهد، از مادر بودن بیزار می شود و آبستنی برایش معنای يك احتضار پیدامی کند. ثابت شده است که چنین زنانی، دردهای آبستنی را خیلی به دشواری تحمل می کنند ب رابطه مادر و فرزند يك رابطه دونفری نیست، بلکه يك رابطه سه نفری است: مادر، کودک، پدر، و حتی اگر پدر غایب باشد، در زندگی درونی مادر، در تخیلات و تصورات او و نیز در احساس مادری او، نقش حساسی دارد.

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود: احسن الناس ایمانا احسنهم اخلاقا والطفهم باهله وانا الطفكم باهلی، برترین مردم از حیث ایمان، کسی است که اخلاقش نیکوتر و با خانواده خود مهربان تر باشد و من از همه شما با خانواده ام مهربان تر هستم [170].

قسمتی از نامه دختری که خودکشی کرد!

از آنچه گذشت، نتیجه گرفتیم که نقش عواطف در زندگی انسان بسیار مهم و ارزنده است. بدون عواطف گرم انسانی، زندگانی زنان، شوهران، فرزندان، یتیمان و همه طبقات اجتماع، فلج می شود و گاهی هم به خودکشی می انجامد.

نامه ای که از يك دختر، پس از انتحار به دست آمده است، این حقیقت را آشکار می سازد: آقای دکتر عزیز! این نامه موقعی به دست شما می رسد که من در ملکوت اعلا هستم.

قصه ای که برای شما می نویسم، جریانی است که هیچ کس از آن آگاه نیست و از شما نیز می خواهم که به مادرم چیزی نگوئید.

گناه من به گردن اوست! گفتم مادرم گناهکار است، بلی، او زنی خشن، خودپسند، سختگیر و بی رحم بود.

برای تربیت من که تنها فرزندش بودم رنج بسیار کشید.

او مادر من بود، معلم من بود، ولی هرگز نخواست دوست من باشد، حتی هنگام بلوغ، جرات نکردم از آن حادثه ای که برای هر دختری اتفاق می افتد، با او حرف بزنم.

روزی رسید که این کمبود را شیطان دیگری جبران کرد، من که تشنه محبت بودم، دست پرمهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم.

یقین دارم که دختران محبت دیده، هرگز دچار این لغزش نمی شوند.

کسی که در خانه اش چشمه آب حیات دارد، به دنبال سراب نمی رود.

او به من قول ازدواج داد.

من دیوانه وار عاشقش شدم.

او هم خود را دلباخته و بی قرار و شیدا نشان می داد! نتیجه را شما خود می توانید حدس بزنید: آنچه نمی بایست واقع شود، اتفاق افتاد! يك ماه بعد از کامیابی، او از من گریخت و سردی نشان داد.

من در آتش سوزانی می سوختم و جرات نمی کردم این موضوع را با مادرم در میان نهم.

سه ماه گذشت و بالاخره يك روز که دیدم پدر و مادرش از خانه خارج شدند، به سراغش رفتم.

در زدم، خودش در را به روی من گشود و تا مرا دید، خواست در را ببندد، ولی من خود را لای دو لنگه در انداختم و وارد شدم و گریه کنان گفتم: چرا با من چنین کردی؟ وحشیانه بازوی چپم را گرفت و از خانه بیرونم کرد و گفت: برو گم شو، دختر نانجیب! تو را اصلا نمی شناسم.

در را پشت سر من بست.

بازوی چپم درد گرفته بود.

گریه و زاری نتیجه ای نداشت.

به خانه رفتم، اما جرات گفتن واقعیت را نداشتم، زیرا مادرم را دوست خود نمی شناختم.

تا صبح از درد بازوی چپم گریه کردم.

سپیده که دمید، درد آرام گرفت، ولی از آن روز به بعد، هر غروب دوشنبه، بازویم دردی گرفت و بامداد سه شنبه، آرام می شد! آقای دکتر! دیگر چیزی نمی نویسم.

از شما پدر مهربان می خواهم که برای شادی روح من دعا کنید.

دوست کوچک شما: ن - ر.

17 - نیروی شگرف عاطفه

عقل و عاطفه

تردیدی نیست که نیروی عقل در راه کشف رازهای خلقت ، کمک های شایانی به انسان کرده است . بشر به یاری عقل توانست کوچکترین جز عالم خلقت ، اتم را که قطر آن از میلیمتر تجاوز نمی کند بشکند و به اسرار درون آن پی ببرد و آفتابیش در میان بیند! انسان توانست ، قوانین حرکت ستارگان را کشف کند و نظم خیره کننده آنها را دریابد، کهکشان ها را که هر کدام دارای چندین منظومه شمسی هستند مورد مطالعه قرار دهد، صنایع کوچک و بزرگ ، یکی پس از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند و زندگی ساده و بی پیرایه گذشته بشر را به صورت زندگی ماشینی پیچیده و پرهیاهوی امروز درآوردند.

در عصر ما- که صحبت از تسخیر کرات آسمانی و مسافرت های دور و دراز فضایی در میان است کره کوچک زمین نمی تواند بشر را در خود محبوس گرداند.

آموزش و پرورش در دنیای امروز، نقش بسیار حساسی به عهده دارد. باید انسان را برای چنین زندگی پرپیچ و خمی آماده گرداند و بدون این که بگذارد شخصیت و حیثیت آدمی فدای علم و صنعت و ماشینیسیم شود، او را برای استقبال از تمام جلوه های آن آماده و مهیا کند، از این رو یکی از هدفهای آن ، پرورش قوای فکری انسان است ، ولی باید توجه کرد که چاشنی زندگی انسان ، عواطف است .

بدون عاطفه ، زندگی سرد و تلخ و خالی از لطف است .

اصولا عقل و علم و هرچه از آنها سرچشمه می گیرد، سرد و خشک است .

عواطف ، زندگی را گرم و دلپذیر می سازد و انسان را به حرکت و کوشش و تلاش وامی دارد. در عین حال ، مردمی که تعادل عواطف خود را از دست داده و از لحاظ عواطف دستخوش افراط و تفریط شده اند، از نظر روانی بیمارند و ادامه زندگی برای آنها دشوار است . نامه ای که در فصل پیش نقل شد، برای اثبات این مدعی ، شاهدگویی است . او کمبود عاطفه را دلیل اصلی انتحار خود بیان می کند، آن جاکه می نویسد : من که تشنه محبت بودم ، دست پرمهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم [171] .

به همان اندازه که محبت پدران و مادران در سعادت و خوشبختی اطفال موثر است و نقش سازندگی يك انسان خوش بخت را ایفا می کند، افراط و تفریط در محبت ، نقش سازندگی يك انسان

علیل و ناتوان و بدبخت را ایفا می کند.

خانه ای که فاقد مهر و محبت است ، کانون بدبختی و دربه دری اطفال است .
خانواده هایی که بر اثر از دواج های نامتناسب به وجود آمده اند وشالوده سست و درهم گسیخته ای دارند، برای اطفال ، ماتمکده ای بیش نیستند.
از طرف دیگر، افراط در محبت نیز سبب می شود که کودکان ، فاقد اراده و اعتماد به نفس بار آیند و همواره طفیلی و انگل دیگران باشند.

آنها قوه ابتکار ندارند و در برابر مشکلات و حوادث و فراز ونشیب های زندگی ، شکست می خورند و از پای در می آیند، از این روامام باقر(ع) می فرماید : شرالاباء، من دعاه البر الی الافراط بدترین پدران ، کسانی هستند که در محبت و نیکی به فرزندان ، زیاده روی نمایند.

عاطفه و تکامل

با این که عقل به تنهایی ، سرد و خشک و خاموش است ، پیشروی ها و تکامل آن نیز مدیون عواطف است .

اگر ملاحظه می کنیم که دانشمندان برای کشف یکی از اسرار خلقت ، مدتها در لابراتوارها وقت می گذرانند و از استراحت و خواب و تفریح چشم پوشی می کنند، به خاطر عشق و اشتیاقی است که به کار خویش دارند.

اگر این عشق و اشتیاق ، از آنها گرفته شود، در ظرف چند ثانیه از پای در می آیند و نومیدانه دست از کار خود می کشند.

اگر رهبران کشورهای آزاده ، برای نجات کشورهای خویش از چنگال امپریالیسم ، تمام مصایب و مشکلات و زندان های تاریک انفرادی را تحمل می کنندو حتی احساس خستگی و ناراحتی نمی نمایند، از برکت عشق به آزادی و دلسوزی به میلیونها انسان گرسنه و اسیر است .
اگر عواطف گرم و خروشان آزادی خواهان و استقلال طلبان هند نبود، قطعا تا امروز، هندوستان در زیر یوغ استعمار خرد و شکسته شده بود.

جواهر لعل نهرو، می نویسد : در جامعه هند، مردم ، به طبقات یا کاست های جدا از هم تقسیم می شدند.

پایین تر از همه ، طبقه ای بودند که نجس حساب می شدند و سایر طبقات با آنها تماس نمی گرفتند و اینها حق ورود به مجامع و معابد را نداشتند وناچار بودند در محله های مخصوص یا خارج شهر زندگی کنند.

در دوران مبارزه برای استقلال ، گاندی برای درهم شکستن این رسوم نیز به مبارزه پرداخت و نجس ها را هریجن (مخلوق خداوند) نامید و دیگران را به تماس با آنها تشویق کرد و يك بار هم به این منظور اعلام روزه کرد و کاست های هندو اقدام کردند و زنجیرهایی که هندوان بردست و پای برادرانشان گذاشته بودند، تا اندازه ای گسست [172] .

روان شناسان برای این که نقش عواطف را به دقت بررسی کنند و فواید و آثار عواطف را به خوبی کشف نمایند، دودسته دانشجو را به طور جداگانه در درس مخصوصی آزمایش کردند. این دو گروه ، از لحاظ استعداد و معلومات در يك ردیف بودند، ولی به يك دسته آنها گفته شد که اگر از عهده امتحان برآیند، مزایایی به آنها داده خواهد شد و به دسته دیگر هیچ نگفتند، بررسی نتیجه آزمایش نشان داد که دسته اول ، کاملاً در کار خود موفق شده اند و دسته دیگر در کار خود شکست خورده اند.

این آزمایش ثابت کرد که حتی در کارهای علمی نیز عاطفه ، نقش مهمی را به عهده دارد و بدون دخالت عواطف ، دانش آموز و دانشجو نمی تواند در کار خود پیشرفت کامل کند. روی همین اصل است که باید دانش آموزان و دانشجویان در انتخاب رشته تحصیلی و شغل ، آزاد گذاشته شوند تا هر رشته و هر شغلی را که مایلند و به آن دلبستگی دارند، برای خود انتخاب کنند، در این صورت می توانند در کار خود پیشرفت نمایند و به مقصود برسند، اما اگر رعایت ذوق و سلیقه آنها نشود و رشته تحصیلی و شغل ، بر آنها تحمیل شود در نیمه راه از کار می افتند و شکست می خورند.

تنها عاطفه

بر حسب ظاهر ما هستیم که در راه تکامل علمی ، صنعتی ، اقتصادی ، اجتماعی و اخلاقی کوشش و تلاش می کنیم ، اما در حقیقت ، تنها نیروی فناپذیر و سرشار عواطف است که منشأ این همه آثار درخشان می شود، آری بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد! یکی از نویسندگان می نویسد : بسیاری از مردم ، کلیه عوامل و وسایل موفق شدن را، از قبیل جوانی ، سلامتی ، انرژی ، سواد و هرچه لازمه پیشرفت است ، دارند ولی از آنها بهره برداری نمی کنند. انگیزه ای برای تلاش و شروع به فعالیت ندارند، زیرا هدفی ندارند. نمی دانند از کجا شروع کنند و به کجا برسند.

جرقه ای لازم است تا آتش اشتیاق آنها شعله ور شود و آنها را به سوی موفقیت و کامیابی پیش براند.

یکی از بهانه هایی که امروز مدشده ، این است که می گویند : وقت کم است ! و با گفتن این جمله به دنبال کار کمتر و پول بیشتر می روند.

از قبول مسئولیت و به کار بردن هوش و ابتکار ، پرهیز می کنند و به جای آن ، تمام مساعی خود را صرف تفریح و گردش و خوشگذرانی می نمایند [173] .

اگر مادری کنار گاهواره طفل شب ها بیدار می نشیند و او را خفتن می آموزد، اگر دست طفل را می گیرد و او را پابه پا می برد تا شیوه راه رفتن را بیاموزد، اگر يك حرف و دو حرف بر زبان او می نهد تا سخن گفتن به او یاددهد، و سرانجام اگر طفل هستی خود را از هستی او می داند و شعارش این است که تا هستم و هست ، دارمش دوست ! همه از برکت عواطف است .

اگر کاشفین بزرگ به قعر اقیانوسها و فراز آسمانها سفر می کنند، اگر دانشجویی برای آزمایش دارویی که کشف کرده است ، جان خود را در معرض خطر قرار می دهد و اثر آن را روی بدن خویش آزمایش می کند، اگر قهرمانان برای سرفرازی و نجات ملت خویش ، فداکاری و جانبازی می کنند، اگر انسانان دوستان بزرگ و منجیان فناپذیر عالم انسانیت ، از نیروی استقامت ، بردباری ، فداکاری و نوع دوستی برخوردارند، همه آنها مدیون نیروی شگرف حیات عاطفی هستند.

* * * همین عاطفه است که رهبران بزرگ آسمانی را برای نجات بشر به فداکاری واداشت .

امام حسین (ع) برای همین عشق به حق ، از صمیم قلب جانبازی و فداکاری کرد و نام نیکش جاودانی شد.

سربازان رشیدی که در میدان های جنگ ، تیرهای دشمن را به جان خود می خزند و جان خود را برای آسایش هموطنان از دست می دهند، همه مدیون عواطف هستند.

* * * اکنون که تا حدودی به اهمیت نقش عواطف پی بردیم ، خوب است در مساله تربیت اطفال تجدید نظر کنیم و به قول ویل دورانت : نخست خود را تربیت کنیم ، سپس به تربیت کودکان خود بپردازیم زیرا تا خود ما از تعادل عواطف برخوردار نباشیم و حیات عاطفی ما سالم و نیرومند نباشد، نمی توانیم در مساله تربیت اطفال کامیاب شویم .

در حقیقت ، ما هر چه هستیم ، کودکان ما همان خواهند شد.

ویل دورانت می گویند : کودکان را به من بنما، تا بگویم چکاره هستی [174] .

بنابراین جا دارد که مریبان ، با توجه به اهمیت و نقش عواطف ، در تربیت و هدایت آن ، کوشش کنند و وظیفه خود را به خوبی اجرا نمایند، باشد که در راه رسانیدن انسان به اوج کمال و عظمت ، سهمی داشته باشند.

ویل دورانت می نویسد: برای بنای خوی کودک، شاید بهتر آن باشد که مدح را جایگزین قدح سازیم.

سرزنش و خرده گیری، روح را فلج می کند و کار ناتمام را تا ابد مبعوض می سازد. مدح به سلول ها نیرو می دهد، اعضا را تقویت می کند و دشوارترین کارها را به پیروزی بدل می سازد.

با اهرم خود خواهی، می توان جهان را بلند کرد. به جای آن که کار خوب انجام نیافته را مذمت کنیم و آن را از سرزنش و ملامت پر سازیم، بهتر است که به کارهای خوب انجام یافته بنگریم و آن را چنان بستاییم که خاطره شیرینش در ذهن کودک بماند و مایه تشویق کارهای دیگر شود [175].

18 - روح استوار

دو نظریه مخالف

بدون تردید عواطف انسانی، عهده دار بسیاری از کارهای برجسته و عالی است. بسیاری از جنبش ها و کوشش و تلاش ها، اثر عواطف است. بسیاری از علایم بدنی، از قبیل رنگ پریدگی، لرزه اندام، عرق پیشانی، جهش وب با عواطف همراه است. بدیهی است که حالات عاطفی اعم از مطبوع و نامطبوع با عکس العمل هایی در بدن همراه است و روان شناسان تحت عنوان فیزیولوژی عواطف یا حرکات عاطفی، از آن بحث کرده اند. جالب این است که این مشکل هنوز حل نشده است. برخی، حالات و عوارض بدنی را معلول عواطف، و برخی دیگر، عواطف را معلول ادراک حالات بدنی می دانند.

دو تن از روان شناسان (ویلیام جیمز و جیمز لانگ) در حدود سال 1885 م. هر کدام به طور مستقل نظریه ای بیان کرده اند که از نظر تشابه به یکدیگر، به نظریه جیمز لانگ [176] معروف شده است.

خلاصه این نظریه، این است که انسان چون گریه می کند، مغموم است، چون می لرزد، می ترسد، چون داد و فریاد می کشد، خشمناک و عصبانی است، پس تحریکات جسمانی سبب بروز حالات عاطفی می شوند.

نقطه مقابل این نظریه، عقیده کسانی است که حالات عاطفی را منشا بروز عوارض جسمانی می دانند و معتقدند که بر اثر پیدایش حالات عاطفی، لرزش، رعشه، انقباض عضلات بدن و

صورت ، بزرگ و كوچك شدن مردمك چشم ، سرعت ضربان نبض ، تند شدن تنفس و احیانامات شدن رنگ پوست یا برافروخته شدن آن که به دنبال آن عرقی سرد بر بدن می نشیند، در انسان ظاهر می شود.

ترجیح یکی از این دو نظریه بر دیگری کار آسانی نیست .

ما می بینیم که گربه ای از ترس سگ پا به فرار می گذارد، وقتی که به بن بست رسید، به سگ حمله ور می شود و در این وقت ، سگ پا به فرار می گذارد و گربه او را تعقیب می کند! بارها دیده شده است که انسان وقتی راه فرار را به روی خود بسته می بیند، چنان از خود شجاعت نشان می دهد که شاهدپیروزی را در آغوش می کشد، به قول شاعر عرب : اذا یئس الانسان طال لسانه — کسنور مغلوب یصول علی الکلب [177] .

یعنی هنگامی که انسان دچار یاس می شود، زبانش دراز (و ترسش کم) می شود همان طور که گربه مغلوب ، به سگ حمله می برد.

وقت ضرورت چونماند گریز / دست بگیرد سرشمشیر تیز [178]

حقیقت عاطفه

از این که بگذریم ، ملاحظه می کنیم که هیچ گاه به وسیله علایم بدنی ، نمی توان به حقیقت عاطفه پی برد.

آنچه مسلم است این است که در برابر عاطفه نامطبوع بر سرعت حرکت نبض و سرعت تنفس ، افزوده می شود، فشار خون بالا می رود و کار انقباض و انقباض عضلات معده آهسته و گاهی متوقف می شود و در برابر عاطفه مطبوع مثل عشق و شادی شفتگی بدنی خیلی ملایم است و حتی بین افراد هم از این لحاظ تفاوت وجود دارد، ولی به هر حال نمی توان به خصوصیت آن عاطفه مطبوع و نامطبوع پی برد.

با توجه به قاعده فوق ، معلوم می شود که دستگاه دروغ یاب که مرکب از چندین ابزار ثبت کننده است و آن را برای اندازه گیری تغییرات فیزیولوژیک بدن به کار می برند چندان دقیق نیست .

این دستگاه در بازجویی های جنایی به کار می رود، از این رو به دروغ یاب معروف شده است .

تنها نتیجه ای که ممکن است از این دستگاه گرفته شود، این است که متهم ، ممکن است با

مشاهده این دستگاه ، دچار ترس شود و همین ، به کشف حقیقت کمک کند.

در حقیقت ، ترس متهمان و ضعف روحی آنان است که به کشف ماجرا کمک می کند.

دین داران جاهل و دانشمندان بی دین

ما طی دوبخش ، راجع به نقش عواطف بحث کردیم و این خود ممکن است برای برخی از خوانندگان سو تفاهمی ایجاد کند و تصور کنند که اگر زندگی را درست در اختیار عواطف بگذارند، سعادت مند خواهند شد، در حالی که چنین نیست .

بسیاری از بدبختی ها و سیه روزی ها و جنگ ها، زایده پاره ای از عواطف نابه جا و مزاحم است .

این عواطف نابه جا، سبب ناتوانی روح انسان می شود و انسان را از کاروان تمدن و نیل به کمال ، عقب می افکند.

هنگامی ستاره اقبال و خوشبختی انسان در آسمان زندگی می درخشد که دارای روحی استوار باشد.

مردمی که دارای روحی ضعیف و ناتوان هستند، نمی توانند به اوج سعادت و خوشبختی برسند. آنها همواره در لجنزار جهل و نابخردی ، دست و پا می زنند و در میان تار و پودهای اوهامی که برگرد خود تنیده اند، محاصره شده اند.

قرن ها عقب تر از معاصران خود زیست می کنند و درحالی که دیگران به سرعت روبه ترقی و کمال می روند، آنها همچنان در آتش اوهام و خرافات خویش می سوزند.

بسیاری از مردم هندوستان با این که سال هاست به استقلال رسیده اند، مع الوصف ، هنوز در برابر گاو تعظیم می کنند و آن را خدای خود می پندارند! تازه این هنوز نسبت به گذشته آنها بسیار ناچیز و غیر قابل توجه است ، نهر و می نویسد : رسم ساتی این بود که اگر شوهری می مرد، موقع سوختن او، زنش هم خود را در آتش می افکند و با شوهرش می سوخت [179] .

این رسم را انگلیسی ها برانداختند و نهر و آن را یکی از کارهای مثبت آنها می شمارد.

تشخیص جامعه ای که از روح استوار بی بهره می باشد، از راه های متعدد، امکان پذیر است .

بررسی نحوه عقاید دینی ، سیستم حکومت و اظهار نظرهایی که در مورد پدیده ها یا فنومن ها می کنند، می تواند تا حدود زیادی ما را به استواری یا ناستواری روح آن جامعه آگاه سازد.

انجیل که ساخته و پرداخته مردمی است که روحی ناتوان داشته اند، می گوید : خوشبخت کسانی هستند که در نادانی از اسرار کاینات به سر می برند، چون در این صورت است که خدا را خواهند دید.

بدین ترتیب ، چنین مردمی که احیاناً خیلی هم مذهبی می شوند و تعصب غلط را با ایمان به مذهب ، در می آمیزند، حقیقت مذهب را در چهار چوبه جهل به کاینات ، کوردلی و بی خبری از

حقایق عالم ، محدودمی کنند و به انسانهای علیل و سست تبدیل می شوند.
این قضاوت نا به جا خود منجر به جنایات شرم آوری از قبیل کشتن ، سوزاندن و تکفیر دانشمندان
دوره رنسانس اروپا شد! نتیجه دیگر آن را از زبان دکتر مارتین لوترکینگ ، رهبر سیاهان آمریکا،
در کتاب ندای سیاه بشنوید : کسانی هستند که در میان پیروان دین رواج داده اند که دین و دانش با
هم سازگار نیست ، ولی دروغ است .

ممکن است بین افراد روحانی با روح ناتوان و مردان دانش با روح استوار ، اختلافی
وجود داشته باشد، ولی هرگز بین دین و دانش اختلافی وجود ندارد.

جهان این دو از هم متمایز و راه های آنها از هم جداست .
دانش می جوید و دین تفسیر می کند، دانش به آدمی معلوماتی می دهد که قدرت است و دین به
آدمی قدرتی می بخشد که کنترل است ، دانش معمولاً به کردار می پردازد و دین به آثار.
دانش و دین رقیب هم نیستند، بلکه مکمل یکدیگر می باشند.

دانش از نابودی دین در کارهای نامعقول و ناصواب و مخالفت فلج کننده ، با پیشرفت فرهنگ و
علوم در میان توده مردم ، جلوگیری می کند و متقابلاً دین مانع است که علم در لجنزار پیش پا
افتاده مادیات و افکار مخالف اصول اخلاقی فرو برود.

به نظر می رسد که عالی ترین توجیه برای جمع میان دین و دانش ، همین است .
نتیجه این می شود که اگر دین و دانش از یکدیگر جدا شوند، دینی را دوا نخواهند کرد.
مردم جاهل بسیاری از قضاوت های غلط خود را به حساب دین می گذارند! عدد سیزده را
منحوس می شمارند.

اگر احیاناً شماره پلاک منزلشان سیزده باشد، آن را به صورت 1+12 می نویسند تا نحوست آن
گریبانیشان را نگیرد! يك عطسه ، ممکن است جلوبسیاری از کارهای مهم آنها را بگیرد! از
گرفته شدن ماه و خورشید بیمناکند! طلوع ستاره دنباله دار را علامت نزول بلا می دانند! برنامه
کارهای خود را بامراجعه به فالگیران و تقویم منجمان تنظیم می کنند! و تقارن و طلوع و غروب
ستارگان را در سعادت و گرفتاری خود موثر می دانند! گاهی هم کار آنها به مرده پرستی و پاره ای
از اوهام دیگر می کشد! در حالی که دین صحیح ، از همه عواملی که موجب ترس یا امید بیهوده
می شود و روح انسان را ناتوان می سازد، متنفر است .

هنگامی که پسر پیامبر عالی قدر اسلام از دنیا رفت ، خورشید گرفته شد، مردم گفتند : خورشید
بر اثر مرگ فرزند پیغمبر خدار دچار حزن و اندوه و در نتیجه چهره اش تیره شده است پیشوای
اسلام فرمود : ان الشمس والقمر آیتان من آيات الله فلا ینکسفان لموت احد، ماه و خورشید،

دو نشان از نشانه های قدرت خدا هستند و برای مرگ هیچ کس ، گرفته نمی شوند [180] .
 به همین ترتیب ، ملت هایی که از لحاظ علم پیشرفت کرده اند، اما از لحاظ اخلاق و دین و معنویت ، سیر قهقرایی کرده اند، مردمی ناتوان هستند .
 استواری روح و استقامت و ثبات در برابر هوای نفس و تمایلات حیوانی ندارند، بنابراین دین داران جاهل و دانشمندان بی دین هیچ يك سعادت مند نیستند، زیرا هر دوی آنها روح ناتوانی دارند .
 ویل دورانت می نویسد : امروز فرهنگ ما سطحی و دانش ما خطرناک است ، زیرا از لحاظ ماشین ، توانگر و از نظر غایات و مقاصد، فقیر هستیم .
 آن تعادل ذهنی که وقتی از ایمان دینی گرمی برمی خاست ، از میان رفته است .
 علم مبانی فوق طبیعی ، اخلاقیات را از ما گرفته است و گویی همه جهان در اصالت فردیتی در هم و بر هم که نشانه قطعه قطعه شدن نامنظم خوی و منش است گم گشته است .
 قرآن کریم می گوید یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات ، خداوند درجات مردمی را بالا می برد که از ایمان و علم ، برخوردار باشند [181] .
 بدیهی است که در این صورت ، دیگر آثاری از ضعف و ناتوانی روحی در زندگی چنین مردمی مشاهده نخواهد شد و روح استوار در همه جا با آنها هماهنگ خواهد بود .
 امام باقر (ع) فرمود : المومن اصلب منالجبل ، مومن ، از کوه استوارتر است [182] .
 برای این که بتوانیم وظیفه مربیان و نقش عمده ای که آنها در تقویت روحیه تربیت یافتگان به عهده دارند، به خوبی روشن کنیم ، ناگزیریم بحث خود را در زمینه عواطف مزاحم توسعه دهیم ، از این رو تحت عنوان ترس با شما سخن می گوئیم .

19 - ترس

منشا روانی ترس

ترس ، یکی از عواطفی است که بسیاری از نیروها و استعداد های درونی آدمی را فلج می سازد و از شکوفاشدن آنها جلوگیری می کند .
 ترس باعث ضعف و زبونی انسان در زندگی می شود و شجاعت ، انسان را تا سرحد آرمان ها و مقاصدی که دارد، همراهی و یاری می نماید .
 اگرچه امروز ترس به آن صورتی که در انسان های نخستین وجود داشت و با تغییرات شدید فیزیولوژیکی همراه بود، وجود ندارد، مع الوصف ، آنچه که به طور مشترك ، در میان انسان های اولیه و انسان های امروزی و حتی حیوانات ، منشا ترس می شود، احساس خطر است : خطر گم شدن یا کم شدن .

روان شناسان می گویند : ترس در صورتی عارض می شود که شخص ، خطری را (از فرو رفتن سوزن در پوست بدن گرفته تا ناخوشی سخت و خطر مرگ ب) احساس کرده ، حالت دفاعی به خودگیرد [183] .

ترس ، عاطفه ای است که گریبان کودکان ، جوانان و بزرگسالان را می گیرد و سعادت آنها را تهدید می کند.

افراد، بر حسب تفاوت سنی خویش ، دچار ترس های مختلف و گوناگونی می شوند.

بسیست تا پنجاه درصد از کودکان دو ساله تا شش ساله ، از تاریکی می ترسند، زیرا نیروی تخیل قوی آنها و افسانه های وحشت انگیزی که خوانده یا شنیده اند سبب می شود که تاریکی را پر از موجودات عجیب و غریب ببینند.

داروین معتقد بود که ترس از حیوانات ، برای کودکان ارثی است ، ولی مهر و محبتی را که انسان به حیوانات از خود نشان می دهد، بعدها فرامی گیرد.

نقاط مرتفع ، غرش رعد، سوت کارخانه ، بازیچه هایی که جاندار به نظر می آیند و سایه متحرک ، اطفال را می ترسانند.

بچه ها از قیافه های ناشناس ، بیمناکند.

گاهی بر اثر همان نیروی قوی تخیل و عدم دخالت حس و لمس ، دچار رویاهای مخوف می شوند، حتی جابه جا شدن ، برای چنین اطفالی ترس آوار است .

تحمل پرتاب شدن به هوا و قرار گرفتن روی شانه ، بر اثر عادت است .

اطفال بزرگ تر، بیشتر از امور واقعی از قبیل مرگ ، صاعقه ، زلزله ، بیماری وب می ترسند. جوانان از این که مورد تمسخر و استهزا قرار گیرند، بیمناکند.

ترس بزرگسالان ، بیشتر از شکست در کار و پیشه ، عدم تامین زندگی و از کف رفتن حیثیت اجتماعی است .

علایم ترس ، لرزش اندام ، عقب نشینی و فرار است .

حرکاتی که بر اثر تمایل به فرار، در انسان ظاهر می شود، صورت های مختلفی دارد : بانویی که می ترسد در اجتماع مورد قبول واقع نشود، انزوا و کناره گیری اختیار می کند.

این کناره گیری موجب تاثر و پریشانی خاطر می گردد و اگر شدت پیدا کند، عوارض روحی و عصبی نیز به دنبال خواهد داشت .

کسانی که از شکست در کار و حرفه بیمناکند، معمولاً به رختخواب پناه می برند و تمارض می کنند.

گاهی هم به قدری با تخیلات شیرین خود سرگرم می شوند که موضوع ترس آور را به شکلی فراموش می کنند.

سربازانی که در میدان جنگ دچار ترس می شوند، به قدری فشار روحی آنها شدید است که برخی از آنها دچار کوری و فلج می شوند یا این که زبان آنها بند می آید.

فواید و مضرات ترس

باید به این نکته توجه داشت که ترس، یا فطری و ذاتی انسانی است و یا اکتسابی. بدون تردید آنچه آفریدگار جهان در نهاد انسان به ودیعت گذاشته است، نه تنها ضرر ندارد، بلکه وجود آن اگر مورد استفاده صحیح قرار گیرد مفید و سودمند است، بنابراین لازم است که کودکان را طوری پرورش دهیم که در برابر خطر، ترس داشته باشند، زیرا چنین ترسی، آنها را مجهز می کند که جان و شخصیت خود را در مقابل آن حفظ کنند، البته خطر واقعی نه خطر موهوم.

تخلف از قوانین و مقررات اجتماعی، موجب گرفتاری، بی آبرویی و احیاناً مرگ انسان می شود و این یک خطر واقعی است.

کودکان را باید از همان دوران کودکی از هر نوع تخلفی ترسانید، البته این ترسانیدن، باید عاقلانه باشد.

شرح سرگذشت مردمی که بر اثر تخلف از قوانین و مقررات تسلیم چوبه دار شده اند و یا سال ها در سیه چال زندان به سر برده اند و حیثیت خود را پایمال کرده و آبروی خود را از دست داده اند و معرفی افرادی که بر اثر پاکدامنی، راستی و درستی، عمری را به عزت و شرافت و آبرومندی گذرانیده اند، برای کودکان، درسی آموزنده است که آنها را وادار می کند تا عواقب تخلفات را مطالعه و عاقلانه از آن اجتناب کنند.

با این همه، نباید آنها را از هر خطری ترسانید، بلکه باید به آنها فهماند، آن جا که نگهداری و حفظ جان و مال به قیمت از دست رفتن استقلال وطن، ناموس و عقیده تمام شود، شجاعانه باید جانبازی و فداکاری کرد.

اما ترسی که انسان را به سوی کمال و راستی سوق دهد و از حرکات زشت و ناپسند جلوگیری کند، باید در وجود انسان زنده بماند.

از نظر اسلام، ترس از مجازات و کیفر خداوند برای مردم لازم است و به طور یقین چنین ترسی، امنیت و آسایش را برای جامعه به ارمغان می آورد.

اگر در همان جامعه ، خیانت و تجاوز رواج یابد و بر اثر آن ، ناامنی شدیدی زندگی مردم را فرا بگیرد، به واسطه عدم ترس از خداوند و کیفر اوست .

ترس از کیفرهای قانونی هر چند هم بی رحمانه باشد نمی تواند جای ترس از کیفر الهی را بگیرد، زیرا به جرات می توان ادعا کرد که غالب متخلفان از قوانین ، یا اصلا کیفر نمی بینند، یا به کیفر واقعی نمی رسند و این خود عللی دارد که این جا مجال ذکر آن نیست .

کسانی هم پیدا می شوند که بدی نکردن آنها، از ترس کیفر نیست . همان طور که خوبی های آنها هم برای پاداش نمی باشد.

علی (ع) فرمود : پروردگارا! عبادت من برای طمع بهشت و ترس دوزخ نیست ب .

ترس هایی که بسیار ابلهانه و مایه سرافکنندگی و شکست و حاکی از ضعف و ناتوانی انسان است ، ترس هایی اکتسابی است .

درحقیقت ترس های اکتسابی یا غیر واقعی ، بر اثر احساس خطر غیر واقعی و موهوم پیدامی شوند.

در درجه اول باید از پیدایش چنین ترس هایی جلوگیری کرد و در درجه دوم باید در صدد ریشه کن کردن آن برآمد.

به عقیده روان شناسان ، ترس بی جا از جنبه عقلی و اخلاقی و مزاجی ، مضر است .

شاید اکثر خوانندگان به تغییرات بدنی که با ترس همراه است پی برده باشند : اختلال گردش خون ، پریدگی رنگ صورت ، تنگی نفس ، گرفتگی گلو، لرزش اندام ، خشکی دهان ، راست شدن مو بر اندام و شدت ضربان قلب ، از همه نمایان تر است ، از این رو ترس به خصوص اگر شدید باشد اعمال مختلف بدن را مختل می سازد و شخص را بیمار و احيانانا بود می کند.

بر اثر ترس ، حافظه و عقل انسان ، ضعیف می شود و گاهی هم انسان دچار جنون می شود.

کم رویی ، موهوم پرستی و سست عنصری از مضرات اخلاقی ترس است .

نقش پدران ، مادران و مربیان

كودك ، از صدای بلند، ترس فطری دارد.

اگر هنگام نزديك شدن او به چيز مورد علاقه اش ، فریادی از جانب بزرگ تر بشنود، از آن چيز خواهد ترسید و همین ترس ممکن است به اشیای مشابه آن نیز سرایت کند.

دانشجویی از نزديك شدن پر مرغ به بدنش ، دچار حمله و ترس شدیدی می شد و حتی از دیدن پر مرغ می ترسید.

تحقیقات روان‌شناسی نشان داد که او در سن دو سالگی ، مورد حمله خروسی واقع شده است .
رادبو، داستانی راجع به دیو، جن و پری می‌گفت و پسر بچه ای گوش می‌داد.
موقع رفتن به رختخواب ، طفل به گریه افتاد و شرح قصه را برای مادر تعریف کرد و معلوم شد
که از این که دیوها به رختخوابش رفته باشند، می‌ترسد.
مادر چراغ قوه ای به دست طفل داد و در حالی که او را قوت قلب می‌داد، از او خواست که
رختخواب را بررسی نماید و ببیند که نه دیو در آن جاست و نه جن و پری ! [184] روشی که
روان‌شناسان برای معالجه ترس ، پیشنهاد می‌کنند.
کم کردن قدرت انگیزه ترس آور و به عبارت دیگر، همراه ساختن محرك ترس با يك چیز
نشاطوراست .

این کار، سبب می‌شود که از قدرت انگیزه ترس آور، کاسته شود.
هنگامی که طفل ، مشغول خوردن غذاست ، می‌توان آرام آرام ، چیزی که از آن ترس دارد، به
او نزدیک کرد، البته خیلی با احتیاط، چه در غیراین صورت ،ممکن است ترس دیگری از خود غذا
هم پیدا کند، پس همراه ساختن يك موقعیت فرح بخش با موقعیت ترس آور، به تدریج از ترس
کودکان می‌کاهد.

برای علاج ترس کودکانی که از تاریکی می‌ترسند و شبها نمی‌خوابند، می‌توان به تدریج نور را
کم کرد، تا این که با تاریکی خو بگیرند.

اگر هم زمان خواب آنها را با قصه های شیرین و لالایی توام سازیم ، مفیدتر خواهدبود.
مربیان ، پدران و مادران دلسوز و مهربان ، از ترسانیدن اطفال و تضعیف روحیه آنان خود داری
می‌کنند.

بسیاری از مادران هستند که برای آرام کردن و تسلیم ساختن کودک ، از نیروی تخیل او
سواستفاده می‌کنند و او را از موجودات موهوم و افسانه ای ،چون لولو و دیو و غول ، یا
موجودات واقعی ، چون سگ و گربه و گرگ ، می‌ترسانند.
خوشحالند که از این رهگذر، طفل را آرام و خاموش کرده اند، ولی غافلند از این که با این عمل
خود، روحیه طفل را فلج می‌کنند و برای همیشه او را دستخوش ترس های مضر و بیهوده می
سازند.

مسو، حکیم ایتالیایی ، می‌گوید : آینده و عظمت هر ملتی ، تنها بسته به تجارب و صنعت و دارایی
و رزمجویی افراد آن ملت نیست ، بلکه ضمنا منوط به استعداد کودکان آن ملت و به درجه بی باکی
و ترسناکی آنهاست .

باید به خاطر داشت که ترس ، مرضی است مثل سایر امراض و اقدام در معالجه آن ضروری می باشد.

اگر آدم بی باک گاهی اشتباه می کند، آدم ترسو همیشه خطاکار است [185] .

پدران و مادران و مربیانی که به وظیفه خویش آگاهند، در مورد ترس کودکان و تربیت آنها توجه لازم را مبذول می دارند.

روان شناسان برای معارضه با ترس ، توجه به نکات زیر را به مربیان توصیه می کنند :

1 - خودداری از ترسانیدن کودک .

2 - هر ترسی با عکس العمل بدنی همراه است .

بدن های قوی عکس العمل ضعیف و بدن های ضعیف ، عکس العمل شدید دارند، پس با بنیه قوی و مزاج سالم ، بهتر می توان در برابر مخاطرات ترس ، ایستادگی کرد و تقویت بدن ، لازم و مفید است .

3 - همان طور که گفتیم : نیروی تخیل اطفال ، قوی است .

همین تخیلات ، در خواب و تاریکی و تنهایی ، باعث وحشت آنها می شود، پس اگر کودک در باره تخیلات خود تحقیق کند، مثلا او را وادار کنیم که در تاریکی اشیای اتاق را لمس کند یا این که ناگهان چراغ را روشن کنیم تا متوجه شود که تاریکی در ماهیت اتاق و اشیایی که در آن است ، تغییری ایجاد نکرده است ، به برطرف شدن ترس او کمک شایانی خواهد شد.

4 - کودکانی که به سن پنج یا شش سالگی رسیده اند دارای حس غرور و عزت نفس هستند.

می توان از همین حس آنها استفاده کرد و به آنها گفت : تو بزرگی ، خجالت بکش ! خلاصه هر اندازه بتوانیم به جای تخیلات آنها، استدلال و منطق بنشانیم ، مفیدتر است .

5 - دادن سرمشق بی باکی به کودک .

متأسفانه برخی از پدران و مادران ، خود ترسو هستند و از تاریکی یا غرش رعد و بیم دارند.

اینها نمی توانند برای فرزندان خود سرمشق بی باکی باشند.

6 - تلقین نیز وسیله خوبی است برای مبارزه با ترس .

اگر انسان به خود تلقین کند ترسو نیست ، دلیر و شجاع است ، بسیار مفید خواهد بود.

قرآن کریم که پیروان خود را دلیر و بی باک تربیت می کند، می گوید : دوستان خدا، ترس و غم ندارند [186] .

و نیز می فرماید : آنان که گفتند : پروردگار ما خداست ، آنگاه استقامت کردند، فرشتگان بر آنها

نازل می شوند و به آنها می گویند : مترسید و محزون نباشید و بشارت باد به بهشت موعود!

[187] در عین حال در قرآن به ترس از خدا اهمیت بسیار داده شده است .
می فرماید : اما آنان که از مقام پروردگار خویش می ترسند و نفس را از پیروی هوا و هوس
منع می کنند، بهشت برین ماوی آنها خواهد بود [188] .
اما ترس از خدا هم باید همواره با امید به عفو و بزرگی او توأم باشد و به سرحد یاس و نومیدی
نرسد، آری چنین ترسی منشأ رستگاری است !

- 20 اعتماد به نفس

بسط شخصیت

بررسی تاریخ آموزش و پرورش ، نشان می دهد که برای این رشته در هر دوره ای ، هدف خاصی در
نظر گرفته شده است.
پاره ای از این نظریه ها ناشی از ضعف و عقب افتادگی اجتماعات بوده است.
اجتماعاتی که با رژیم استبدادی اداره می شده اند، هدف خود را پرورش افراد آزاد، و اجتماعات
پریشان ، هدف خود را پرورش افراد کامل و بانضباط قرار داده اند.
در ایران بعد از اسلام ، اگر چه به مقتضای اوضاع سیاسی و اقتصادی ، هدف آموزش و پرورش
دستخوش تحولاتی شده است ، ولی به طور کلی می توان گفت که در همه اعصار، پرورش اعتقاد به خدا
و اخلاق پسندیده و آموختن پیشه و هنر و سلامت و تندرستی ، مورد نظر بوده است.
پس از این که فتنه مغول و تاتار فرو نشست و بار دیگر مردم ایران توانستند نفس راحتی بکشند و به فکر
تجدید حیات فرهنگ و بسط آموزش و پرورش بیفتند، علاوه بر آنچه گفته شد، هدف آنها از آموزش و
پرورش ، عبارت بود از صیانت نفس و حفظ و حراست از تباهی ، و جلوگیری از شیوع فساد و فحشا.
برای رسیدن به این مقصود، در برابر فاتح ، اظهار انقیاد کردند.
به حيله و مکر تشبث جستند، همه چیز او را ستودند.

کوچک ترین صفت او را که ممکن بود مدح شود، بسیار بزرگ کردند و در آن ، مبالغه نمودند. تملق و چاپلوسی را به حد اعلا رساندند، البته به این وسیله رفته رفته به مقصود خود رسیدند و معنا بر قوم فاتح چیره شدند، ولی اطاعت صرف و مزاح گویی و عدم صراحت لهجه و گزافه گویی ، عادت شد. عدم اعتماد و بدبینی و سؤظن نسبت به یکدیگر و نسبت به زنان رواج یافت [189]. نظریه های معروف در این باره عبارتند از : رشد طبیعی ، قابلیت اجتماعی و بسط شخصیت. دو نظریه نخست مورد انتقاد قرار گرفته است ، زیرا اگر صرفا هدف ، رشد طبیعی طفل باشد، محیط اجتماعی طفل نادیده گرفته می شود.

در حالی که هنگامه حیات با تمام مظاهر و جلوه های خود انسان را محاصره کرده است. مظاهر زندگی اجتماعی همچون تار و پودهای درهم بافته ای هستند که فرد همچون نخ باریک و ناچیزی در آن تنیده شده است ، بنابراین ، نظریه رشد طبیعی که از طرف ژان ژاک روسو پیشنهاد شده مردود است.

همچنین اگر صرفا هدف ، قابلیت اجتماعی باشد، در عین این که ممکن است از نظر اقتصادی و مدنی ، افراد شایسته ای تربیت شوند، لکن افرادی که صرفا برای اقتصاد تربیت شده اند، ماشینی بیش نیستند و افرادی که صرفا از نظر معاشرت و حسن ظاهری شایسته باشند، ممکن است از فضایل معنوی محروم باشند.

اما درباره نظریه بسط شخصیت ، نخست باید بدانیم که شخصیت را برخی به مجموعه نفسانیات ، یعنی احساسات ، افکار، عواطف و تمایلات تعریف کرده اند و برخی هم شخصیت را ترکیبی از خصلت ها یا صفات دانسته اند و معتقدند که این خصلتها یا صفات ، مجزا عمل نمی کنند، بلکه به همراه و با هماهنگی یکدیگر تظاهر می کنند.

این دو تعریف ، چندان فرقی با یکدیگر ندارند.

روان شناسان معتقدند که دو دسته از عوامل درونی و بیرونی در رشد و تکامل شخصیت موثرند. وضع اندام ، استعدادها، هوش و ب از عوامل درونی هستند و خانواده ، مدرسه و اجتماع از عوامل بیرونی هستند.

البته تفکیک این عوامل از یکدیگر صحیح نیست ، بنابراین اگر مقصود از آموزش و پرورش را بسط شخصیت بدانیم و تمام قوای خود را در راه تامین آن بسیج کنیم ، بدون تردید هم نظریه رشد طبیعی و هم نظریه قابلیت اجتماعی تامین می شود و انسانی جامع و کامل و مستقل بار خواهد آمد، از این رو جان دیویی می نویسد : قابلیت اجتماعی یا بسط شخصیت را اگر به معنای وسیع و عمیق بگیریم ، یکسان می شوند.

شخصیتی که درست پرورش یابد، شخصیت اجتماعی فعالی می گردد و کسی که واقعا برای زندگی

اجتماعی قابلیت پیدا کند، شخصیت بزرگی به دست می آورد. [190]

سعدی می گوید :

چو خواهی که نامت بماند به جای / پسر را خردمندی آموز و رای
که گر عقل و رایش نباشد بسی / بمیری و از تو نماند کسی
بسا روزگارا که سختی برد / پسر چون پدر نازکش پرورد
خردمند و پرهیزکارش بدار / اگر دوست داری به نازش مدار
به خردی درش زجر و تعلیم کرد / به نیک و بدش وعده و بیم کرد
نوآموز را مدح و تحسین و زه / ز توبیخ و تهدید استاد به
بیاموز فرزند را دسترنج / اگر دست داری چو قارون به گنج

علی (ع) می فرماید : انلولد علی الوالد حقا وان للوالد علی ا فی سبحانه و حق الولد علی الوالد ان
یحسن اسمه ویحسن ادبه ویعلمه القرآن، برای فرزند، بر پدر و برای پدر، بر فرزند حق است.
حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز از پدر اطاعت کند مگر در معصیت خدا و حق
فرزند بر پدر این است که نام نیکو برای او انتخاب کند و به خوبی او را تربیت کند و قرآن را به او
بیاموزد [191].]

دکتر کارل درباره شرایط معلم می گوید : وظیفه چنین معلمی آن است که موجودات کاملی به وجود
بیاورد ب ادب و تملك نفس و میزان کوشش و درستی و حس جمالی و حس مذهبی و رسوم دلیری و
قهرمانی را بسط دهد و در عین حال ، همیشه با پزشکان و استادان تربیت بدنی و پرورش فکری و
هنرمندان و روحانیان حقیقی و با اولیای شاگردان در تماس باشد و بالاخره اثر این عوامل مختلف را چنان
توجیه کند که از هر کودکی ، موجود متعادلی ساخته شود.

چنین معلمی ، مدیر حقیقی مدرسه است [192].]

یکی از عوامل درونی رشد یا بسط شخصیت ، اعتماد به نفس است.

باید کودک مورد تربیت را متکی به شخصیت خود بار آورد.

از طفیلی بار آمدن و انگل شدن او جلوگیری کرد.

آری اعتماد به نفس ، یکی از عواطف مهمی است که به رشد شخصیت طفل ، کمک می کند.

افرادی که برای خود ارزش و شخصیت قائلند و بر خویشتن تکیه دارند، کمتر دستخوش هوا و هوس
می شوند.

علی (ع) فرمود : من کرمت علیه نفسه ، هانت علیه شهواته ، کسی که روحش بزرگ باشد، شهوت ها و

تمایلات در نظر او خوار است [193].]

حس خودکم بینی یا عقده حقارت

نقطه مقابل اعتماد به نفس ، عقده حقارت یا حس خودکم بینی است. برای این که اعتماد به نفس در وجود طفل ریشه گیرد، باید عواملی که موجب سلب اعتماد به نفس می شود و عقده حقارت را جانشین آن می کند، از میان برد. عقده حقارت ، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلوگیری می کند. معمولاً افرادی که دچار این بیماری خطرناک روحی هستند، از شرکت در بازی های دسته جمعی ، خودداری می کنند و در کنج عزلت و انزوای خزند. وظیفه آموزگاران و مربیان است که با تهیه طرح های عاقلانه ، آنها را تحت حمایت و هدایت خویش در آورند و از گوشه گیری آنان جلوگیری کنند، تا به تدریج طفل متکی به خویشتن شود و به ارزش استعدادهای درونی خود پی برد و خود را موجودی حقیر و ناتوان احساس نکند. برانگیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند، اگر چه بسیار مفید است ، لکن يك عیب هم دارد و آن این است که چنین افرادی ممکن است به آموزگار یا هرکسی که راهنمایی آنها را به عهده گرفته است ، علاقه و دلبستگی شدید پیدا کنند و بدون آنها باز هم فلج و ناتوان باشند. بهترین راه این است که با هدایت و راهنمایی های عاقلانه ، آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند، بدون این که همیشه به دنبال آنها باشند. کودکانی که دایم مورد سرزنش یا استهزای بزرگ ترها یا همبازی ها قرار می گیرند، یا این که همبازی ها از پذیرفتن آنها خودداری می کنند، در معرض چنین بیماری خطرناکی هستند. اطفال کم استعداد، افرادی که گرفتار نقص عضوی هستند و حتی افرادی که در نام گذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نامناسب و زشت برای آنها انتخاب شده است ، در معرض این بیماری خطرناک هستند. آیین مقدس اسلام به طور کلی از تمام رفتارها و کارهایی که درخت شوم حس خودکم بینی را در بوستان وجود انسان بارور می سازد، منع می کند. قرآن کریم می فرماید : از یکدیگر عیبجویی مکنید و همدیگر را به لقب های زشت مخوانید! [194]] مردمی که دچار عیب و نقص بدنی هستند، عقده حقارت ، آنها را به شدت تهدید می کند، از این رو پیامبر عالی قدر اسلام فرمود : به مجذومان و مصیبت دیدگان نگاه طولانی مکنید، زیرا این کار، آنها را محزون می سازد [195].]

به هر حال ، افرادی که از همسالان خود، نیروی فکری یا بدنی بیشتری دارند، در عین این که ممکن است

در میان همسالان و احياناً بزرگسالان، محبوبیت خاصی پیدا کنند، گاهی هم بر اثر همین برتری، مورد قبول آنها قرار نمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگ تر از خود نیز کمتر است، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند، نتیجه، انزوا و تنهایی آنهاست و در نهایت عقده حقارت آنها را تهدید می کند، چنانکه ممکن است گرفتار خودخواهی و خودستایی شوند، مربی می تواند با راهنمایی صحیح، آنها را از هر نوع خطر احتمالی حفظ کند.

بهترین راه برای پرورش اعتماد به نفس این است که اطفال را با مشکلاتی که با وضع فکری و جسمی آنها مناسب است، مواجه سازیم، سپس آنها را به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد حمایت قرار دهیم تا موفق شوند.

چنین کاری سبب می شود که آنها به استعدادهای نهفته خویش پی برند و در راه کشف این منبع خداداد، به کوشش پردازند.

اگر کارهایی که فوق قدرت آنهاست، بر آنها تحمیل کنیم، آن گاه شکست آنها را به رخشان بکشیم و از تهدید و ملامت و تنبیه و خشونت خودداری نکنیم، ضربه مهلکی بر پیکر شخصیت آنها وارد کرده ایم. یکی از اشتباهات پدران و مادران و برخی از معلمان این است که کودکان کم استعدادی را که در درس خود ضعیف هستند و احياناً روزه یا تجدیدی شوند، مورد ملامت و انتقاد قرار می دهند. این کار آنها را دچار عقده حقارت خواهد کرد.

بهتر است در این موارد به تقویت روحی آنها پردازیم و با دادن کمک های درسی و غیر درسی، عقب افتادگی آنها را جبران کنیم، وانگهی همه مردم، برای همه کارها با يك استعداد آفریده نشده اند.

علل پیدایش و نیرومندی عقده حقارت

ترس، یکی از علل عمده پیدایش عقده حقارت است.

کسانی که می ترسند مورد استهزا و انتقاد قرار گیرند و آنهایی که می ترسند، در درس، مسابقه و کار، شکست بخورند، نمی توانند متکی به خویش باشند.

اینها همیشه حس تسلیم را در خود می پروراندند، یعنی از مقاصد عالی خویش صرف نظر و عقب نشینی می کنند.

روان شناسان می گویند: عادت به انصراف یا ابراز عدم لیاقت و توانایی، اغلب در شخص، احساس حقارت، بی ارزشی و معصیت، به وجود می آورد و اگر این رفتار ادامه یابد، محققاً در تصمیم و رفتار عمومی شخص، منعکس می گردد.

رفتاری که دلالت می کند که نمی شود کاری کرد و یا فقط اگر خدا بخواهد می توان به جایی رسید و یا بشر اصولاً گناهکار است! حالاتی است بسیار سقیم و مضر، زیرا به جای مثبت بودن، حس تسلیم را در

آدمی می پروراند.

تسلیم و نفی وجود برای کسانی که می توان آنها را قهرمانان ستم کشیده نام گذاشت ، موجب موفقیت می شود، زیرا این قبیل افراد برای کسب حیثیت و جلب موافقت و قبول اجتماعی ، به خضوع و خشوع و فروتنی بسیار شدید متوسل می شوند [196].]

علی (ع) برای ریشه کن کردن عقده حقارت می فرماید : کار نیکو را انجام دهید و آن را کوچک بشمارید، زیرا کوچک آن بزرگ و کم آن بسیار است.

هیچ يك از شما نگوید که دیگری برای انجام کار خیر، از او شایسته تر است ، زیرا به خدا چنین خواهد شد.

کارهای نیک و بد، هرکدام اهلی دارند و اگر شما آنها را ترک کنید، دیگران انجام می دهند [197] او درباره صفت خضوع و خشوع می فرماید : چه نیکوست تواضع ثروتمندان در برابر تهیدستان ! و بهتر از آن بی اعتنایی و سرفرازی فقرا در برابر اغنیاست ب . [198]

اطمینان خاطر، یکی از عوامل مهم اعتماد به نفس است ، بنابراین اگر کودکی اطمینان خاطر ندارد و خود را بی یار و یاور و بی پناه می بیند، بر اثر محرومیت های خانوادگی که احیانا ناشی از ظلم و تجاوز طبقه مرفه اجتماع نسبت به طبقه محروم است .راه پیشرفت را بر روی خود مسدود می بیند و خود را در میان زنجیر محدودیت ها و محرومیت ها اسیر و دست و پا بسته حس می کند و دچار عقده حقارت می شود.

همین عدم اطمینان خاطر در محیط آموزشگاه ، ممکن است بر اثر توجه متصدیان ، به گروهی خاص و غفلت و عدم توجه به گروهی دیگر، پیدا شود و طفل را به این تصور بکشاند که او موجود حقیر و ناتوانی است و بنابراین قابل و لایق این که همپراز دیگران قرارگیرد، نیست.

اصطلاحاتی از قبیل : حقیر سراپا تقصیر، احقر، عبد ذلیل ، چاکر خانه زاد، غلام خانه زاد و ب ناشی از همین تبعیض ها و عدم اطمینان خاطر و اسلحه تیز قهرمانان ستم کشیده است ! پدران و مادرانی که به طفل خود محبت فوق العاده می کنند و آموزگارانی که درس های بسیار سهل و تمرین های آسان به شاگردان می دهند، اطفال را به این تصور می کشانند که آنها انسان هایی طفیلی هستند و شایسته انجام کارهای مهم و دشوار نخواهند بود.

سعدی می نویسد : سالی از بلخ بامیانم سفر بود و راه از حرامیان پرخطر.

جوانی به بدرقه همراه من شد : سپرباز، چرخ انداز، سلحشور، بیش زور، که به ده مرد توانا، کمان او زه کردند و زورآوران روی زمین ، پشت او بر زمین نیاورندی ولیکن متنعم بود و سایه پرورده ، نه جهان دیده و سفرکرده.

رعدکوس دلاوران به گوشش نرسیده و برق شمشیر سواران ندیده.

اتفاقاً من و این جوان ، هر دو در پی هم دوان ، هر آن دیوار قدیمش که پیش آمدی به قوت بازو بیفکندی و هر درخت عظیم که دیدی به زور سرپنجه برکنندی .
ما در این حالت ، که دو هندو از پس سنگی سر برآوردند و آهنگ قتال ما کردند.
به دست یکی چوبی و در بغل آن دیگر کلوخ کوبی.
چاره جز آن ندیدیم که رخت و سلاح و جامه ها رها کردیم و جان به سلامت بیاوردیم.
به کارهای گران ، مرد کاردیده فرست.
که شیر شرز درآرد به زیر خم کمند.
جوان اگر چه قوی یال و پیل تن باشد.
به جنگ دشمنش از هول بگسلد پیوند.
نبرد، پیش مصاف آزموده معلوم است.
چنان که مساله شرع پیش دانشمند.
لزوم یا عدم لزوم مواجهه با شکست ، یکی از مباحثی است که میان روان شناسان مطرح است.
هرکودک حق دارد که در خانه و مدرسه به او کمک شود تا موفق شود و اعتماد به نفس پیدا کند، لکن در مورد کودکان دبیرستانی برخی از شکست هامفید است ، بخصوص اگر بتوانند رمز شکست خود را دریابند و در صدد پیدا کردن راه چاره برآیند، زیرا تنها استعداد و نیرو برای موفقیت کافی نیست ، بلکه پشتکار، دقت ، بررسی و تجربه نیز لازم است [199].

- 21 رهبری نیروها در پرتو عقل

چهار قرن پیش از میلاد مسیح ، فیلسوفی بزرگ در یونان که مهد پرورش فلاسفه و دانشمندان بود ظهور کرد و در زمینه اخلاق و کنترل عواطف ، مطالبی اظهار داشت که هنوز هم به قوت خود باقی است .
او معتقد بود که انسان ، دارای سه قوه غضبیه ، شهویه و عقل است.
سعادت انسان در این است که این قوا را از افراط و تفریط نگهدارد و در زندگی تعادل آنها را حفظ کند، در نتیجه این تعادل ، از قوه غضب ، شجاعت پدیدمی آید و از نیروی شهوت ، عفت و پاکدامنی و از عقل ، حکمت حاصل می شود.
هرگاه میان خود این قوا تعادل و هماهنگی برقرار شود، حالتی به وجود می آید که در فلسفه اخلاق ، از آن به عدالت تعبیر می کنند و در این جا ما از عدالت به تعادل ارسطویی تعبیر کرده ایم.
ارسطو معتقد بود : اگر انسان نتواند با کنترل این قوا، بر آنها مسلط شود بلکه بر عکس ، برده و مطیع آنها گردد تعادل این قوا از میان می رود و یکی از دو طرف افراط و تفریط می گراید و هر دو طرف آنها

برای انسان زیانبخش خواهد بود.

در حقیقت اگر انسان عقل را به کار اندازد و نیروی شهوت و غضب را تابع آن سازد، می تواند از تعادل برخوردار گردد، در این صورت ، دیگر برده نفس و قوای نفسانی نیست و زندگی را در کمال آزادی و آزادنشی می گذراند.

گروه بسیاری از فلاسفه اسلامی ، تعادل ارسطویی را در زمینه اخلاقی پذیرفته اند. نکته قابل توجهی که در نظریه فوق به چشم می خورد، این است که ارسطو همچون يك روان شناس متخصص ، قوا و استعداد های انسان را تجزیه و تحلیل کرده ، خواص هر يك را بیان می کند، ولی امتیازی که در کار او هست و روان شناسان جدید این امتیاز را ندارند، این است که او تنها به تجزیه و تحلیل نمی پردازد، بلکه به مساله ترکیب قوا نیز توجه می کند و هدف نهایی خود را برقراری هماهنگی میان همه قوا قرار می دهد، تا تعادل روحی برقرار شود، در حالی که روان شناسان جدید کمتر به این فکر می افتند که انسان را به عنوان يك واحد مرکب و پیچیده مطالعه کنند، البته این کار آسان نیست

ویل دورانت می گوید : همیشه ترکیب ، از تحلیل مشکل تر است.

روان شناسی ، طبیعت انسان را تحلیل کرده ، اما به ترکیب آن توفیق نیافته است و به همین جهت هنوز وصف انسان ، از راهنمایی و تجویز دستور و بیان کیفیت تغییر آن آسان تر است [200].]

وجه اشتراك

آنچه در نظریه ارسطو در درجه اول اهمیت قرار دارد، حفظ تعادل روحی و برقراری هماهنگی میان عواطف است و برای رسیدن به این منظور، انسان باید عقل را به عنوان يك راهنما و راهبر، بر همه قوای روحی تسلط بخشد، تا از شر عواطف مزاحم و بردگی نفس و قوای آن ، آسوده و آزاد شود. فلاسفه و روان شناسان و جامعه شناسان و علمای آموزش و پرورش و سرانجام رهبران بزرگ ادیان آسمانی نیز همین منظور را تعقیب می کنند.

ویل دورانت می نویسد : انگیزه ها و دواعی ما، مانند بادی است که برای راندن کشتی سودمند است ، اما نباید بادبان کشتی را به حال خود بگذاریم.

در آن صورت ، ما را مانند بردگان و غلامان با خود خواهند کشانید.

هرکسی در عمر خود، یکی از آن کسانی را که در بنداز، شهوت ، ستیزه جویی ، پرگویی و یا قمار بازی باشد، دیده است.

آزادی کامل هر يك از این صفات ، مایه ویرانی خوی و منش است.

داستان پسران کورش را شنیده اید که دایگانیشان آنان را آزاد گذاشته بودند تا هر چه بخواهند بکنند و در

نتیجه ، همه زیون و فاسد بارآمدند.

پس تسلط معرفت بر میل و رغبت ، جوهر واقعی عقل و اساس و سلاح ضبط نفس است و تسلط بر نفس ، مهمترین چیزی است که برای بنای خوی و منش لازم است.

یا باید دنیا ما را زیر انضباط درآورد و یا بخود مسلط گردیم ، باید یکی از این دو راه را برگزید.

در پایان باید بگویم که خوی یا منش ، همان است که مل [201] مدتها پیش گفته است : اراده ای که کاملا به قالب درآمده است [202].]

جان لاک انگلیسی معتقد بود که : هدف آموزش و پرورش باید ایجاد نظم در ذهن کودک باشد.

ژان ژاک روسو معتقد بود : هدف آموزش و پرورش ، راهنمایی تمایلات طبیعی کودک به طور عاقلانه و مناسب است.

پستالیزی ، می گفت : هدف تعلیم و تربیت ، پرورش کلیه قوای فطری و استعداد های کودک ، به طور هماهنگ و متعادل است.

و فروبل ، پیشنهاد می کرد که : هدف تعلیم و تربیت ، باید بر اصل آماده کردن افراد برای زندگی کامل ، قرار گیرد.

از میان جامعه شناسان ، اوگوست کنت عقیده داشت : هدف تربیت ، تنها پرورش نیروی ذهنی کودک نیست ، بلکه باید همچنین حس عاطفه و محبت او را به همنوع و همچنین حس تفاهم بین افراد را پرورش دهد.

وارد معتقد بود : بسط تعلیم و تربیت و همگانی ساختن آن ، موجب آن خواهد گردید که افراد ، وظیفه شناس و عاقل بار آیند و از ارتکاب خطا مصون مانند.

سمنر ، در کتاب خود به نام آداب و رسوم ، تعلیم و تربیت را به منزله تلاشی برای انتقال رسوم و آداب اجتماعی به کودک می داند و خاطر نشان می کند که به وسیله این آموزش ، کودک فرامی گیرد : چه رفتاری مطلوب و چه رفتاری مکروه است.

و در موارد مختلف چگونه باید عمل کند و چه افکاری را باید بپذیرد و چه افکاری را باید رد کند و به عبارت دیگر ، کودک در پرتو تعلیم و تربیت ، راه و رفتار مطابق آداب و رسوم جامعه را فرامی گیرد ، اما آموزش و پرورش کامل ، باید در فرد نیروی انتقاد و تمیز شدیدی به وجود آورد که مانع شود وی همچون عروسکی بر اثر کوچک ترین تلقین یا تحریکی اقدام کندوبی چون و چرا مطابق رسوم و سنت متداول پیش رود ، بلکه باید وی را برآن دارد که پیوسته نیروی قضاوت خود را به کار اندازد و عاقلانه زندگی کند.

افرادی که این سان تربیت شوند ، آلت دست آشوبگران و آتش افروزان نخواهند شد و به سهولت تحت تاثیر افکار غلط قرار نخواهند گرفت و پیوسته درباره هرکاری فکر خواهند کرد و جنبه های نیک و بد آن را

خواهندسنجد و قبل از حصول اطمینان درباره فکری و یا اقدامی ، بدان نخواهندگر وید .
گیدینگر ، می نویسد : يك مرد یا يك زن تربیت شده کسی است که به قسمت اعظم علل اقدامات جنون
آمیز بشر ، پی برده و به اندازه کافی و به دقت هر چه تمام تر درباره آنها اندیشیده است که در دل نسبت به
این اقدامات ، احساس نفرت و اشمئزاز کند [203].]

نظر اسلام

حضرت علی (ع) کسانی را که بر نفس خویش غالب باشند و از شهوت خود جلوگیری کنند و با چشم
عقل به مسائل زندگی بنگرند ، می ستایید و از مردم می خواهد که از روش آنها پیروی کنند .
قرآن کریم کسانی را که نتوانسته اند از نیروی خرد برخوردار شوند و از نظر شنوایی حقیقت و بیان آن ،
کر و لال هستند ، بدترین موجودات زنده دانسته ، می فرماید : ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین
لا یعقلون [204].]
پیامبر بزرگ اسلام می فرماید : افضلالجهادمن جاهد نفسه التي بین جنبيه ، بالاترین جهاد ، مبارزه با
نفس و هواها و آمال آن است [205].]

- 22 کارخانه های غم انگیز دیپلمه سازی

انسان متمدن کنونی با چراغ دانش ، توانسته است تا حدی ، زوایای تاریک جهان را بنگرد و به حل
بسیاری از معماها موفق شود .
اعماق دریاها را زیر پا گذاشته و برفراز آسمان ها بال گشوده است .
تسخیر فضا از برنامه هایی است که دیر یا زود به مرحله اجرا در می آید ، مع الوصف ، زیاد هم نباید
مغرور شود .
مجهولات ما به مراتب بیش از معلومات است .
منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان راه شیری است .
قطر این کهکشان ها يك صدهزار سال نوری طول دارد و منظومه شمسی ما به فاصله سی هزار سال
نوری از مرکز آن ، قرار گرفته است .
وسعت جهان به حدی است که دانشمندان با دوربین های عظیم خویش ، تا فاصله سی میلیارد سال نوری
را مشاهده کرده اند .
به طور قطع در ورای این فاصله نیز تشکیلاتی است که ما از آن بی خبریم .
همین کهکشان راه شیری خودمان در هر 250 میلیون سال يك بار برگرد مرکز خود می چرخد .
اگر بخواهیم حرکت وضعی آن را به حرکت وضعی زمین که به وجودآورنده شب و روز و مدت آن

24 ساعت است تشبیه کنیم ، باید بگوییم هر شبانه روز کهکشان مذکور 250 میلیون سال است .
زمین ما، جزئی بسیار کوچک از منظومه عظیمی است که خود جز بسیار کوچکی از کهکشان است.
ما به نوبه خود، جزئی ناچیز از این زمین خشخاش مانندیم ، تو خود بنگر از این خشخاش چندی !
دکتر الکسیس کارل در کتاب انسان موجودناشناخته مینویسد : کسانی که کیفیات حیات را مطالعه
می کنند گویی در میان جنگل سحرانگیزی که درختان بی شمار آن دایما تغییر شکل و جامی دهند،
سرگردانند و در برابر انبوه مطالبی که تفسیر آنها ممکن است ، ولی تعمیم فرمول های ریاضی درباره
آنها میسر نیست ، خود را خسته و عاجز می بینند.
از اشیای دنیای مادی هر چه باشند، ستاره یا اتم ، فولاد یا آب ، کوه یا ابر، می توان بعضی از خصایص ،
مانند وزن و ابعاد فضایی را انتزاع کرد.

این مفاهیم انتزاعی که عوامل بحث علمی را می سازد - نه کیفیات محسوس مشاهده اشیا چیزی جز
مرحله مقدماتی علم ، یعنی شکل توصیفی آن نیست و تنها طبقه بندی کیفیات یا فنومن ها را در برمی
گیرد، ولی قوانین طبیعی ، یعنی نسبت های ثابت ، وقتی که علم انتزاعی تر شد، نمودار می شود
[206].]

تازه اگر هم فرض کنیم که از نظر جهان شناسی به پیشرفت های شگفت انگیز نایل آمده ایم و از زمین
هم پرواز کرده ، به اعماق آسمان ها نفوذ کرده ایم ، در صورتی که از نظر اخلاق فقیر باشیم ، برای ما
افتخاری نیست.

دانشمند مذکور می نویسد : علم بدون وجدان ، چیزی جز ویرانی روح نیست [207].]
ما نه تنها جهان بزرگ هستی را نشناخته ایم ، بلکه خود را هم نشناخته ایم.
بدیهی است که شناخت خویشتن ، برای ما ضرورت دارد.
در حال حاضر نتوانسته ایم به کشف نواحی مجهول روان خود توفیق یابیم.
حتی هنوز معمای روح ، برای انسان حل نشده است.

از يك سو ملاحظه می کنیم که اگر مغز ما از کار بیفتد، دیگر قدرت تفکر و ادراك و تخیل و حتی
عواطف ، از ما رخت برمی بندد، و از سوی دیگر، قاطبه خداپرستان ، برخلاف مادیون ، انسان را
دارای روحی مجرد و منهای بدن - که منبع عقل و عاطفه است می دانند و معتقدند که بامرگ و فنای بدن
، روح باقی می ماند.

کدام يك صحیح است ؟ فعلا بحث آن از حوصله این فصل بیرون است.
منش و شخصیت ها، معجون بسیار غریبی هستند که عناصر اولیه آن را توارث و محیط تشکیل داده
است.

تار و پودهایی که در وجود ما تنیده شده است ، به قدری دراز و سردرگم است که گاهی حتی نمی

توانیم به درستی تشخیص دهیم که از وراثت است یا محیط و اگر بدانیم از کدام يك است ، نمی توانیم منشأ آن را بیابیم.

ما دارای يك سلسله احتیاجات طبیعی هستیم که از طبیعت ما سرچشمه می گیرد، و يك سلسله احتیاجات مصنوعی نیز برای خود ایجاد کرده ایم که از عادات ما سرچشمه می گیرد و طوری است که در بقا و سعادت ما تاثیری ندارد و بنابراین ، ساخته خودماست و نباید از ابتدا آنها را پایه گذاری کرده باشیم . غالب افراد از تشخیص احتیاجات طبیعی و مصنوعی خود عاجزند.

دخانیات و مشروبات را همچون مواد غذایی ، برای زندگی لازم می دانند و موسیقی را همچون خداپرستی و نیایش و دانش و حکمت ، غذای روح می پندارند! بسیارند کسانی که خود را به يك موضوع ، به قدری نیازمند می بینند که با فقدان آن ، دست به خودکشی می زنند، شکست در يك امتحان ، یا يك عشق یا يك مبارزه سیاسی بر سر جاه و مقام ، آنها را به خودکشی وامی دارد و احيانا دچار جنون یا سخته قلبی می شوند، در عین حال نشان می دهند که دارای بدن و روح سالم نیستند، زیرا فردی که بدن و روح سالم دارد، خواهان زندگی است [208].]

خطر این نادانی ها نه تنها خودکشی و مرگ های آنی است ، بلکه یکی از خطرهای عظیم آن مرگ تدریجی است.

بیچاره مردمی که در این مرگ تدریجی جان می کنند و عمر حسابش می کنند! به گفته دکتر الکسیس کارل : عاداتی به وجودآورده اند که زندگی را غیرممکن می سازد، مثلاً تراکم توده های مردم در شهرهای صنعتی ، و حذف شرایط طبیعی زندگی و رواج الکلیسم ، و پایمال کردن اصول اخلاقی [209].]

سن روانی.

بدیهی است که این جهل و عدم اطلاع از راه و رسم صحیح زندگی و احتیاجات طبیعی و مصنوعی ، در مساله آموزش و پرورش ، انسان را به بلاهت می کشاند و خانواده و مدرسه نمی تواند بن طور که باید و شاید از عهده وظیفه خود برآید، در نتیجه ، مدارس و دانشگاه های ما به صورت کارخانه های غم انگیز دیپلم و لیسانس سازی درآمده است ! نسل جوان از نظر فکری و عواطف انسانی ، فقیر است ، در حالی که کودکان انسانی بر وفق قوانین طبیعی ، به خوشی بزرگ می شوند و گاهی قبل از آن که به وسیله خانواده و مدرسه تغییر شکل دهند، شور و شوقی دارند و مستعد دوست داشتن و فداکاری در راه يك ایده و هدفند، شجاعت در آنان طبیعی است.

به آسانی عادت تازه را فرامی گیرند و از راستگویی ترسی ندارند، بدین جهت تصمیم به تغییر وضع طبقه جوان يك کشور، از نظر مسائل اصلی انسانی ، امری موهوم نیست [210].]

گردانندگان امور کشورهای جهان ، فارغ التحصیل های مدارس و دانشگاه ها هستند.

فرماندهان ارتش های خونخوار، دانشنامه و گواهینامه خود را از دست معلم و استاد دریافت کرده اند.

زورگویان و استعمارگران و متخلفین از اصول انسانی، محصول کار طراحان برنامه های آموزشی و پرورشی هستند.

حوادث زیادی در عصر ما روی داده است که عدم رشد صحیح طبقه جوان را اثبات می کند. تنها دلخوشی ما به این است که عصر ما، عصر توسعه علم و ادبیات و هنر و فلسفه است، ولی اگر اینها به قیمت نابودی ما تمام شود، چه سودی دارد؟! طبق آزمایشی که هرکس [211] در سال 1917 میلادی، روی سربازان و افسران آمریکایی به عمل آورد، معلوم شد که سن روانی 46 درصد آنها، کمتر از سیزده سال است.

امروز هم به طور قطع این نقیصه اصلاح نشده است و شاید بدتر از سابق شده باشد، در این صورت، باید به حال مردم بی پناه ویتنام تاسف خورد.

اگر نظیر همین آزمایش در سایر کشورهای جهان انجام گیرد، نتیجه ای بس ناگوار خواهد داد. سن روانی بسیاری از مردم، کمتر از ده سال است و سن روانی بسیاری دیگر از دوازده یا سیزده سال تجاوز نمی کند.

اینها بازماندگان الکلی ها و بیماری های آمیزشی و کم خردان و منحرفهای اخلاقی هستند. به طور قطع این عدم رشد صحیح و صغر فکری و اخلاقی امروز، ناشی از تعلیم و تربیت نادرست است

می گویند: اگر چندتن را به طور ناگهانی از شهر عظیم نیویورک بر بایند، شهر به صورت تعطیل درمی آید و تمام کارها مختل می شود، یعنی درحقیقت، انسان هایی که بتوانند شهری عظیم را اداره کنند، عده ای انگشت شمار هستند و سایر مردم چنین رشد و استعدادی ندارند.

در مورد سایر شهرها و کشورها نیز همین قاعده جاری است.

در حقیقت دنیای ما دچار کمبود آدم است! این کمبود، ناشی از نبودن اسلوب های کامل آموزشی و پرورشی است، غفلت های بی جا و بی مورد از طرف خانواده ها و اجتماع و دستگاه های تعلیم و تربیت، مشکل قحطالرجال را به وجود آورده است.

بسیارند کسانی که دوران نخستین کودکی را برای تربیت و تعلیم، شایسته نمی دانند و گمان می کنند که تنها دوره کودکی و دبستان و بهتر از همه، دوره دبیرستان و دانشگاه برای این منظور شایستگی دارد، ولی روان شناسان معتقدند که نخستین روز تولد کودک، روز یادگیری و پرورش اوست و جالب این است که گفته اند: يك روز، در يك سالگی خیلی بیشتر از يك روز در سی سالگی است!.

یکی از گویندگان ما نیز چنین فکر کرده و گفته است:

هرکه کمتر شنید پند پدر / روزگارش زیاده پند دهد
هرکه را روزگار پندداد / تیر زهر آب داده ، پنددهد

راستی اگر طفلی را به حال خود گذاریم و به عدم رشد صحیح او در خانواده اهمیت ندهیم به امید این که روزگار او را پنددهد و اگر روزگارش پندداد! بگذاریم تیر زهر آب داده ، پندش دهد، چه سرنوشتی خواهدداشت؟ جامعه از وجود ننگین و نکبت زای او، چه ضررهایی خواهدکرد؟ چرا از قوانین صحیح زندگی اطاعت نمی کنیم؟ چرا ظلمات بدبختی، زندگی ما را غیر قابل تحمل کرده است و از نور سعادت محروم گشته ایم؟ به طور قطع اینها اثر عدم توجه به خداوندی است که قرآن درباره اش می گوید. :

اللّٰهُ وَلِيَالَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ مَنَظَرُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ ، [212] خداوند، دوست مردمی است که ایمان آورده اند.
آنها را از ظلمات به سوی نور خارج می سازد، و کسانی که کافر شدند، یارانشان سرکشانی هستند که آنها را از نور به سوی ظلمات خارج می سازند.

در این جا برای توجه خوانندگان محترم به وظیفه اساسی و مهم پدران و مادران در مورد تربیت فرزندان ، لازم است که به این آیه شریفه توجه شود : یاایهاالذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا، [213] ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده های خود را از آتش ننگه دارید.
در روایات ، تاکید شده است که انسان باید خانواده خود را به راه راست وادار کند و از آنها به طور کامل مراقبت نماید.

در تفسیر کنز الدقائق ، ذیل همین آیه ، نقل شده است که مرد مسلمانی پس از نزول آیه فوق در حضور پیامبر اسلام گریه می کرد و می گفت : من از حفظ خودم عاجزم ، چگونه می توانم از عهده خانواده ام برآیم ! فرمود : حسبک ان تامرهم بما تامر به انفسک و تنهاهم عما تنهی عنه نفسک ، برای توکافی است که آنها را به آنچه خود را امر می کنی ، امر کنی و از آنچه خود را نهی می کنی ، نهی کنی [214].]
ابوبصیر می گوید : به امام صادق (ع) عرض کردم : خودم را حفظ می کنم ، خانواده ام را چگونه حفظ کنم ؟ فرمود : تامرهم بما امرهم الله و تنهاهم عما نهاهم الله عنه ، فان اطاعوك كنت قد وقیتهم وان عصوك فکنت قد قضیت ما علیک ، آنها را به آنچه خداوند امر کرده ، امر و از آنچه نهی کرده ، نهی می کنی.
اگر تو را اطاعت کنند، آنها را حفظ کرده ای و اگر نافرمانی کنند، وظیفه خود را انجام داده ای [215].]

- 23 مدرسه یا خشتی که از اول ، کج نهاده اند!

شاید تا نیم قرن پیش ، برای زندگی راه های مختلف وجود داشت و دشوار بود که يك متفکر اجتماعی بتواند برای رسیدن به يك زندگی ایده آل ، شاهرهی انتخاب کند، و اگر چنین انتخابی هم امکان داشت ، به صورتی بسیار کلی و عمومی و مجمل بود، مثلا شاعری می گفت :

همت بلنددار که مردان روزگار / از همت بلند به جایی رسیده اند

ولی در عصر ما این شاهراه ، با دقتی بیشتر و برنامه ای وسیع تر و بودجه ای افزون تر ، انتخاب شده است و نوباوگان هر ملت و مملکتی ناگزیرند از این راه به مقصد برسند. آری مدرسه ، شاهرهی است که کودکان را از محیط محدود و بسته خانواده وارد اجتماع می کند و خانه امید همه پدران و مادران و وسیله رشدقوای همه کودکان و سازنده سلول های اصلی پیکر يك اجتماع سالم و با نشاط و زنده است ، ولی کدام مدرسه ؟! آیا مدارس کنونی جهان توانسته اند آن طور که خواست همه روشنفکران است ، باشند یا نه ؟ اگر مساله را نه در دایره وسیع جهانی ، بلکه در دایره محدود مملکت خودمان بررسی کنیم ، آیا مدارس ما تاکنون چنین ثمری داشته اند و آیا توانسته اند خواسته های پدران و مادران و به طور کلی ، اجتماع و سرانجام آنهایی که همه مدارس و تشکیلات مربوط به آن برای آنان به وجود آمده است ، راضی کنند؟ با کمال تاسف ، باید بگوییم : نه ! و این مطلبی است که از بررسی جراید کشور به خوبی روشن می شود.

روزنامه کیهان در گزارش شماره 7529 ، مدرسه را به عنوان خشت کج ! توصیف می کند، سپس می نویسد : کمبود معلم و دبیر ، کهنگی کتاب ها و جزوات درسی و مشکل جا ، مسائل اساسی آموزش ابتدایی و متوسطه است.

کتاب های درسی با اغلاط فاحش و مطالب خرافی ، نمی تواند پاسخگوی نیازهای حاضر باشد. در تهیه کتب درسی باید معلمان با سابقه و روان شناسان شرکت داشته باشند. در این جا برای نمونه کتاب فارسی سال اول متوسطه را شاهد می آوریم. این کتاب صرف نظر از آن که فوق قوه و استعداد دانش آموز کلاس اول متوسطه [216] است و متون کاملامشکل برای آن انتخاب شده ، دارای پاره ای از داستان های خرافی و دور از حقیقت است. مولفان این کتاب ، دلخوشند که مطالب آن را از متون قدیم انتخاب کرده اند، ام از این که مطلب صحیح باشد یا غلط.

راستی جای آن است که بر حسن انتخاب آنان صدها آفرین فرستاده شود! طفلی که تازه قدم به دبیرستان می گذارد و می خواهد بفهمد که بر قرآن کریم چه تفسیرهایی نوشته شده است ، برای اولین بار با ترجمه تفسیر طبری که مولفین کتاب با تحقیق و کنجکاوی فراوان طبق ذوق و سلیقه خود قسمتی

از آن را انتخاب کرده اند، آشنا می شود.

گواین که این قسمت از منابع بنی اسرائیل به نام تفسیر قرآن یادداشت شده باشد و نویسنده تفسیر نیز همچون مولفان کتاب قرائت فارسی، مطلبی رانسنجیده و نفهمیده در کتاب خود ضبط کرده باشد. اکنون مطلبی را که هیچ ارتباطی با قرآن کریم ندارد، به نام تفسیر قرآن مطالعه فرمایید تا بدانید چگونه خانه پرورش و آموزش از پای بست ویران است و ما همچنان به فکر نقش ایوان آن هستیم! در آن جا می نویسد: ابلیس گرد بهشت می گردید و نگاه همی کرد، چون نگه کرد، ماری برون آمد از بهشت. و این مار چهار پای داشت همچون چهار پای شتر و ابلیس آن مار را گفت که من آدم را نصیحتی خواهم کرد سخت نیکو و مرا پیش او راه نمی دهند.

باید که تو مرا پیش آدم بری تا من این نصیحت را بگویم و او تو را سپاسداری کند.

پس آن مار مرابلیس را به دهان خویش اندر جای داد و ابلیس اندر دهان مار رفت و مار او را پنهان رضوان، در بهشت برد و آن جا بنشانند و چشم ابلیس بر طاووس افتاد.

ابلیس از آن طاووس بپرسید که آن درخت کدام است که خدای عز و جل، آدم را گفت از آن مخور؟ طاووس آن درخت گندم او را بنمود و گفت: این است بو ابلیس مرایشان را شتاب همی کرد به خوردن آن و می گفت که زودباشید و از آن بخوریدبو چون گندم به حلق آدم فروگذشت و به شکم رسید، آن حله های بهشت از ایشان فرو ریخت بیس از آن درخت های بهشت سرفرو آوردند و موی های این چهارتن به شاخ های خویش برپیچیدندو هرچهار را از بهشت بیرون انداختند. مر آدم را به هندوستان انداختند به سرکوه سرنندیب و مرحوا را به جده انداختند بر لب دریا از مکه بر هفت سنگ و ابلیس را به سمنان انداختندبه حدود ری و مار را بر اصفهان انداختند [217].] در چنین شرایطی چگونه می توان منتظر بود که فطرت خداپرستی نوباوگان اجتماع ما زنده بماند و پس از پایان تحصیلات عالی، افرادی صالح و باایمان باشند.

اصل چهارم از قطعنامه کنفرانس آموزش عالی رامسر می گوید: اصلاح وضع آموزش عالی و امور دانشگاه ها، رابطه مستقیم و ناگسستگی با وضع آموزش ابتدایی و متوسطه دارد.

روزنامه کیهان در همان شماره می نویسد: سه مساله اساسی در زمینه آموزش ابتدایی و متوسطه ایران از دیرگاه مطرح است - 1: مساله کادر آموزشی، 2 - مساله جا، 3 - مساله کتاب و جزوات درسی.

در زمینه این مسائل، عوامل فرعی تری مانند شهریه، نام نویسی، عدم تجهیز مدارس، نقل و انتقال معلمان و محصلان و امور دیگری وجود دارد که به هر حال چون عوامل اصلی و تعیین کننده ای نیست، می تواند در حاشیه این رپرتاژ باشد [218].]

نقص کار مدارس

در مدارس و دانشگاه ها سعی می شود که افراد، همچون انبار فرمول و محفوظات دیگر، پرورش یابند. گاهی هم به قهرمانان ورزش مدال داده ، از آنها تجلیل می کنند، اما هرگز روی عواطف آنها و جنبه های غیر عقلانی روان که زره شخصیت رامی سازد [219] دقت نمی کنند. آن اندازه که برای نمره ریاضیات و دروس علمی دقت می شود، برای نمره نظم و انضباط دانش آموز دقت نمی شود.

ناظم های دبیرستان ها و دبستان ها، منتظرند که با فرا رسیدن موسم امتحانات ، سیاهه ای در این مورد تهیه کنند و تحویل دهند، بدون این که واقعا درباره نظم و انضباط برنامه ای وجود داشته باشد یا کوششی انجام گیرد، در حالی که :نظم درونی ، همیشه پاداش خود را می گیرد. این پاداش ، نیروست.

نیرو شادی می آورد، شادی درونی ، صامت و وصف ناپذیر که نغمه عادی زندگی می گردد.

این وضع فیزیولوژیکی و روانی هر قدر به نظر معلمان و اجتماع شناسان امروزی ، غریب بیاید، مع هذا رکن ضروری شخصیت را می سازد و همچون فرودگاهی است که روان می تواند از آن به پرواز درآید و اوج بگیرد [220].]

علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمود : قلب جوان ، همچون زمینی است که از زراعت خالی است و می تواند هرگونه بذری که در آن افشاندن شود، بپذیرد و بپروراند، از این رو پیش از آن که قلب و عقل و استعداد تو قابلیت خود را بر اثر چیزهای ناشایسته از دست بدهند و نتوانند بذر تربیت سالم را بپرورانند، به تربیت تو مبادرت کردم [221].]

چه خوب است کادر آموزشی ما بعد از پدران و مادران ، این گفته را در سرلوحه برنامه های خود قرار دهند و به این وضع نابسامان خاتمه بخشند! شماسری به مدارس بزنید، می بینید هر ساعتی دو بار زنگها به صدا در می آید.

با به صدا در آمدن نخستین زنگ ، گروهی طفل بالغ و نابالغ از اتاقهای غالبا تنگ و تاریکی که کلاسش نام داده اند همچون آهوان وحشی ورم خورده ، بیرون می ریزند و فضای مدرسه را پر از غلغله می سازند.

جز هیاهو و زد و خورد، چیزی نمی بینید و نمی شنوید.

دربان مدرسه با تمام قوا و نیروی خود، برای جلوگیری دانش آموزان از فرار، می کوشد و بلندگوی مدرسه مرتبا اعلام می کند که از خروج آنها جلوگیری شود.

ناظم ها و روسا و مدیران با شلاق های زمخت خود، در گوشه و کنار، کمین کرده اند تا متخلفان را به سخت ترین کیفر مبتلا سازند و حسابشان را کف دستشان بگذارند! طولی نمی کشد که با به صدا در آمدن دومین زنگ ، دانش آموزان که راه فرار را به روی خود مسدود می بینند و از طرفی ممکن است

يك غيبت غير مجاز در دفتر برایشان ثبت کنند و احياناً منجر به اخراج آنها شود، به طرف کلاس ها هجوم می برند.

تازه این کوشش های پی گیر و در عین حال خسته کننده ، نه برای این است که انسان های واقعی و شریف تحویل اجتماع داده شود، بلکه صرفاً به منظور این است که از نظر نمره های درسی عقب نمانند و کارنامه قبولی خود را دریافت دارند.

اما افسوس ! فی الحال ما در دنیایی به سر می بریم که برای زندگی مساعد نیست.

در محیطی که با احتیاجات حقیقی جسم و جان ما تطابق نیافته است.

در دیده مردم امروزی ، راستگویی ، وفاداری به قول و کار شرافتمندانه و خیانت نکردن به دیگران ، مسخره می آید.

معلمان و استادان توجه نمی کنند که حس شرافت و حس اخلاق ، خیلی مهم تر از موفقیت در امتحانات و کنکور هاست.

شاگردان نیز در این عدم توجه شریکند.

هرکس را که به وجود خوبی و بدی معتقد باشد، ساده می دانند و هرکس بگوید که حسد به دیگران عادت زشتی است و آشفستگی خانواده و مدرسه ، نشانه انحطاط است ، همشهری بدی در نظر می آید [222].
در حال حاضر، روزانه هزار نفر در دنیا خودکشی می کنند [223] و غالب آنها جوانان تحصیل کرده و درس خوانده و به خصوص دختران جوان هستند.

گاهی اوقات ملاحظه می کنیم که کودکان خردسال به فجیع ترین جنایت ها دست می زنند.

دختر یازده ساله ای که به جرم خفه کردن دو دختر بچه خردسال ، محکوم به حبس ابد شده بود گفت :

من طرز خفه کردن طفل را از تلویزیون آموختم [224].

این است وضع دستگاه های تربیتی ما و وضع نوباوگانی که توسط این دستگاه ها تربیت می شوند.

نه تنها پدر و مادر و معلم ، بلکه رادیو و تلویزیون و سینما و روزنامه و مجله وب در این گناه بزرگ شریک و در پیشگاه خداوند بزرگ مسوولند.

24- عقل و عاطفه

نقش غده ها

این مساله مسلم است که روان ما دارای دو جنبه عقلی و عاطفی است. همان طور که دستگاه پیچیده مغز ما منشأ تفکر و تعقل است و سلول های بی شمار آن به طور اسرار آمیزی کار خود را به دقت انجام می دهند، عواطف ما نیز در مغز برای خود جایگاهی دارند. غده هیپوفیز [225] که در کف مغز جای دارد، به واسطه اهمیت زیادش، رئیس ارکستر بدن لقب گرفته است و در حقیقت، فرمانروای مطلق است که به غده های دیگر دستور کار بیشتر یا کمتر می دهد. ترشح قسمت جلویی این غده، در رشد قامت و اعمال جنسی اثر دارد. اگر ترشح این قسمت زیادتر از حد معمول باشد، شخص غول پیکر می شود و اگر ترشح از حد طبیعی کمتر باشد، فرد، قصیر القامه می شود. ترشح قسمت عقبی این غده، در دخل و خرج بدن موثر است. کودکی که زیاده از حد، چاق و از لحاظ اعمال جنسی دیر بالغ می شود و تنبل و کند است، بر اثر بدکار کردن این قسمت از غده هیپوفیز است [226].

اما آنچه تحقیقات دانشمندان پرده از روی آن برداشت، این است که قسمتی از مغز به نام هیپوتالاموس [227]، منشأ بروز کلیه عواطف و در واقع مرکز فرماندهی بدن می باشد. پس در درجه اول، هیپوتالاموس و در درجه دوم، هیپوفیز، بر کار غدد دیگر نظارت کامل دارند و اینها خود به خصوص هیپوتالاموس با ساختمان مغز ارتباط دارند.

غده های دیگر عبارتند از: غده تیروئید [228] که در جلو گردن قرار دارد و کمبود ترشح آن باعث خشکی پوست و شکنندگی و کم پشتی مومی شود. کودکی که در راه رفتن، حرف زدن و نشستن بدون کمک کنداست، دچار کمبود ترشح این غده است. ترشح بیش از حد آن باعث عصبانیت، کودنی، بهانه جویی و لاغری کودکانه می شود.

غده سورنال یا فوق کلیوی، از غده هایی است که کار زیاد آن باعث فشارخون و زیادی مو و بلوغ زودرس و رشد بی حد و حصر دستگاه تناسلی و تنبلی آن سبب چاقی و زیادی املاح خون می شود. برخی از غده ها، مانند تیموس [229] و پینال [230]، فقط در دوره کودکی فعالیت می کنند و به عقیده علمای فیزیولوژی، مانع بلوغ زودرس هستند.

ادامه کار آنها پس از بلوغ، باعث می شود آثار طفولیت، باقی بماند و قطع کار آنها در دوره طفولیت، باعث فرارسیدن بلوغ زودرس می شود.

غدد جنسی که با شروع کار آنها کودک وارد مرحله بحرانی بلوغ می شود، رشد علایم و حالات ثانوی جنس، از قبیل ریزش دندان در مورد دختر و بم شدن صدا در مورد پسر و قدرت تولیدمثل و مو

در آوردن صورت وب را به عهده دارد.

غدد شناسی ، یکی از رشته های علمی است و در این جا فقط هدف ما اشاره به اهمیت کار غده هاست. بر اثر ارتباط میان غده هیپوفیز که نماینده سیستم غدد داخلی است و دستگاه عصبی ، بدن دچار عکس العملهایی می گردد.

فریاد، ترس ، حبس کردن نفس در سینه ، باز شدن مردمک چشم ناشی از تعجب ، سرخ شدن از شرم ، تپش قلب ناشی از ترس و نگرانی ، همگی شواهد ارتباط فکر و بدن است.

لکن ، چنان چه گذشت ، قسمتی از مغز به نام هیپوتالاموس ، مرکز فرماندهی بدن است ، زیرا ترشحات خود را مستقیماً وارد هیپوفیز می کند.

هیپوفیز نیز در کیفیت ترشح سایر غدد، تاثیر می کند : چون هیپوتالاموس ، مرکز احساسات آدمی است که هر دقیقه ممکن است به علت ایجاد عصبانیت یا تندخویی ، کینه ورزی ، حقد و حسد و سایر ناراحتی های روحی ، تحریک شود.

مسلماً تحریکات آن همان طور که سبب تغییرات مخصوص در سلسله اعصاب نباتی می شود، آثار خود را روی عروق و سایر انساج ، به جا می گذارد و ترشحات مخصوص خودش نیز تغییر می کند و از لحاظ کیفیت و کمیت ، سبب ایجاد تحریکات مخصوص در هیپوفیز می شود و این غده نیز به سهم خود، ترشحات سایر غدد مترشحه داخلی بدن را کم یا زیاد می کند و اثرات مخصوصی به جا می گذارد.

پرورش به طور دو جانبه

نتیجه بحث بالا این می شود که مغز ما، هم مرکز عواطف و احساسات و هم جایگاه تعقل و تفکر است. آری حجم کوچک و ناچیز مغز عقل و عاطفه را به انسان ارزانی می دارد و او را موجودی اشرف و اکمل مخلوقات می سازد.

این جاست که بیش از پیش به اهمیت ارزش کار پدر و مادر و مربیان دیگر پی می بریم.

آنان مسوولیتی عظیم و خطیر بر عهده دارند و هرگز نمی توانند به طور يك جانبه کار کنند.

اگر فقط به پرورش تفکر کودک بپردازند و چنان که در مدارس و حتی دانشگاه ها رسم است فقط جنبه

عقلانی و فکری کودکان و جوانان مورد توجه قرار گیرد و کوشش بر این باشد که آنها همچون دستگاه

های ضبط صوت ، حافظ فرمول ها و قوانین علمی و تاریخ و جغرافیا و نظریات علمی دانشمندان باشند،

قسمتی از مغز را فلج و ضایع ساخته اند، چه نیمی از مغز را به کار انداخته و نیمی دیگر را تعطیل کرده

اند! بدون تردید، پرورش انسان کامل ، به این است که مغز او که مرکز عقل و عاطفه است درست

باز آید و هر دو جنبه مغزی او به طور دقیق به کار افتد.

اگر بخواهیم فقط به یکی از این دو جنبه بپردازیم ، کدام يك اهمیت بیشتری خواهد داشت ؟ عقل یا عاطفه

آیا بهتر این نیست که خانواده و مدرسه که بزرگ ترین پایگاه تربیت هستند برای این که به کودکان ، شخصیت کامل و ممتاز ببخشند، عقل و عاطفه را مجموعاً مورد توجه قرار دهند؟ اگر بنا بر تبعیض است ، آیا امتیاز با تربیت عقل است یا تربیت عواطف؟ پاسخ این سوال را بهتر است از زبان دکتر آلکسیس کارل ، فیزیولوژیست معروف فرانسوی بشنوید : نخستین اصل ، پرورش عقلانی نیست ، بلکه بنای تار و پودی عاطفی در خویشتن است که تکیه گاه تمام عوامل درونی باشد.

ضرورت حس اخلاقی ، کمتر از لزوم حس بینایی و شنوایی نیست .
باید عادت کنیم تا به همان دقتی که نور را از ظلمت و صدا را از سکوت می شناسیم .
خوبی را از بدی تمیز دهیم .

وانگهی موظف شویم که از بدی پرهیز کنیم ، ولی پرهیز از بدی ، مستلزم یک ساختمان بدنی و روانی خوب است [231] .

روش رهبران مذاهب

روی همین اصل است که می بینیم پیشوایان ادیان آسمانی با این که مأمور تعلیم و تربیت بشر هستند و احیای عقل از وظایف مهم آنهاست ، به مسائل اخلاقی و عاطفی ، بیشتر اهمیت می دهند .
در عین این که قرآن کریم در حدود 750 آیه در خصوص مسائل مربوط به علوم طبیعی ، فلکی ، ریاضی و... دارد ، همه جا اصل را پرورش عاطفی و اخلاقی قرار می دهد و بر این زیربنای محکم و شالوده استوار ، یک زندگی سالم را پی ریزی می کند و مسائلی را که سرانجام ، ادیسن ها ، لایپلاس ها ، فرویدها ، فیتس جرالدها ، تالس ها ، ارشمیدس ها ، گالیله ها ، انشتین ها ، زکریای رازی ها ، بوعلی سیناها و بیه کشف آن نایل آمده و می آیند ، جز به طور ضمنی مورد عنایت قرار نمی دهد .
بدون تردید ، با داشتن اخلاق و عواطف سالم و داشتن استقامت و ثبات قدم و عزم راسخ و هدف بلند و همت عالی که مولود تربیت پیشوایان ادیان آسمانی است می توان بر عالی ترین و ارجمندترین ارزش ها دست یافت .

پیشوای عالی قدر اسلام ، هدف مأموریت خود را در یک جمله خلاصه می کند : بعثت لاتمم مکارم الاخلاق [232] ، من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم .

بوعلی سینا که پیش از رسیدن به بیست سالگی ، در همه علوم زمان خود ، تبحر و تخصص یافته بود روزی در محضر ابوعلی مسکویه ، صاحب کتاب تربیتی و اخلاقی طهارت [127] ؛ رذچ & الاعراق ، از دانشمندان معروف آن زمان گستاخانه گردویی به جلو او افکند و از او خواست که مساحت آن را حساب کند .

ابوعلی مسکویه ، قسمتی از کتاب مذکور را در جلو او گذاشت و گفت : ای جوان ! تو به اصلاح اخلاق

خود بیشتر نیازمندی.

نخست اخلاق خود را اصلاح کن و سپس به من مراجعه کن تا مساحت گردو را برای تو حساب کنم
[233].

نوشته اند که این جمله برای تمام عمر، راهنمای اخلاقی و تربیتی بوعلی سینا شد و با به خاطر سپردن آن، هرگز از جاده صحیح زندگی خارج نشد.

علی الله در ضمن نصیحتی به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی (ع) تمام مطالبی که انسان را از نظر عقل و عواطف کامل می سازد، بیان می دارد، منتهابه مطالب اخلاقی و عاطفی بیشتر اهمیت داده می فرماید: فرزندم، چهار امر شخصی و چهار امر اجتماعی از من به خاطر بسپار.

با این امور هر کاری را انجام دهی برای تو زیانی ندارد: بالاترین بی نیازی ها خرد و بزرگ ترین نیازمندی ها فقر و وحشتناک ترین چیزها خودپسندی و گرامی ترین شخصیت و منش، اخلاق نیکوست. فرزندم، از دوستی بی خردان بپرهیز که چون بخواهند به تو سود برسانند، به تو ضرر می زنند. از معاشرت بخیلان خودداری کن که آنچه به آن نیازمند باشی، از تو باز می دارند. از رفاقت بدکاران اجتناب کن که تو را به چیز اندک می فروشند و از همنشینی دروغگویان دوری کن که آنها همانند سراب، چیزهای دور را برای تو نزدیک و چیزهای نزدیک را از تو دور می سازند
[234].

موسیه می نویسد: باید برای شاگردان ثابت کرد که غیر از علم، چیزهای قیمتی دیگری نیز هست و جز تعلیم، وسیله طبقه بندی دیگری برای اشخاص و ملت ها در کار است.

استعداد فنی، قوه ایجاد ثروت و وسایل رفاه عمومی، قابلیت اداره یا اختراع کردن و عوامل دیگر، همه چیزهایی هستند که ارزش اجتماعی مهمی دارند.

بالای همه اینها و بالای علم، عامل دیگری وجود دارد و آن عبارت است از تقوا و پرهیزکاری
[235].

قرآن کریم می فرماید: ان اکر مکم عندالله اتقیهکم [236]، گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند، پرهیزکارترین شماست.

و امام موسی کاظم (ع) فرمود: احسن منالصدق قائله وخیر منالخیر فاعله، نیکوتر از راستی، گوینده آن و بهتر از نیکی فاعل آن است.

آری!

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند.

مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست.

- 25 از مادری تا وزارت

همه چیز در حال تحول

دنیای قرن بیستم ، دنیای نوآوریها ونوسازیهاست ، از آلات و ابزار زندگی گرفته ، تا خوراکی ها ، نوشابه ها و پوشاکی ها ، همه چیز دستخوش تغییر وتحول شده است.

قوانین و مقررات ، هر لحظه شکلی دیگر به خود می گیرد.

پوسته ضخیم افلاک بطلمیوس که همچون زرهی پولادین و غیر قابل نفوذ زمین را محاصره کرده بود، به آسانی شکافته شد و آپولوها، انسان دست و پا بسته زمین را در فضا به جولان درآوردند. اموری که در میان جوامع و ملل ، مطلق و غیرقابل تغییر بودند، از اریکه قدرت مطلق بودن ، سقوط کردند و جنبه نسبییت به خودگرفتند.

آری ، به جای اخلاق مطلق ، اخلاق نسبی مطرح شد، هیپیسیم و بیتلیسیم ، به دنبال فرویدیسم و اگزستانسیالیسم ، از پدیده های نوین قرن ماست.

زن نیز در این میان ، بیکار نشست.

او به جای این که به موازات تغییرات و تحولات ، با احتیاط و حزم پیش رود و سنت های غلط را در هم بکوبد و آن چنان شخصیتی برای خود تحصیل کند که نه تنها محرومیت های گذشته را جبران کند، بلکه به اوج افتخار و عظمت برسد، ناگهان از جای خویش با يك جهش فوق العاده سریع حرکت کرد، درست مانند کسی بود که در يك پرتگاه مخوف قرار گرفته است و به يك جهش شجاعانه ولی توام با حزم و احتیاط نیازمند است تا خود را از پرتگاه خطر، نجات بخشد، ولی با همه جرات و تهوری که دارد، بدون حزم و احتیاط، خود را به کام خطر می افکند و برای همیشه گرفتار می شود. زن نیز چنین بود.

این جهش به سود او تمام نشد، بالعکس به کام خطرافتاد.

دنیا وقتی به خود آمد که دیگر همه چیز تمام شده بود! دیگر ناله و فریاد پزشك ، روان پزشك ، جامعه شناس ، دانشمندان آموزش و پرورش وسرانجام پیشوایان ادیان ، بی ثمر بود، و در برابر گوش های سخن نشنو، آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است ! لذت گمراه کننده قدرت و مقام ، شهرت و نفوذ، پول و درآمد، زن را چنان به کام خود فروبرد که نتوانست با این هشدارها به خود آید و به وظایف خویش آشنایی پیدا کند.

گفتند : تمام سلول های زن ، همصدا، آمادگی خود را برای مادری اعلام می کنند.

نوشتند : زنی که فرزند بزاید، از زنی که فرزند نزايد، سالم تر است و زنی که فرزند خود را شیر دهد، از زنی که فرزند خود را شیر ندهد، سالم تراست و زنی که فرزند را در آغوش بپروراند، از زنان دیگر سالم تر است ، ولی گفته ها برباد رفت ونوشته ها به دست فراموشی سپرده شد.

کار به جایی رسید که وفاداری به همسر و خانواده ، جای خود را به خیانت و بی وفایی سپرد .
در نتایجها حتی امور جنسی به نمایش گذاشته شد .
در این میان ، دسته بسیار محدودی هم برخی از مسندهای حساس اجتماعی را احراز کردند، تا خاری
باشند در چشم آنها که منکر فضیلت ، استعداد و نبوغ جنس زن هستند!

قطب های زندگی

می توان برای زندگی زن ، دو قطب در نظر گرفت : یکی قطب مادری و دیگری قطب شهرت و قدرت و
مقام .

شکی نیست که تمام مراتب دیگر ، از قبیل شهرت ها و محبوبیت های سینمایی و بدر فاصله همین دو قطب
، جا دارد .

در حالی که ممکن است برخی از زنان در قطب مادری ، احیانا مقام و شخصیت و شهرت اجتماعی هم
پیداکنند و به مقام مادری آنها هم لطمه ای وارد نیاید و زنانی هم بوده و هستند که جامع هر دو جنبه
هستند، ولی متأسفانه تعداد اینها کم است .

زنانی که مادر واقعی باشند و با بصیرت و آگاهی وظیفه سنگین مادری را عهده دار شده باشند، برای
اجتماع بسیار ارزش دارند، ولی باز هم باید اعتراف کرد که تعداد این قبیل مادران زیاد نیست .
هیچ بعید نیست اگر ادعا کنیم که زنانی که کمتر به دنبال مشاغل اجتماعی بوده اند، بهتر توانسته اند این
بار سنگین را به منزل برسانند و در نتیجه از نظر روحی و جسمی سالم تر و شاداب تر هستند و شاید
بر اثر همین سلامت و شادابی ، بهتر بتوانند بسیاری از محرومیت ها را تحمل کنند و آنها را نادیده بگیرند .
زن امروز ، از قطب مادری فاصله گرفته و در راه کسب قدرت و استقلال به تلاش افتاده است .
نتیجه این تلاش ها کم و بیش به صورت فعالیت های اداری ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ظاهر شده
است .

اکنون نیمی دیگر از پیکر اجتماع بشری که قبلا خانه نشین و زندانی بود از زندان خانه رسته و
دوشادوش مرد به تکاپو افتاده است .

گوش شیطان کر و چشم حاسدان و بداندیشان کور : در این راه ، ظرف مدتی کوتاه ، به پیروزی
های درخشانی نایل شده و توانسته است دوشادوش رقیب خشن و کهنه کار خود، یعنی مرد به پیش بتازد و
امیدی رود که تدریجا بر حریف خود چیره شود .

کیست که این پیروزی های درخشان و چشمگیر را نادیده بگیرد و اکنون که در این کشمکش ها و رقابت
ها و مسابقات زنانه و مردانه ، مرد شکست می خورد و عنوان درخشان قهرمانی نصیب زن می شود،
از در ناچاری و لاعلاجی هم که باشد وارد نشود و زبان به تبریک نگشاید و تهنیت های قلبی خود را نثار

قدوم زن که با چتر مینی ژوپ ، تمام عریان نشان داده می شود ننماید؟! لکن اگر قوانین خلقت ، مطیع خواسته های ما بود، هیچ مانعی نداشت که ما خودسرانه برای خود راه زندگی انتخاب کنیم. چه می توان کرد؟ نمی توان در برابر قوانین دقیق خلقت ، دهن کجی نمود؟ چنین رفتاری ، جز انحطاط و سقوط و پریشانی سودی ندارد.

سعادت ، تنها يك راه دارد و آن هم هماهنگی نظامات جاودانی جهان خلقت است. برای تکامل انسان ، فقط يك قانون و يك فرمول می توان به دست آورد، آن هم هماهنگی با ملکوت این جهان است.

زن برای رسیدن به سعادت و عظمت ، تنها وسیله ای که در اختیار دارد، اجابت دعوت سلول های وجود خود اوست که فریادشان در حوزه شخصیت زن طنین انداز است و او را به مادری دعوت می کنند.

این تنها وسیله ای است که برای زن ، شرافت و افتخار به ارمغان می آورد و بزرگان جهان را در برابر عظمتش به ستایشگری وامی دارد.

ناپلئون می گفت :مادر با يك دست گهواره و با دست دیگر دنیا را می جنباند، دیگری گفته است :مادری بالاتر است از وزارت و وکالت ، فردوسی ،حماسه سرای بزرگ ایران که گاهی بدون هیچ چشمداشت و هیچ انتظار پاداش ، مقامات افسانه ای ایران قدیم را از قعر خاک به اوج فلک می رساند و کمتر از گاهی و بزرگ تر از کوهی جلوه می دهد، با بصیرتی کامل و تشخیص روشن گوید. : زنان را بدو بس همین در هنر — نشینند و زاینند شیران نر.

و سرانجام ، سرآمد همه ترقی خواهان و متفکران جهان ، پیامبر بزرگ اسلام ر که زن را تنها به عنوان مادری که بنیانگذار سعادت نسل های بعداست می شناسد و می فرماید : الجنة تحت اقدام الامهات ،بهشت ، زیر پای مادران است.

نگاهی به پرونده های پدران و مادران

همیشه و همه جا به انسان توصیه شده است که مقام پدر و مادر را محترم شمارد.

در این باره ادیان ، بیشتر پافشاری کرده اند.

اسلام بیش از ادیان دیگر، برای پدر و مادر ارزش و احترام قایل شده است.

قرآن کریم ،نیکي به پدر و مادر را در ردیف پرستش خداوند بزرگ قرار داده ، می فرماید : هرگاه یکی از آنها پیش تو به پیری رسند، به آنها اف مگو و آنها را آزرده خاطر مساز و به آنها سخن نیکو بگو. مخصوصا اسلام برای مادر ارزش بیشتری قایل شده است و این به خاطر آن است که فداکاری های او برای فرزندان، بیش از پدر است.

او با شیریه جاننش طفل را بزرگ می نماید و شالوده سعادت و تکامل او را پی ریزی می کند. نخستین مدرسه تعلیم و تربیت کودک ، آغوش گرم مادر است.

نقل کرده اند که مردی نزد پیامبر اسلام آمد و پرسید : درباره کی نیکی کنم ؟ فرمود : مادرت. دیگر باره پرسید : سپس درباره کی ؟ فرمود : مادرت.

بار سوم پرسید : دیگر درباره کی ؟ فرمود : مادرت.

بار چهارم پرسید : دیگر درباره کی ؟ فرمود : پدرت.

از سوی دیگر ، پدران و مادران نیز در قبال فرزندان مسئولیتی بزرگ دارند.

در این باره سفارش های اکید پیشوایان اسلام ، جالب و چشمگیر است.

نوشته اند : مردی خدمت پیامبر اسلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا رسول الله ، این فرزند من بر من چه حقی دارد؟ فرمود : نامش را نیکو می سازی و تربیتش را عهده دار می شوی و به او کسب شایسته ای می آموزی.

و نیز فرموده است : هم چنان که فرزندی ، عاق پدر و مادر می شود، پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند. خوشبختانه در دنیای امروز ، به مساله تعلیم و تربیت نچنان که باید و شاید توجه شده است و دانشمندان توانسته اند درباره آن حقایق ارزنده ای کشف کنند.

گاهی هم با یک دید فلسفی عمیق ، چنان توجیه شده است که عملی ساختن آن خیلی مشکل می نماید و احتیاج به کوشش های بیشتر و وقت طولانی تری دارد.

هرمان هارل هورن ، در کتاب فلسفه تربیت می گوید : تربیت ، عبارت از کار بی پایانی است که مقصود از آن سازگار ساختن فرد بشری است از حیث جسم و عقل با قوه ازلیه ای که آثار آن را در محیط علمی و احساساتی و ارادی خویش مشاهده می کنیم.

با این همه ، آنچه گفته اند و نوشته اند، کمتر به کار بسته شده است.

در عصر ما که عصر ترقی علوم و دوران طلایی تکنیک است ، به مسائل انسانی توجهی نشده است.

خانواده ها و وظایف خطیر خود را نادیده گرفته اند.

مادران از قطب مادری فرسنگ ها دورند.

هوس جاه و مقام و شهرت و عیاشی و گردش ها و تفریحات شبانه روزی ، آنان را از وظیفه اصلی خود باز داشته است.

مساله درآمد مالی برای زنان ، از بزرگ ترین موضوعات مشغول کننده است.

بالا رفتن سطح زندگی و توسعه تجملات و تشریفات و تکلیفات نیز به این موضوع کمک کرده است .

در این میان تنها کسی که صدمه و لطمه جبران ناپذیر می بیند، طفل معصوم است.

در حال حاضر، سینما و سایر وسایل سرگرم کننده در نظر مردم، لازمه زندگی است. کمتر مادری حاضر است برای سعادت فرزند خود، از این سرگرمی ها چشم پوشی کند. ملت های متمدن به عواقب وخیم آن پی برده اند و حضور اطفال را در سینما مضر تشخیص داده اند.

آیا اطفال می توانند به سینما بروند؟.

مجله دانشمند تحت عنوان بالا می نویسد: یکی از موضوع های اجتماعی از نظر بهداشت و آموزش، سینما رفتن است که اخیرا در ایران خیلی معمول شده است.

در کشورهای خارجی، اجازه نمی دهند اطفال هر فیلمی را ببینند و مراقبت و توجه خاصی به این موضوع دارند، ولی متاسفانه در ایران، این موضوع مهم مثل سایر قسمت ها مورد توجه قرار نگرفته است و اطفال در هر سن به سینما می روند و پدر و مادر کودکان، خود در هر سن، حتی کودک شیرخواره را در بغل گرفته به سینما می برند و این اطفال معصوم به جای خواب، باید دوسه ساعت در هوای محبوس و کثیف سینماها به سر برند و فیلم نامناسب، مثل دزدی، جنایت، مشیت زنی و عشق بازی ببینند و این گونه نمایش ها، اثر غریبی مخصوصا در اطفال شش هفت ساله دارد. این حرکات که از اشخاص بزرگ سر می زند، به نظر طفل کاملا طبیعی جلوه می کند و ممکن است از آنها پیروی نماید.

خصوصا امروزه که موضوع فیلم ها، قتل های عمده، سرقت های ماهرانه، درام، تفریحات شبانه، ناکامی ها یا موفقیت های عشقی را بیشتر نشان می دهد و چاره ای جز این ندارند! چون برای استفاده و جلب منفعت، باید به این قبیل فیلم ها متوسل شوند و مردم هم، امروزه هوس های غیر طبیعی دارند و از سرگذشت های عادی لذت نمی برند.

در امریکا طوری این موضوع شدید است که اغلب مردم اگر يك حادثه قتل و جنایت در روزنامه ها خوانند و یا در فیلم ها ببینند، خواب راحت ندارند.

امریکایی ها که برای هر چیز جزئی آمار تهیه نموده اند ثابت کرده اند که: بین اطفال بیمار 60 درصد آنهایی هستند که ماهی چهار بار به سینما رفته اند و به عکس آنهایی که به سینما نرفته اند فقط سه درصد دختران و يك درصد پسران، بیمار شده اند.

به علاوه ثابت کرده اند که در جوانان 16-20 ساله، 28 درصد مبتلا به ضعف بینایی شده اند و باید بیماری های دیگری را که از هوای نامناسب و بی خوابی عارض می شود، به آن علاوه کرد.

از نظر روحی و اخلاقی، صدمه فیلم بیشتر است.

مخصوصا اطفال عصبی و حساس زیادتیر در معرض خطر هستند و در سینما به لرزه، وحشت، گریه و سرعت نبض مبتلا می شوند و شب ها در خواب ناراحت می باشند و دچار خواب های

نامناسب و بختک می گردند.

در این جا ناگزیریم با کمال صراحت ، مسئولیت این بدبختی ها را به گردن خانواده ها و بیشتر به گردن مادران بیندازیم و سند محکومیت آنها را امضاکنیم.

تجلی طبیعت زن با عاطفه مادری

هیچ تردیدی نیست که مبارزه با هوا و هوس برای پرورش يك انسان سالم ، بسیار لازم است.

هنگامی که دو انسان پیوند زناشویی را امضا کردند و به دنبال آن ، فرزند یا فرزندان نصیب آنها شد، بسیاری از آزادی ها از آنها سلب می شود.

دیگر ناگزیرند به قیودی تن در دهند شب نشینی ها و شبگردی ها و شرکت در بسیاری از نمایش ها و تماشاخانه ها گذشته از مضراتی که برای خودآنان دارد به سلامت و اعتدال فرزندانشان لطمه وارد می سازد.

به طور کلی از روزی که زن مادری شود، باید با يك حساب دقیق ، کلیه اموری که به حیثیت مادری او زیان می رساند.

بر خود حرام سازد، دیگر هیچ مطرح نیست که قضیه ای که با مادری او تعارض دارد چیست.

مقام باشد، یا شهرت و نفوذ و اعتبار؟ گردش و تفریح و تفنن باشد یا کسب و هنر؟ و سرانجام باید همه را فدای مادری کرد و مادری را در درجه اول اهمیت قرارداد، حتی این موضوع هم مطرح نیست که نتیجه تقدیم وظیفه مادری چیست.

آیا پاداشی که در برابر آن نصیب زن می شود، کدام است؟ طبیعت زن ، با عاطفه مادری در عرصه وجود تجلی کرده است.

در تمام سلول های وجودش ، جاذبه نیرومند مادری حکمفرماست.

بزرگترین پاداشش همین است که در شاهراه طبیعت زنانه خود قدم گذاشته و به دعوت سلول های وجود خویش پاسخ مثبت گفته است.

در نهایت اگر از این قسمت هم چشم پوشی کنیم ، چه پاداشی از این بزرگ تر که مادری در دوران

کهولت و پیری ، احساس کند غنچه های استعداد فرزندانش در سایه وظیفه شناسی او ، شکوفاشده اند و هرکدام در مسیر صحیح ، به رشد و پیشرفت خود ادامه می دهند.

در این هنگام چنین مادری احساس سرفرازی می کند، در پیشگاه وجدان خود شرمسار و سرافکنده

نیست ، در خود غروری احساس می کند که باید آن را غروری پسندیده و صحیح لقب داد، اگرچه

غرور، خلقی ناپسنداست ، ولی در موردی است که انسان خود را بیش از آنچه هست و ارزش دارد، ببیند و بشناسد.

در صورتی که اگر انسان در برابر ابراز لیاقت ، انجام وظیفه و کار فوق العاده جالبی ، مغرور شود چه مانعی دارد؟.

يك نمونه تاریخی

پیامبر اکرم در جنگ احد، به منظور تهییج سربازان اسلام ، شمشیر خود را به دست گرفت و فرمود : من یاخذ هذا السیف بحقه ؟، چه کسی این شمشیر را می گیرد و حقش را ادا می کند؟. مردانی برخاستند و داوطلب شدند که شمشیر را بگیرند و حقش را ادا کنند، ولی رهبر بزرگوار اسلام ، از دادن شمشیر به آنها خودداری کرد.

سرانجام ابودجانه که مردی قهرمان و دلیر و جنگجو بود، جلو آمد و عرض کرد : یا رسول الله ! حق این شمشیر چیست ؟ رسول خدا فرمود : ان تضرب به العدو حتی ینحی ، آنقدر بر سر دشمن بکوبی که خم شود.

عرض کرد : یا رسول الله ، من می گیرم و حقش را ادا می کنم.

پیامبر خدا، شمشیر را به او داد.

او در موقع جنگ ، پارچه سرخی بر پیشانی می بست و همه می دانستند که عزم جنگ و جانبازی دارد. همین که شمشیر را گرفت ، پیشانی خود را با آن پارچه سرخ بست و در میان دو لشکر، با ناز و تبختر به حرکت در آمد.

هنگامی که پیامبر خدا او را در چنین حالتی مشاهده کرد، فرمود : ا فی مثل هذا الموطن ، این گونه راه رفتن را خداوند مبعوض می دارد، جز در این جایگاه.

مادری ، عالی ترین مقام و بزرگ ترین افتخار زن

مادری ، عالی ترین وظیفه ای است که دست نیرومند آفرینش بر عهده مادران قرار داده است.

اولین وظیفه مادران همان است که شیره جان خود را از راه پستان به کام فرزندان خود بریزند و آنها را در راه رشد و تکامل ، انرژی و نیروبخشند.

به همین جهت است که علی (ع) می فرماید : هیچ شیرینی برای کودک ، از شیر مادر پربرکت تر و

مفیدتر نیست.

طفل ، نه تنها از شیر مادر لذت می برد و سلامت و اعتدال خود را حفظی کند، بلکه به طور کلی وجود مادر با آن عواطف گرم و تحمل هرگونه رنج و زحمت برای رفاه و آسایش کودک ، یگانه عامل خوشبختی و پایه گذاری اعتدال و سلامت اوست.

طفلی که گریه می کند، تنها هنگامی خاموش می شود که مادر او را در بغل گیرد و سرش را بر سینه خود قرار دهد.

این موضوع سبب شد که دانشمندان در این باره به مطالعه پردازند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که صدای ضربان قلب مادر برای طفل بهترین و عالی ترین آهنگ های تسلی بخش است ، از این رو این صدا را بر روی نوار ضبط کردند و در پرورشگاه ها مورد استفاده قرار دادند. وظایف مادر، تا وقتی که کودک به سرحد کمال برسد و انسانی شود که نیازی به یاری و حمایت دیگران نداشته باشد، ادامه دارد.

از میان همه وظایف ، تنها وظیفه شیر دادن است که فقط تا هنگامی که طفل استعداد هضم غذاهای متنوع و جویدن آنها را به طور کامل پیدا نکرده است ، ادامه دارد. هنگامی که دندان های طفل روئید و توانست غذای مورد نیاز خود را مستقیماً از محیط اخذ کند و صرف رشد و تکامل خویش نماید، دیگر شیردادن به خودی خود بی فایده می شود، زیرا صحیح نیست که طفل برای همیشه ، طفیلی مادر باشد و تغذیه کودکانه داشته باشد.

حداکثر مدتی که برای این مرحله در نظر گرفته شده است ، دو سال است. قرآن کریم می فرماید : والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة ، مادران ، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند و این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را به اتمام برساند.

در مورد حداقل آن ، از امام صادق (ع) نقل شده است که : شیردادن 21 ماه است و کمتر از آن ظلم به طفل است.

چنین به نظر می رسد که هدف ، رسیدن طفل به حدی است که بتواند نیازمندی های خود را از راه تغذیه تامین نماید.

برای تامین این هدف ، حداکثر دو سال و حداقل 21 ماه وقت لازم است.

به هر صورت ، مساله شیر دادن زیربنا و شالوده سعادت طفل است.

طفل در صورتی که در این دوران از محیط سالم برخوردار باشد و اشتباهات پدران و مادران ، او را دچار شرایط و حالات غیر طبیعی نسازد، می تواند آینده درخشانی داشته باشد.

از همین جهت است که علی (ع) فرمود : همچنان که برای زناشویی دقت و مواظبت می کنید، برای شیر دادن نیز دقت کنید، زیرا شیر، طبیعت را دگرگون می سازد.

خانواده ، واحد اجتماع است

سعادت اجتماعی ، هنگامی تامین می شود که واحدهای اجتماعی از جنبه های جسمی و روحی سالم باشند.

با آشفته‌گی‌های روحی و جسمی خانواده‌ها چگونه می‌توان انتظار داشت که جامعه‌ای مترقی و مرفه یا ملتی متمدن و سربلند به وجود آید.

يك خانواده خوشبخت ، خانواده‌ای که کانون رفاه و اعتدال و صفا و صمیمیت باشد و وظایف خود را به نحو مطلوب انجام دهد، همان است که تمام جنبه‌های زندگی سعادت‌مندان را در خود فراهم ساخته باشد. اکنون وقت آن شده است که برای احیای انسانیت دست به کار شویم.

باید به پا خاست و پیشروی کرد و خود را از قیود تکنولوژی کور رهانید و تمام نیروها و استعدادهای سرشتی خود را به فعالیت واداشت.

علوم زیستی به ما آموخته‌اند که غایت کمال ما چیست و وسایلی که می‌توانیم به آن برسیم ، کدام است ، ولی اکنون در دنیایی به سر می‌بریم که علوم بی‌جان ، آن را بدون اعتنا به قوانین طبیعی و سرشتی ما ساخته و پرداخته‌اند، دنیایی که چون مولود خطای عقل و جهل ما از آدمی است ، به کار مانمی آید. سازش با چنین محیطی برای ما ممکن نیست ، بنابراین باید علیه آن طغیان کرد و ارزش‌های آن را تغییر داد و آن را فراخور آدمی ساخت.

امروز با قدرت علم می‌توان تمام نیروهای پوشیده خود را نمودار ساخت.

ما به مکانیسم‌های مرموز اعمال بدنی و روانی آشنا شده و به علل ضعف خود پی برده ایم و می‌دانیم که چگونه قوانین طبیعی را پایمال کرده ایم و چرا کیفر دیده و در میان ظلمت گم شده ایم. در عین حال ، کم‌کم از میان مه غلیظی که تمام افق را پوشانیده است ، چراغ لرزان راه نجات خود را تشخیص می‌دهیم.

واحد اجتماع ، یعنی خانواده نیز دارای اعضایی است.

سعادت و سلامت خانواده ، به سعادت و سلامت افراد بستگی دارد و این بدون رواج يك متد تربیتی صحیح ، امکان پذیر نیست.

زمینه‌های ارثی هرچه باشند، فرد را تحت تاثیر تربیت ، در راهی می‌افکند که یا وی را به قله کوه‌های مرتفع ، یا به دامنه تپه‌ها، یا به میان گل‌ولای منجلا ب‌ها می‌کشاند.

بدون تردید، آن‌گاه که مرد به وظایف خود آشنا باشد و آنها را به کار بندد و زن واقعا زن زندگی و خانه‌داری و شوهرداری و تربیت اولاد باشد، این منظور تامین خواهد شد.

پیامبر عالی قدر اسلام ، هنگامی که سعادت يك خانواده را توصیف می‌کند، تمام جهات را ملاحظه می‌نماید، هم جهات مادی و هم جهات معنوی.

خانواده‌ای که يك خانه مناسب نداشته باشد، خانواده‌ای که وسایل مادی اش فراهم نباشد، چگونه می‌تواند خوشبخت باشد؟ آری خوشبختی و رفاه هر يك از افراد خانواده ، بستگی به رفاه دیگران و فراهم بودن شرایط لازم زندگی دارد، بنابراین فرمود : از نشانه‌های خوشبختی مرد، داشتن همسرشایسته ،

خانه وسیع ، وسیله سواری خوب و فرزند شایسته است.

اجتماع امروزی فرد را از یاد برده است و جز به موجود انسانی توجه ندارد و گویی قائل به حقیقت کلیات است و ما را چون مجردات در نظر می آورد، این اشتباه مفاهیم فرد و موجود انسانی ، اجتماع ما را به سوی خطای بزرگی ، یعنی یکنواخت کردن افراد سوق داده است.

اگر آدمیان همه یکسان بودند، پرورش و تربیت و به کار و داشتن و تامین معاش ایشان ، به صورت اجتماعات کثیری چون چهار پایان اهلی ممکن بود، ولی هر یک شخصیتی دارد و نمی توان او را چون سمبلی به نظر آورد.

به طوری که از خیلی پیش می دانیم ، بسیاری از مردان بزرگ ، در تنهایی پرورش یافته حتی از ورود در مدارس خودداری کرده اند.

در واقع آموزشگاه ها برای فراگرفتن تعلیمات فنی ضروری هستند و تا اندازه ای نیز احتیاج کودک را در همنشینی و معاشرت با همسالان خود، مرتفع می کنند، ولی تعلیم و تربیت کودک ، دقتی دایمی ایجاب می کند که جز به وسیله پدر و مادر تامین نمی شود، چه فقط اینان مخصوصاً مادران از آغاز زندگی ، خصایص بدنی و روانی و استعداد های کودک را که پرورش آنها باید هدف تعلیم و تربیت قرار گیرد. شناخته اند.

خبط بزرگ اجتماع امروزی در سنین کودکی ، کودکان و دبستان را جایگزین کانون خانواده و دامان مادر کرده است.

این امر را باید معلول خیانت زنان دانست.

مادرانی که کودکان خود را به کودکان می سپارند تا به شغل اداری و هوا و هوس و تفننات ادبی و هنری خود بپردازند و یا فقط وقت خود را در بازی بریج و سینما به بطالت بگذرانند، سبب خاموشی اجاق های خانوادگی می شوند که کودکان در آنها بسی چیزها فرامی گیرند.

بچه سگ هایی که در لانه بزرگ زندگی می کنند، رشدشان خیلی کمتر از آنهاست که در آزادی به دنبال پدر و مادر خود می روند.

همچنین رشد کودکانی که در میان خانواده خود به سر می برند، بیشتر از اطفالی است که در مدارس شبانه روزی بین همسالان خود زندگی می کنند.

کودک به زودی شالوده خصایص بدنی و عاطفی و روانی خود را در قالب شرایط محیط می ریزد و بدین جهت از کودکان همسن خود چیزهای کمتری یاد می گیرد و وقتی به صورت واحد گمنامی در مدرسه تنزل نمود، خوب رشد نمی کند.

برای پرورش صحیح ، هر فرد محتاج به تنهایی نسبی و توجه اجتماع کوچک خانوادگی است.

پرستاری بچه ها

متأسفانه طرز قضاوت ما درباره تربیت کودک ، به قدری به ابتذال گراییده است که حد و حسابی ندارد. افرادی که بدون فهم و تشخیص ، برای به فساد کشانیدن زن و بیزار ساختن او از وظیفه اصلی ، می گویند که نباید زن ماشین جوجه کشی باشد، به عالم انسانیت خیانت می کنند.

آنها هدفی جز ارضای غرایز جنسی خود ندارند.

احساس می کنند که اگر زن به وظیفه اصلی خود بپردازد، دیگر محیط رسوای اختلاط و بی بند و باری وجود نخواهد داشت ، تا از زنان کامجویی کنند.

زنی که بخواهد مادر و پرستار باشد، زنی که برای محیط گرم خانواده ارزش قائل باشد، دیگر نمی تواند مثل زنان فاسد، جوانان و مردان هوسباز رابه دنبال خود بکشانند.

زندگانی را به رنگ هوس در آوردن ، هنر نیست.

هنر این است که واقعا وظیفه را تشخیص داد و به کار بست ، هرچند مشکلاتی هم دربرداشته باشد.

ویل دورانت می نویسد : زنان و مردان باحیثیت ، مشکلات پیش آمده را حل می کنند، زیرا می دانند که نظیر این مشکلات ، در میدان های جنگ دیگرزندگی نیز هست.

آنها وقتی پاداش این کار را می گیرند که سال های سخت از خود گذشتگی و سازگاری متقابل را پشت سر گذارده اند و محبتی محکم و پایداربه وجود آورده اند که جوش آن از پرستاری بچه هاست ، وقتی است که همکاری در حوادث گوناگون زندگی ، جای شور و شهوت جسمانی رافراگرفته و دو روح و دو دل به هم آمیخته است.

اگر از این آزمایش معنوی گذشتند، کمال عشق را درك خواهندکرد.

این کمال ، بدون داشتن فرزند دست نمی دهد.

باز باید گفت که ازدواج به خاطر فرزند داشتن پدیدآمده است.

ازدواج تنها برای این نیست که زن و مرد را به هم پیوند دهد، بلکه مقصودی دیگر هم دارد و آن این که زندگی نوع خود را با ایجاد پیوند صداقت ومواظبت میان پدر و مادر و فرزند تامین کند، اگرچه آزادی از قیود اجرای وظایف و وصول به غایات ، طبیعی است و به همین جهت زن بی فرزند درنظر ما مطعون است و ما را قانع نمی سازد که او معنای حیات و رضایت را دریافته است.

اگر زنی به جز مادری ، کاری پیدا کند که نیروی خود را مصروف آن سازد و حیاتش را به کمال رساند، عیبی ندارد و طبیعت آن را می پذیرد، اما اگر مقصد و هدفی نداشته باشد و چیزی توجه او را جلب نکند، برای آن است که بر غرض طبیعی عشق ، پشت پا زده است.

به قول نیچه : زن ، معمایی است که حل آن بچه داشتن است.

از پیامبر بزرگ اسلام نقل شده است که: بهترین زنان شما، زنی است که: زاینده، مهربان، پاکدامن، برای دیگران متکبر و برای شوهر متواضع باشد، در برابر شوهر به خودنمایی و جلوه‌گری پردازد و در برابر دیگران خود را پوشیده‌دارد، زنی که سخن شوهر را بشنود و فرمان او را اطاعت کند و در خلوت، خود را در اختیار همسر خود قرار دهد.

انحراف زن از وظیفه اصلی خود، در نظر پیشوای اسلام بسیار ناپسند است.

جامعه‌ای که زن را به هرکاری بگمارد جز به کار اصلی، مرگ برایش بهتر از زندگی است.

زنی که وظیفه مادری را فدای مقام، شهرت، نفوذ و هوس نماید، هنری ندارد.

عالی‌ترین و گرانمایه‌ترین هنر زن، هنر مادری است.

پیامبر اکرم می‌فرماید: هرگاه زمامداران شما بدان و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما به دست زنان سپرده شود، شکم زمین برای شما بهتر از روی زمین است.

زناشویی بدون فرزند

اگر ادعا کنیم که ازدواج‌ها به جهت بقای نسل انجام می‌شود و زن و مردی که این پیمان مقدس را امضا می‌کنند وسیله‌ای هستند برای پیدایش انسان‌های بعدی انسان‌هایی که تدریجاً رو به تکامل می‌روند و به مراحل عالی انسانیت نایل می‌شوند - سخنی به گزاف نگفته ایم.

خانواده‌های کم‌فرزند و بی‌فرزند، از گرمی و نشاط، کم بهره هستند.

حتی خانواده‌های بی‌فرزند، از وضع طبیعی خارج شده‌اند.

زنان و مردانی که به سن پیری رسیده‌اند و هیاهو و جیغ و فریاد کودکان، آرامش زندگی آنها را برهم زده است، انسان‌های پژمرده، بدبین، عصبانی و ناکام به نظر می‌رسند.

ما رمز خلقت را نشناخته ایم.

قوانین آفرینش، اقتضا می‌کند که محیط خانواده را فرزندان بازیگوش و پرسروصدا و فضول، تنوع بخشند.

جالب این جاست که برخلاف تصور بسیاری از پدران و مادران، بچه‌های ساکت و خاموش و سربه‌راه، چندان طبیعی و عادی نیستند و نمی‌توان برای آنها آینده‌ای درخشان پیش‌بینی کرد.

در روایات اسلامی آمده است که: مستحب است کودکان را به بازی و سرگرمی‌های بچه‌گانه واداشت تا در بزرگی بردبار باشند.

این حقایق را نمی‌توان نادیده گرفت.

قوانین دقیق خلقت را نمی‌توان از نو نوشت و به تصویب قوه‌های مقننه رسانید و با سرنیزه و ارعاب، به کار بست.

سعادت و سلامت و اعتدال انسان ها ایجاب می کند که این قوانین را کشف و از آنها پیروی کنیم. فرار از مسئولیت های خانوادگی و تربیت اولاد، دهن کجی به قوانین خلقت است ، از این رو از امام هادی لله نقل شده است که انگشتری نقره ای را بانگین فیروزه تهیه کنید و بر روی آن بنویسید رب لاتذرنی فردا وانت خیر الوارثین ، پروردگارا مرا تنها مگذار. تو بهترین وارثانی.

این جمله قسمتی از آیه 89 سوره انبیا درقرآن کریم است واز زبان یکی از پیامبران (حضرت زکریا) نقل شده است و به خوبی ثابت می کند که سعادت خانواده ، با وجود فرزند بهتر تامین می شود. وجود فرزند، ضامن کوشش و تلاش انسان است.

اگر فرزند نباشد، انسان به خصوص در اواخر عمر به چه امیدی به کوشش و تلاش بپردازد؟ چرا زحمت بکشدورنج برد و خواب خوش و شیرین را بر خود حرام سازد؟ برای رفاه فرزندان است که انسان تا آخرین نفس ، کار می کند و به عمران و آبادی و ترقی مملکت کمک می کند.

اگر فرزند و علاقه سرشار والدین به او نبود، این همه کوشش های پی گیر و خستگی ناپذیر معنی نداشت

دین که با ناموس خلقت و سرشت آدمی هماهنگی کامل دارد، بر همین موضوع تاکید کرده و محبت به فرزند را یکی از کارهای پسندیده اعلام داشته است.

علی (ع) فرمود : کسی که فرزند خود را ببوسد، برای او پاداشی نیکوست.

برنامه دین به این منظور تنظیم شده است که انسان با خداوند بزرگ ، رابطه بندگی داشته باشد و آنی از یاد او غافل نشود، ولی اجرای این برنامه ،،تنهابه تسبیح و سجاده و دلق نیست ، بلکه خدمت به خلق نیز قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد.

این جاست که می بینیم از نظر آیین اسلام ، محبت به فرزند و کوشش و کار برای رفاه خانواده خدمت و نوازش ، از اهم کارهای دینی به شمار آمده است.

پیامبر بزرگ اسلام فرمود : کسی که به بازار برود و هدیه ای خریداری کند و برای خانواده خود ببرد، مانند کسی است که برای گروهی نیازمند صدقه ای برده باشد.

او باید در موقع هدیه ، دختران را بر پسران مقدم دارد، زیرا کسی که دختری را شادگرداند گویی یکی از اولاد حضرت اسماعیل را از بردگی آزاد ساخته است.

برنامه فرزند داری که لازمه حیات و سعادت است ، هنگامی تکمیل می شود که انسان ، فرزندان خود را بی دریغ از محبت و احسان خود،برخوردارگرداند و از اعمال تبعیض و تخلف از وظایف انسانی خودداری کند.

پیامبر بزرگ اسلام فرمود: در نیکی و محبت، میان فرزندانان به عدالت رفتار کنید، همان طوری که دوست می دارید که آنها نیز پس از بزرگ شدن درباره شما به عدالت رفتار کنند.

سخنی از ویل دورانت

وی می نویسد: ملاحظه کنید که زناشویی بی فرزند، چگونه پژمرده است و چگونه پس از آوردن فرزند، شکفته می گردد.

ازدواج پیش از داشتن فرزند، قراردادی است برای آماده ساختن آسایش جسمانی متقابل، ولی پس از بچه دار شدن، معنای حقیقی خود را به دست می آورد.

فرزند مقام خود را در کل، بالاتر می برد و مانند آبی است که به پای گیاهی می ریزند تا آن را تازه و شکفته گردانند.

زن در میان رنج و زحمت و نگرانی و جنجال، رضایت عجیبی حس می کند که نظیر لذت معنوی است

او هنگام تجمل پرستی و بیکاری خود، چنین خوشبخت نبود و این وظیفه و تکلیف جدید، او را چنان کامل می کند که حاضر است حتی خود را فدای اجتماع کند.

مرد در این حال که به او می نگرد، عشقش تازه می گردد. این دیگر آن زن پیشین نیست.

این زنی است که ذخایر و توانایی های تازه ای به دست آورده است، و چنان شکیبا و مهربان شده است که حتی در هنگام هیجان و شدت عشق نیز، سابقه نداشته است.

گرچه رنگش کمی پریده است و قد و بالایش در نظر دیدگان دریده و شوخ، کمی تغییر یافته است، اما در نظر شوهرش همچون کسی است که از چنگال مرگ برگشته و هدیه گرانبهایی با خود آورده است.

این هدیه ای است که مرد هرگز نخواهد توانست زنش را برای آن چنان که شایسته است - پاداش دهد. رنج و زحمت کار، از آن پس به شیرینی و گوارایی بدل می گردد و مانند کار کردن زنبورانی است که به

دنبال شهد می گردند.

خانه ای که تا آن وقت، چهار دیوار و تخت خوابی بیش نبود، جوانی از سر می گیرد و پراز خنده و نشاط می گردد.

مرد نخستین بار خود را کامل و تمام حس می کند، زیرا مرد نه تنها با داشتن فرزند، وظیفه خود را در اجتماع، مانند یک عضو اجتماع و یک فرد در نوع انجام می دهد، بلکه خود را کامل هم می کند، مگر آن

که نابغه باشد، در این صورت، عشق و کمال او در تولید عقلانی است.

مرد با داشتن فرزند، مسئولیتی را می پذیرد که او را پخته می کند و افقش را وسیع تر می سازد و از یک

غریزه پدری عمیق که ناگهان فرا رسیده است لذت می برد.
دوستی میان فرزندان ، او را در سال های پیری تسلیت می دهد و تا اندازه ای هم بر مرگ غلبه می کند، زیرا جاروب مرگ فقط گوشت و استخوان پوسیده ما را دور می اندازد، تا راه را برای جوانان پاک کند، اما روح و زندگی ما در بدن همین جوانان در جریان است.
ما فقط قسمتی از خود را به گور می سپاریم و قسمتی دیگر که از گوهر ماست و با دست و مراقبت ما پرورش یافته است ، بایدبماند و در جریان تازه ای از حیات ، مجسم شود.
کودکان ما را دچار رنج و محنت می سازند و شاید هم ما را دل شکسته و مایوس کنند، اما مطمئناً لذتی به ما می بخشند که از لذت و جذبه عشق بالاتر است.
بگذار تا مرد به کمال برسد.

این کمال در تنهایی و جدایی و رقابت بی رحمانه نیست ، بلکه در وسعت دادن به افق نفس است و در آن است که انسان بیش از آنچه می گیرد، ببخشد، چنان که کار محب صادق همین است.
این کمال در آن است که مانند پدران دیگر، در رنج نوع شرکت کند و در حیات جاودانی و مستمر نوع ، به رضا و رغبت به تحلیل رود.
مرد در این همکاری میان جز و کل ، و نوع و فرد، جوهر اخلاق و سر موجودات زنده را خواهد یافت و راه ساکت و خلوتی برای سال های خوشبختی پیدا خواهد کرد.

خلاصه کلام

اینک سخن نویسنده ، در شرف اتمام است.
طی بحث های مختلف کتاب ، کوشش کردیم که تا حدود توانایی ، راهی را که نتیجه قرن ها مطالعه و پیشرفت علمی انسان است ، به پدران ، مادران ، آموزگاران و دبیران نشان دهیم.
ادعا نمی کنیم که کارما و بحث های ما همه جانبه و خالی از نقص است بلکه انتظار داریم صاحب نظران و آنان که در این راه ، تجاربی دارند ما را از نظرهای انتقادی و اصلاحی خود بی خبر نگذارند.
اطمینان داشته باشند که اگر توفیقی برای ادامه این سلسله مباحث ضروری و لازم اجتماعی به دست آید و یا اگر به طبع مجدد این کتاب ، نیازی احساس شود، از نظریات آنها استفاده خواهیم کرد.
دلیل این انتظار این است که انسان موجودی پیچیده است و از طرف دیگر، افراد مختلف انسان را نیز نمی توان به یک چشم نگرست.
اختلافات جسمی و روحی افراد بی شمار است.
حتی یک فرد در تمام مراحل زندگی ، وضعی یک نواخت ندارد.
ممکن است یک بیماری ، به طور کلی وضع انسان را منقلب سازد.

دوران طفولیت ، جوانی و پیری ، هر کدام مراحل مختلفی از زندگی يك انسان هستند، ولی این مراحل مختلف با یکدیگر تفاوت کلی دارند.

جوان امروز را نمی توان به صورت همان کودک دیروز مطالعه کرد.

پیر سالخورده را نمی توان همان جوان دیروز پنداشت.

بدین ترتیب وضع يك یا چند قانون کلی برای نحوه تربیت ، امکان پذیر است ، اما يك مربی دانا و با تدبیر - با توجه به آنچه اهل فن گفته و نوشته اند خود موقع شناس و احیاناً مبتکر است.

او می داند در هر موردی چگونه رفتاری داشته باشد که مفید و موثر در پیشرفت برنامه های تربیتی او باشد.

در این میان ، نقش مادران بیش از همه حساسیت دارد.

مادران باخرد و رای هستند که می توانند کودکان خود را دانا و لایق پرورانند.

آنان نخستین آموزگار و آغوش گرمشان نخستین آموزشگاه است.

در این جا برای تجلیل از مقام مادران واقعی و وظیفه شناس ، اشعار زیر را به آنها تقدیم می کنیم :

زن از نخست بود رکن خانه هستی / که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان

اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ / بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

چه پهلوان و چه سالک ، چه زاهد و چه فقیه / شدند یکسره شاگرد این دبیرستان

حدیث مهر کجاخواند طفل بی مادر / نظام و امن کجا یافت ملک بی سلطان ؟

بی نوشت ها:

1-ص 95.

2-آل عمران (3) آیه 144.

3-راغب می گوید: با زکا و طهارت نفس , انسان به گونه ای می شود که در دنیا مستحق اوصاف پسندیده و در آخرت , سزاوار مزد و پاداش می شودمفردات راغب , ذیل واژه زکی.

4-شعرا (26) آیه 18.

5-همان , آیه 19.

6-همان , آیه 20.

7-همان , آیه 21.

8-همان , آیه 22.

9-اسرا (17) آیه 24.

10-مفاتیح الجنان , دعای ابوحمزه ثمالی.

11-بقره (2) آیه 151.

12-بقره (2) آیه 129.

13-آل عمران (3) آیه 164.

14-جمعه (62) آیه 2.

15-مفردات , ذیل واژه زکی.

16-توبه (9) آیه 103.

17-لیل (92) آیه 17 و 18.

18-نور (24) آیه 30.

19-همان , آیه 28.

20-بقره (2) آیه 232.

21-نور (24) آیه 21.

22-نسا (4) آیه 113.

23-شمس (91) آیه 9.

24-اعلی (87) آیه 14.

25-مفردات راغب اصفهانی , ذیل واژه فلح.

26-آیات مربوط به هر يك را در بحث اهداف تزکیه مطرح می کنیم.

27-گفته شد که در بحث اهداف تزکیه , این آیات مطرح می شوند.

28-شمس (91) آیه 9.

29-توبه (9) آیه 103.

30-نسا (4) آیه 49.

- 31-نور (24) آیه 21.
- 32-آل عمران (3) آیه 77.
- 33-بقره (2) آیه 174.
- 34-بقره (آیات 129 و 151) و آل عمران (آیه 164) و جمعه (آیه 3). 35- زمر (39) آیه 42, نیز این آیه : هو الذی یتوفیہکم باللیل ویعلم ما جر حتم بالنهار انعام (6) آیه 60.
- 36-سجده (32) آیه 11.
- 37-نحل (16) آیه 28.
- 38-همان , آیه 32.
- 39-رعد (13) آیه 16, آیات 104 سوره انعام و 96 سوره صافات نیز بر همین مطلب دلالت دارد.
- 40-در سوره جمعه (آیه 2) و سوره بقره (آیه 151) و سوره آل عمران (آیه 164) تزکیه مقدم شده است و در بقره (آیه 129) تعلیم تقدم یافته است.
- 41-ترجمه تفسیر المیزان , ج 28 , ص 179.
- 42-المیزان , ج 19 , ص 306.
- 43-شمس (91) آیه 9.
- 44-اعلی (87) آیه 14.
- 45-توبه (9) آیه 72.
- 46-یوسف (12) آیه 23, و نیز انعام (6) آیه 135.
- 47-یونس (10) آیه 17.
- 48-همان , آیه 77.
- 49-طه (20) آیه 69.
- 50-مومنون (23) آیه 117.
- 51-همان , آیه 1.
- 52-بقره (2) آیه 5.
- 53-اعراف (7) آیه 8.
- 54-همان , آیه 157.
- 55-توبه (9) آیه 88.
- 56-نور (24) آیه 51.
- 57-روم (30) آیه 38.
- 58-مجادله (58) آیه 22.

- 59-حشر (59) آیه 9.
- 60-قصص (28) آیه 67.
- 61-بقره (2) آیه 189.
- 62-آل عمران (3) آیه 200.
- 63-مفردات راغب اصفهانی , ذیل واژه صبر.
- 64-ترجمه المیزان , ج 4 , ص 156.
- 65-همان جا.
- 66-مائده (5) آیه 35.
- 67-مائده (5) آیه 90.
- 68-اعراف (7) آیه 69.
- 69-انفال (8) آیه 45.
- 70-حج (22) آیه 77.
- 71-نور (24) آیه 31.
- 72-جمعه (62) آیه 10.
- 73-راه و رسم زندگی , ص 58.
- 74-نور (24) آیه 19.
- 75-راه و رسم زندگی , ص 154.
- 76-ناصر خسرو.
- ر.ك : مهدی حمیدی , بهشت سخن , موسسه مطبوعاتی پیروز, تهران : 1337, چاپ دوم , صفحه 199.
- 77-آل عمران (3) آیه 159.
- 78-شهید مطهری , داستان راستان , ج 1, ص 24ك27 به نقل از كحل البصر, ص 70 زحزرت كب
ك.
- 79-پرورش ذهن , ترجمه احمد آرام , ص 4.
- 80-همان , ص 9.
- 81-همان , ص 10 و 11ش حدیچ س چت ك.
- 82-همان , ص 11.
- 83-همان , ص 13حخ ردرزحرح چزچح ك.
- 84-روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره 3.
- 85-فتح الله امیر هوشمند, فلسفه آموزش و پرورش , انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی ,

- 107- نهج البلاغه , ترجمه و شرح فيض الاسلام , نامه 53, ص 998.
- 108- سفین; 127; رذچ & البحار, ج 2, ص 528.
- 109- همان , ج 1, ص 709.
- 110- مسعود رضوی , روان شناسی رشد و پرورش كودك , سازمان انتشارات و خدمات فرهنگی , تهران بی تا, كتاب دوم , ص 46.
- 111- روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره 8.
- 112- جان دیوئی , مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش , ترجمه اكح كآریانپور, انتشارات كتابفروشی تهران , تهران 1341 , ص 13.
- 113- روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره 8.
- 114- جان دیوئی , مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ص 52.
- 115- همان , ص 51.
- 116- همان , ص 74.
- 117- عیسی صدیق , تاریخ فرهنگ اروپا چاپ پنجم , تهران 1351, ص 6.
- 118- روم (30) آیه 12.
- 119- سوره فاطر (35) آیه 28.
- 120- عیسی صدیق , تاریخ فرهنگ اروپا, ص 115 ذرژزحذب ك.
- 121- امیر هوشمند, مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ص 55.
- 122- همان , ص 55 ك برای این كه معلوم شود اسلام تا چه اندازه كودك را محترم شمرده و برای شخصیت او ارزش قائل شده است , ركك :مكتب اسلام , سال ششم , شماره چهارم , بحث در تفسیر قرآن ژرژخذرژس در سب ذچ ح ر ژذرژس زس ح س ب حدژخ ذخرخ ك ك.
- 123- برخی از روان شناسان بر همین اساس می گویند: چون طول دوران كودکی مردان بیش از زنان است , معلوم می شود كه جنس مرد كامل تر از جنس زن است.
- در مورد حیوانات هم این نظریه كاملا صادق است , زیرا دوران كودکی حیوانات نسبت به انسان , بسیار کوتاه است و به همین دلیل , كمال انسان به مراتب بیش از حیوانات است.
- 124- نهج البلاغه , ترجمه و شرح فيض الاسلام , حكمت 70, ص 1117.
- 125- ساموئیل كینگ (خ خذحد دحس ذچث), جامعه شناسی , ص 528.
- 126- برای تفصیل این بحث ر.
- ك : دكتر صاحب الزمانی , جوانی پررنج.
- 127- روان شناسی كودك , ص 296.

- 128- روزنامه کیهان , شماره 6892.
- 129- روزنامه کیهان , شماره 6892.
- 130- روزنامه کیهان , شماره 6892.
- 131- روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , شماره 3.
- 132- ابن هشام , السير; 127; رذچ & النبوي; 127; رذچ , & مطبع; 127; رذچ & مصطفى الباني الحلبي واولاده بمصر, 1355ق , ج 1 , ص 263.
- 133- نهج البلاغه , ترجمه و شرح فيض الاسلام , خطبه 234, ص 811.
- 134- همان , ص 1010.
- 135- همان , ص 977.
- 136- مستدرک الوسائل , ج 1, ص 148.
- 137- يوسف (12) آيه 87.
- 138- روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره 1 حژرچدش ژ حژر خ حژر حک حژر س آک ک.
- 139- برای تفصیل بیشتر ر.
- ک : روان شناسی کودک , فصل چهارم , ص 115 ک 151.
- 140- روان شناسی کودک , ص 150 و 151.
- 141- روان شناسی رشد و پرورش کودک , کتاب اول , ص 86 و 87 حژر خ حژر ر ک.
- 142- دوقلوها بر دو قسمند: 1ک همانند.
- 2ک همزاد , هنگامی که اسپرم مرد و اوول زن با یکدیگر می آمیزند و اولین سلول نطفه ای را به وجود می آورند , گاهی اتفاق می افتد که این سلول از وسط نصف می شود , آن گاه هر يك به صورت يك انسان کامل درمی آیند , در این صورت دوقلوها که به طور کامل به یکدیگر شباهت دارند , همانندنامیده می شوند.
- گاهی زن به جای يك اوول ک که اغلب چنین است ک دو اوول رها می کند , این دو اوول با دو اسپرم مرد می آمیزند و هر کدام به صورت يك انسان درمی آیند , در این صورت , دوقلوها را که لازم نیست با یکدیگر شبیه باشند , همزاد می گویند , این نوع دوقلوها گاهی از لحاظ جنس هم باهم اختلاف پیدا می کنند , اما نوع دوقلوهای همانند , حتی از لحاظ جنس هم با یکدیگر تفاوت ندارند , یا هر دو پسرند یا هر دو دختر .
- 143- روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسان , جزوه شماره 2.
- 144- ألفرد وبر زحچ حج , ب حزح دأ (1795ك 1878) استاد تشریح دانشگاه لایپزیک , برای اولین بار

پی برد که درك تفاوت و تغییر امری است نسبی و به شیء متغیر بستگی دارد، مثلا اگر به کالایی که بیست کیلو وزن دارد، يك کیلو اضافه کنیم، تفاوت وزن کاملا محسوس خواهد بود، حال آن که به کالای پنجاه کیلویی، باید تقریبا دو کیلو اضافه نمود تا تفاوت حس شود، به همین ترتیب او کسرهایی درست کرد که برای هر يك از حواس ثابت است، مثلا برای ادراك بصری روشنایی، کسر وبر، تقریبا است، یعنی نوری که به قدرت صد شمع است، باید به اندازه يك شمع افزایش یابد تا تغییر روشنایی درك شود، این نسبت برای ذایقه و برای مقایسه بصری خطوط و برای حس عضلانی (مثلا بلند کردن وزنه ها) از تا است، این اصل کلی نسبت در ادراکها را ککه وبر کشف کرده بودك فخنر زحذخح حب کث ب (1801 ك 1887) استاد فیزیک دانشگاه لایپزیک، به صورت قانونی عمومی درآورد و به قانون وبرك فخنر، معروف شد و فرمول آن زخ ردپ ټ است که ټ احساس و پنسبت ثابت و ټ محرك است.

145- روان شناسی کودک، ص 256 (پاورقی). 146- روان شناسی عمومی، بحث انفعالات و عواطف

147- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت 89، ص 1127.

148- ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، شرکت سهامی نشر اندیشه،

تهران 1344، ص 206.

149- وسائل، ج 5، ص 126.

150- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 148.

151- ومن آیاته ان خلق لكم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیهها وجعل بینکم مود؛ 127؛ رذچ & و رحم

127؛ رذچ & روم (30) آیه 21.

152- عیون اخبارالرضا، ج 2، باب 30، حدیث 105.

153- همین کتاب، ص 136.

154- نگاهی به تاریخ جهان، ص 787.

155- مجله خواندنیها، سال 27، شماره 76.

156- لذات فلسفه، ص 197.

157- همان، ص 199، حخ نچد حژنچپ.

158- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، ققنوس،

تهران 1376، ص 24.

159- همان.

160- نگاهی به تاریخ جهان، ص 926.

- 161- کار لایل , زندگانی حضرت محمدر, پاورقی های مرحوم چرندابی.
- 162- مجادله (58) آیه 11.
- 163- الشافی, ص 137.
- 164- علی اکبر سیاسی, روان شناسی پرورشی, موسسه مطبوعاتی امیرکبیر, تهران 1334, چاپ دهم, ص 206.
- 165- روان شناسی کودک, ص 288 ك 290.
- 166- روان شناسی پرورشی, ص 210.
- 167- یونس (10) آیه 62.
- 168- فصلت (41) آیه 30.
- 169- نازعات (79) آیه 40 و 41.
- 170- تاریخ فرهنگ ایران, فصل 3 و 7.
- 171- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش, ص 94.
- 172- نهج البلاغه, ترجمه و شرح فیض الاسلام, حکمت 391, ص 1274.
- 173- راه و رسم زندگی, ص 171.
- 174- نهج البلاغه, ترجمه و شرح فیض الاسلام, حکمت 441, ص 1293.
- 175- حجرات (49) آیه 11.
- 176- لاتدیموا النظر الی اهل البلا والمجنومین, فانه یحزنهم (سفین; 127; رذچ & البحار, ج 1, ص 148, جزم). 177- روان شناسی عمومی, جزوه شماره 7.
- 178- نهج البلاغه, ترجمه و شرح فیض الاسلام, حکمت 414, ص 1284.
- 179- همان, حکمت 398, ص 1277.
- 180- روان شناسی کودک, ص 292.
- 181- لذات فلسفه, ص 228, ددحت.
- 182- همان جا.
- 183- ساموئیل کینگ, جامعه شناسی, ص 268 ك 274.
- 184- انفال (8) آیه 22.
- 185- سفین; 127; رذچ & البحار, 197.
- 186- ص 13 و 14.
- 187- راه و رسم زندگی, ص 166.
- 188- همان, ص 49 و 160.

- 189 همان جا.
- 190 همان جا, ژحذحج.
- 191 بقره (2) آیه 257.
- 192 تحریم (66) آیه 6.
- 193 المیرزا محمد المشهدی, کنز الدقائق چاپ موسس; 127; رذچ & النشر الاسلامی, ج 10, ص 513 به نقل از کافی, ج 5, ص 62.
- 194 همان, به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم, ج 2, ص 377.
- 195 این کتاب در سال های پیش از انقلاب در دبیرستان ها تدریس می شد و مطالبی که در این مورد گفته شده, مربوط به آن سال هاست.
- 196 فارسی سال اول دبیرستان, ص 49 و 50 و 51 (از کتب درسی قبل از پیروزی انقلاب). 197-
- روزنامه کیهان, شماره 7529.
- 198 راه و رسم زندگی, ص 99 و 100.
- 199 همان جا.
- 200 نهج البلاغه, شرح و ترجمه فیض الاسلام, نامه 31, ص 912.
- وانما قلبالحدث كالارض الخالی; 127; رذچ, & ما القی فیها من شیئ قبلته فبادرتك بالادب قبل ان یقسو قلبك ویشغل لبك.
- 201 راه و رسم زندگی, ص 112.
- 202 روزنامه اطلاعات, مورخ 27.
- 8.
- 47.
- 203 روزنامه کیهان, مورخ 28.
- 9.
- 47.
- ژخژش خرررش ب.
- 204 روان شناسی کودک, ص 252, ژس دچدچخژررش ب, ژحخرزش خت, ژس دش خت, دچدخت.
- 205 راه و رسم زندگی, ص 99.
- 206 سفین; 127; رذچ & البحار, ج 1, ص 411.
- 207 لغتنامه دهخدا, ج 3, ص 681, مدخل ابو علی مسکویه.

208- نهج البلاغه , شرح و ترجمه فیض الاسلام , حکمت 37, ص 1104.

209- پرورش ذهن , ص 235.

210- حجرات (49) آیه 13.

211- سفین; 127; رذچ&البحار, ج 1, ص 432, ش ژخسخرژدحث.

212- روزنامه اطلاعات (چهارشنبه 17, 1348). 2. زیر عنوان زنان آمریکایی بی وفا شده اند می

نویسد: یک جامعه شناس آمریکایی در یک گزارش تحقیقی نشان داده است که خیانت زنان آمریکان نسبت به

شوهران خویش کبه خصوص در میان زنان جوان کرو زافزون شده است.

دلیل عمده این افزایش بی وفایی زنان , به نظر جامعه شناس مزبور, استقلال مالی زنان است.

اما یک دلیل دیگر, تغییر در گرایش زنان به مساله جنسی است که آن را بیشتر تفریح می شمارند تا جزو

وظایف زناشویی.

تحقیق مزبور نشان داده است که روحانیان و اخلاقیون نیز بیش از پیش از بی وفایی زنان چشم

پوشی می کنند و دیگر در دادگاه ها, خیانت دلیل عمده تقاضای طلاق نیست , بلکه بدرفتاری علت آن

است.

گزارش مزبور در انجمن روان پزشکان امریکا قرائت شده است.

(1348- 2می نویسد: مونته پولچانو کپلیس ایتالیا در این شهر سه هنرپیشه زن و سه نفر هنر پیشه مرد

ایتالیایی را یک جا توقیف کرد و به زندان فرستاد , زیرا آنها در نمایش خود در تئاتر بولیابو جلو چشم

تماشاگران , تقلید همخوابگی را در می آوردند.

پلیس آنها را به اعمال منافی عفت در انظار عام متهم کرده است.

پلیس عقیده دارد که هنرپیشگان , صحنه های عمل جنسی را بسیار نزدیک به واقعیت اجرا کرده اند.

214- زنی به نام سیده همسر فخرالدوله , که چون شوهرش وفات یافت و پسرش مجدالدوله کوچک

بود, خود به نام پسرش زمامداری کرد و هنگامی که سلطان محمود غزنوی برای توسعه قلمرو خود, او

را دعوت به جنگ یا تسلیم شدن کرد , در جواب نوشت: من با تو جنگ می کنم , اگر مر اشکست دهی

کاری نکرده ای , می گویند زنی را شکست داده است و اگر تو را شکست دهم در همه جا شهرت می یابم

که پادشاه مقتدری چون تو را شکست داده ام - .

ک : تاریخ گزیده , ص 390 ک 393 و 426 ک 427.

215- اسرا (17) آیه 23: (وقضى ربك الياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل

لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما). 216- سفین; 127; رذچ&البحار, ج 2, ص 686: (جا رجل

الى رسولا لله فقال يا رسولا لله : من ابر؟ قال : امك قال : ثمنن؟ قال : امك , قال : ثم من؟ قال امك , قالتم من

؟ قال : اباك.

- 217-الشافى , ج 2, ص 149:جا رجل الى النبير فقال : يا رسول الله , ما حق ابني هذا؟ قال : تحسن اسمه وادبه ووضعه موضعاً حسناً, وعنه ريلزم الوالدين م ن العقوق لولدهما ما يلزم الولد لهما من عقوقهما.
- 218-هرمان هارل هورن , فلسفه تربيت , ترجمه احمد آرام , تهران 1347 , ص 136.
- 219-شماره 67.
- 220-ابن هشام , السير; 127;ردچ &النبوي; 127;ردچ , ج 3, ص 71, چاپ مصر, 1355 ق.
- 221-الشافى , ج 2, ص 128:ما من لبن رضع به الصبياعظم برك; 127;ردچ &عليه من لبن امه.
- 222-بقره (2) آيه 233.
- 223-الشافى , ج 2, ص 148: الرضاع واحد وعشرون شهرا, فما نقص فهو جور على الصبي.
- 224-سفين; 127;ردچ &البحار, ج 1, ص 523: (تخيروا للرضاع كما تتخيرون للنكاح , فان الرضاع يغير الطباع). 225- آكسيس كارل , انسان موجود ناشناخته , ترجمه دكتور پرويز دبيري , كتابفروشى تاييد , اصفهان 1346 , چاپ چهارم , ص 334.
- 226-همان , ص 269.
- 227-سفين; 127;ردچ &البحار, ج 2, ص 684:من سعاد; 127;ردچ &المر الزوج ; 127;ردچ &الصالح ; 127;ردچ &والمسكن الواسع والمركب الهنيئ والولدالصالح.
- 228-انسان موجود ناشناخته , ص 282 و 283.
- 229-لذات فلسفه , ص 188ك 189.
- 230-سفين; 127;ردچ &البحار, ج 2, ص 586: خير نساتكم الولود الودود العفيف ; 127;ردچ & العزيز; 127;ردچ &فى اهلها, الذليل; 127;ردچ &مع بعلمها, المتبرج; 127;ردچ &مع بعلمها, الحصان عن غيره , التى تسمع قوله وتطيع امره , واذا خلاها بذلت له ما اراد منها.
- 231-واذا كان امر اوكم شر اوكم واغنياكم بخلاوكم واموركم الى نساتكم فبطن الارض خير لكم من ظهرها (تحف العقول عن آل الرسول , چاپ نجف اشرف , ص 26- 232). (همان , ج 2, ص 324: يستحب عرام; 127;ردچ &الغلام فى صغره ليكون حليماً فى كبره.
- 233-همان , ج 2, ص 684.
- 234-همان , ج 2, ص 864: من قبل ولده كان له حسن; 127;ردچ &
- 235-همان , ج 2, ص 685: من دخل السوق فاشترى تحف; 127;ردچ &فحملها الى عياله كان كحامل صدق ; 127;ردچ &الى قوم محاييج وليبد بالاناث قبل الذكور فانه من فرح انثى ف كانما اع تق رقب ; 127;ردچ &منولد اسماعيل.
- 236-همان , ج 2, ص 684:اعدلوا بين اولادكم كما تحبون ان يعدلوا بينكم فى البر واللطف.

